



امام رضا سلام الله و صلواته علیہ:

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند
نزدیک تر از سیاهی چشم به سفیدی اش است.

عیون اخبار الرضا ج ۱

بسمه تعالی

مجموعه حاضر، جلد اول از گزارش مباحث پژوهشی، علمی مرحوم استاد علامه آیة‌الله سید منیرالدین حسینی الهاشمی می‌باشد که طی ۱۲ جلسه، از تاریخ ۱۳۷۶/۰۱/۰۹ به بحث پیرامون «استراتژی امنیت ملی» پرداخته است.

اهم مسائل مطرح شده در بحث «استراتژی امنیت ملی» ناظر به تبیین «جدول واژه‌های کلیدی زیرساخت نظام شاخصه‌های ارزیابی جامعه» است.

این مجموعه جهت استفاده کلیه کسانی که در جریان تحقیق مزبور قرار دارند، از نوار، پیاده و با تغییرات جزئی لازم، مورد تصحیح قرار گرفته و عنوان گذاری شده است. لذا صرفاً ارزش تحقیقاتی دارد.

ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری رسانده‌اند، تقدیر و تشکر می‌نماییم.

فرهنگستان علوم اسلامی

فهرست:

۷.....	جلسه ۱
۲۳.....	جلسه ۲
۴۱.....	جلسه ۳
۵۷.....	جلسه ۴
۷۱.....	جلسه ۵
۸۵.....	جلسه ۶
۱۰۱.....	جلسه ۷
۱۱۷.....	جلسه ۸
۱۲۷.....	جلسه ۹
۱۴۱.....	جلسه ۱۰
۱۵۱.....	جلسه ۱۱
۱۶۱.....	جلسه ۱۲

بسمه تعالی

توضیح جدول جامعه

استراتژی امنیت ملی

جلسه ۱

فهرست

مقدمه

اصل بحث

- ۱ - ضرورت اخذ متغیر اصلی «ولایت» در «روش و مواد»
 - ۱/۱ - تعریف صحیح از «زمان، مکان و کارآمدی» بیانگر قدرت یک روش کارآ
 - ۲ - ابزار کنترل عینیت، محصول نهایی تعیین «ارکان، اصول و اساس» شاخصه های یک موضوع
 - ۳ - ضرورت ارائه یک «جدول» برای تعریف از متغیرهای زمانی، طبقه بندیهای مکانی و نسبت کارآئی آنها
 - ۴ - «مبنا، موضوع و مقیاس»، «ارکان» شناسائی جامعه
 - ۴/۱ - تعریف «مبنا» به متغیرهای زمانی (گرایش، بینش، دانش)
 - ۴/۱/۱ - «تفاهم اجتماعی» محصول سه متغیر زمانی جامعه
 - ۴/۲ - هماهنگی «موضوعات» در سه سطح «خرد، کلان و توسعه» عامل وحدت ملی جامعه
 - ۴/۲/۱ - «توسعه» سطح فعالیت نظام ولایت
 - ۴/۳ - تقسیم «مقیاس، تأثیر» به مقیاس «ملی، بین المللی و جهانی»
 - ۴/۳/۱ - حاکمیت قطبهای جهانی، از طریق تحمیل تعاریف «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» بر ملل جهان
 - ۵ - تعریف اجمالی از «اوصاف تنظیم نظام»
 - ۵/۱ - تعریف «ارکان» به «متغیرهای اصلی تنظیم و عملکرد آن»
 - ۵/۱/۱ - ارکان، واسط جریان فلسفه تنظیم عمومی در یک نظام خاص
 - ۵/۲ - تعریف «اصول» به «سطح جریان یافتن اوصاف زمانی در ساختار ترکیبات مکان»
 - ۵/۲/۲ - نقش «اصول» در هماهنگی بین ادراکات و قاعده مندی امر اداره
 - ۵/۳ - تعریف «اساس» به اوصاف کار آمدی نظام که جریان قدرت عملکرد عینی آن را معین می کند
 - ۵/۳/۲ - برابری «اساس» با هماهنگی، وسیله و زمینه» بنابر مبنای مختار

مقدمه

به دنبال ضرورت تبیین بحث استراتژی امنیت ملی و فعالیتهای اجرایی و برنامه ریزی و گریز از هر گونه موضع گیری موردی و بریده از سایر امور در ابتدا باید بتوانیم موضوعات کلیدی جامعه را طبقه بندی کرده و رابطه بین مفاهیم را مشخص نماییم. (هر چند این جدول طبقه بندی نسبت به فعالیت های عینی و اجرایی جامعه یک طرح زیر بنایی است اما در ارتباط با مباحث فلسفی « نظام فکری» و « مدل» و ... یک طرح روبنایی است که بر اساس نظام تعریف پایه ریزی شده است.)

در این جا بعد از مروری اجمالی بر واژه ه و لغات مندرج در جدول، و تأمل و دقت پیرامون معانی واژه ها و بیان رابطه این معنای با نظام تعریف به بررسی شاخصه های عینی می پردازیم تا ضمن توجیه تئوریک جدول، در ادامه به توجیه کاربردی و نمونه گیری و تحلیل عینی نیز تامل شویم.

(۹ محور برای شناخت یک جامعه باید مد نظر قرار گیرد. این ۹ محور با توجه به تکامل در بنیانها که سومین فرض بود مورد بررسی قرار گرفت که عبارتند از:

- ۱ - بنیان نظام اخلاق جامعه که همان تکامل وجدان و همدلی اجتماعی است.
- ۲ - بنیان نظام فکری جامعه که همان تکامل ادبی و همفکری اجتماعی است.
- ۳ - بنیان کارآمدی جامعه که همان تکامل تکنولوژی و همکاری اجتماعی است.
- ۴ - بنیان نظام ولایت جامعه که همان تکامل جهت گیری و صیانت اجتماعی است.
- ۵ - بنیان نظام تولی جامعه که همان تکامل انضباط و تقوای اجتماعی است.
- ۶ - بنیان نظام عملکرد جامعه که همان تکامل قسط و اعتماد اجتماعی است.
- ۷ - بنیان نظام تعاریف و احکام که همان تکامل معادله های حاکمیت جهانی است.
- ۸ - بنیان نظام توازن روابط که همان تکامل حضور بین المللی است.
- ۹ - بنیان نظام نیاز ارضاء که همان تکامل بهزیستی اجتماعی است.

با ضرب کردن این ۹ محور در یکدیگر می توان به یک جدول شاخصه ها با ۷۲۹ عنوان رسید و از این جدول برای تهیه و ارائه گزارشهای آماری از سطح جامعه استفاده کرد. به تعبیر دیگر بر اساس ضرب ۹ محور مزبور در یکدیگر می توان به گزارش و آمارگیری دقیقی از سطح جامعه مبادرت نمود.)

سلسله مباحثی پیرامون « استراتژی امنیت ملی »

پیش در آمدی بر « اوصاف تنظیم نظام » بر اساس فلسفه « نظام ولایت »

- اصل بحث

۱ - ضرورت اخذ متغیر اصلی « ولایت » در « روش و مواد »

بحث «امنیت ملی» را با طرح سه محور مشخص «ویژگیهای حکومت اسلامی»، «تهدیدات» و «راهکارهای علمی دفع توسعه حکومت اسلامی» مورد دقت قرار می دهیم. این بحث در چند مرحله مطرح می شود، اما ابتدائاً باید ویژگیها را بررسی کرد که البته نمی توان آنها را به صورت غیر مقنن و سلیقه ای مورد تأمل قرار داد. اگر کسی در صدد باشد کتب آیات و روایات را از نظر بگذارند و از لابلای آنها موضوعاتی را به عنوان ویژگیهای مزبور - بنا بر سلیقه شخصی خود - انتخاب نماید و این گزینش تخمینی را بر سیل صواب بداند و بر این پایه، به طرح تهدیدات و راهکاری هی عملی ساده پردازد. حتماً نمی تواند شیوه های قاعده مند و قابل دفاع محسوب شود. لذا باید مشخص باشد که چرا این شاخصه ها انتخاب شده است؟ چرائی این امر، به دو بخش بازگشت دارد: « روش » و « مواد » منطق و روشی را که ما بدست می آوریم باید متناسب با توسعه تعبد و خدا پرستی - در نفس موضوع روش - باشد. این مطلب که ممکن است موضوعاً در پیش فرضهای اصلی ایجاد نسبت تناسب منطقی منطق و روش - غیر از مقام بکاگیریش - «ولایت» اخذ شود به گونه ای که در مقام بکارگیری، نتوان امر ولایت را به عنوان متغیر اصلی حذف نمود نکته مهمی است؛ گرچه این ولایت « الحادی یا التقاطی یا الهی » باشد. لذا باید مطلقاً امر ولایت در خود منطق و روش شناسائی اخذ شده باشد که این غیر از مقام بکاگیری آن است. البته در خود منطق هم باید حضور ولایت ، یک حضور مقنن در تناسبات باشد یعنی این امر، علت جریان حکم و ایجاد تناسب و هماهنگی باشد. دیدیم که روش بایست دارای چنین خصلتی باشد. طبعاً مواد نیز باید بگونه ای باشد که در تعریف جامعه ، خود را اثبات نماید. بنابراین ما با دو امر اساسی سرو کار داریم: روش به معنای ایجاد تناسبات عمومی که باید به صورت قاعده مند بتوان مفهوم ولایت را در آن اخذ کرد. اما بکارگیری آن در مورد جامعه است که مواد را در خصوص موضوع خاصی در آن بکار می گیریم. پس اگر آن را در مورد چنین موضوعی بکار می گیریم بایست به گونه ای باشد که قابلیت پذیرش امر ولایت را داشته باشد.

۱/۱ - تعریف صحیح از «زمان، مکان و کارآمدی» بیانگر قدرت یک روش کارآ

این که به بررسی این نکته می پردازیم که اصولاً در بحث روش، چه اموری اصل است تا در تولید اطلاعات - بر اساس آن چه به نحو عمومی قادر باشیم این روش را در موضوعات مختلف بکارگیریم - بتوان به گونه ای شایسته عمل کرد؟ به نظر ما حتماً باید بتوانیم دیدگاه خود را در مبحث « زمان » ارائه داده و بر اساس روش خود، متغیرهای اصلی را بشناسیم. هم چنین باید از مبحث «مکان» و ترکیبات و منزلت امور،

و نیز از «کارآمدی» که نسبتی میان زمان و مکان است و به عنوان مرحله تکامل و تأثیر منزلتها و به عنوان یک نتیجه بشمار می رود تعریفی صحیح ارائه دهیم. لذا «زمان ، مکان و کارآمدی» در یک موضوع خاص تعریف می گردد که اگر در این موضوع بیاید آنگاه می توان گفت اگر پای یک موجود غیر زنده در کار باشد حضور نظام ولایت در آن، موضوع دیگری است که فعلاً از محل بحث، ما خارج است و اگر سخن را یک موجود زنده باشد دارای ارکانی است که این ارکان چیزی نیست جز اموری که زمان آنرا می سازد؛ و نیز دارای اصولی است که ترکیبات آنرا می سازد. سطوح متعددی که در یک سازمان وجود دارند در بخشهایی که اصلهای این سازمان را در سازماندهی نشان می دهند وارد می شوند. اولین امر این است که دارای شاخصه های اساسی با کارآمدی هستند.

۲- ابزار کنترل عینیت، محصول نهایی تعیین «ارکان، اصول و اساس» شاخصه های یک موضوع حال بدون آنکه وارد جزئیات بحث شویم اگر بتوانیم «ارکان» اصول و اساس شاخصه های» یک موضوع را بشناسیم آنگاه همان شاخصه های اساسی به ما اجازه می دهد که دسته بندی های کلان بزرگ را مشخص کنیم چون کار شاخصه های مزبور در همین امر خلاصه می شود.

با ایجاد دسته بندی های بزرگ توسط این شاخصه ها می توان با تنظیم نظام سئوالات ، به گرفتن گزارشهای آماری بر اساس همان دسته بندی ها و شاخصه های اساسی مبادرت نمود با بدست آوردن نمونه ها، نسبت این شاخصه ها به یکدیگر مشخص می کند که آیا موجود ما در حال رشد است یا رکود یا بحران؟ لذا از همین طریق است که ابزار کنترل مورد نیاز ما ساخته می شود.

حال عین همین را می توان برای نظام الحادی که جهتش کاملاً مخالف با جهت نظام الهی است تعریف نمود به گونه ای که اطلاعات ما از آن نظام ، بر اساس شاخصه های اساسی، طبقه بندی می شود. لذا هم می توان به شاخصه های اساسی جامعه اسلامی و هم جامعه الحادی دست یافت. و اما جامعه التقاطی، جامعه ای است که میان جامعه ما و نظام الحادی قرار دارد ولی چه موضعی را بایست انتخاب کرد که آسیب پذیری خود را به حداقل برسانیم و آسیب پذیری دشمن را به حداکثر و در عین حال جامعه التقاطی را یک درجه به جامعه خودمان نزدیک تر کنیم؟

این سیر بسیار کلی در مورد سه نظام « الهی، التقاطی و الحادی » بود. اما باید متوجه باشیم که نظام ولایت در این دستگاه به گونه ای است که رهبری جامعه اسلامی با محوریت شخص ولی فقیه می باشد که می توان ابزار همکاری با او را پیدا کرد. یعنی رهنمودها و مواضع را در نظام اجتماعی جریان دهیم. اما متأسفانه شاهدیم که بعضا ایشان مجبور می شوند در شئون پایین تر جامعه وارد شده و به اتخاذ موضع بپردازند چون سطوح پایینی نتوانسته اند خود را با موضع گیری معظم له هماهنگ نمایند. اگر کسی دانشگاه، سخن ناصوابی بگوید ولی بخشی که باید پاسخگوی این نوع مواضع باشد تسامح را پیشه خود نماید باعث می

شود که مقام رهبری جامعه را به این میدان بکشاند و به علت عدم کارآمدی این بخش و نهادهای مربوطه، ایشان را به امور نازل مشغول کند. اگر ما پشت سر ایشان و در منزلت خود بتوانیم وظایف محوله خویش را انجام دهیم دیگر نیازی به حضور معظم له در این عرصه نخواهد بود.

بنابراین ویژگیهای نظام ولایت فقیه در سرپرستی موضوعاتی بکار گرفته می شود که آن موضوعات، چیزی نیست جز شاخصه های اساسی نظام اسلامی در برابر شاخصه های اساسی نظام استکباری.

البته در این خصوص، تهیه شده است که چون این سلسله مباحث، پژوهش و روش پژوهشی نمی باشد لذا صرفاً آنها را بکار می گیریم و وارد چنان مباحثی نمی شویم و الا اگر قرار بود آن مقولات نیز موضوع بحث باشد قطعاً پرداختن به آنها ضروری می نمود.

۳- ضرورت ارائه یک «جدول» برای تعریف از متغیرهای زمانی، طبقه بندیهای مکانی و نسبت کارآئی آنها

اما ببینیم که اصولاً نقش جدول در کارهای پژوهشی و تحلیلی چیست؟ گاهی می توان یک متن را بدون علامت گذاری، مورد مطالعه قرار داد و با بکارگیری هوش و حافظه، سنجش هایی را صوت داد و گمانه هائی را ایجاد نمود. حال نقش جدول در کمک به عمل سنجشی است که نهایتاً این عمل در مراحل تولید اطلاع، کارهای مختلفی را انجام می دهد و به تبع، جداول متناسبی را هم طلب می کند، پس نباید به جدول به عنوان یک امر تشریفاتی و کم ثمر نگریم؛ مشروط بر آن که آن جدول بتواند ربط منطقی را نسبت سنجی فنی نیز عاجز خواهیم بود. اصولاً یک گزارشی کمی، منهای مدلی که بتواند به تعیین ضرایب فن پردازد و نهایتاً نسبتها را به یک جمع بندی واحد برساند اگر صرفاً به صورت یک منحنی و با استفاده از اختصاص یک واحد به هر یک از محورهای گزارش، نمایش داده شود نمی تواند پاسخگوی نیازها باشد. اما اگر مدلی برای موضوع مورد نظر وجود داشته باشد و بتوانیم از آن برای متغیرهای زمانی، طبقه بندی های مکانی و نسبت کارآئی آنها بهره جوییم آنگاه می توان مدعی شد که با استفاده از آمار قادریم یک تحلیل فنی را ارائه دهیم.

۴- «مبنا، موضوع و مقیاس»، «ارکان» شناسائی جامعه

۴/۱- تعریف «مبنا» به متغیرهای زمانی (گرایش، بینش، دانش)

آن چه که در مباحث آتی تقدیم خواهد شد این که به صورت فشرده در یک جدول، منعکس شده است که می بینیم ۲۷ شاخصه اساسی در آن موجود می باشد. اما باید بدانیم که دستیابی به این ۲۷ شاخصه، زمانی میسر است که «ارکان» و «اصول» مورد نظر را در یکدیگر ضرب کرده باشیم و البته بحث از ارکان و اصول نیز که خود، متفرغ بر چند مطلب است باید در اینجا مورد دقت قرار گیرد؛ مثلاً این که ارکان، دارای چه ویژگیهایی است باید در قسمت آخر از جدول بحث شود. لذا اگر بعداً بگوییم «مبنا، موضوع و مقیاس» جزء ارکان محسوب می شوند و مبنا را برای جامعه به متغیرهای زمانی - یعنی گرایش، بینش و دانش -

تعریف کردیم به این که تکامل هر جامعه بشری منوط به تکامل گرایش آن است و همدلی نیز بر اساس همین گرایش و همفکری بر اساس بینش و بالاخره همکاری بر اساس دانش ایجاد می شود همگی در چارچوب همین جدول می تواند مورد بحث قرار گیرند.

۴/۱/۱ - «تفاهم اجتماعی» محصول سه متغیر زمانی جامعه

اگر اختلاف وسیعی در جامعه صورت پذیرد و شئون آن، متشتت و ناهماهنگ باشند و کارآمدی و دانش و تکنولوژی آن با مبنا گرایش جامعه فاصله زیادی داشته باشد حتماً تفاهم در آن جامعه صورت نخواهد گرفت؛ چون چنین جامعه ای از ضعف روابط دسته جات اجتماعی خود رنج می برد. و اگر بگوییم حتی میان دانش دو نفر نیز هماهنگی وجود ندارد آنگاه کارآمدی جامعه نیز به حداقل خواهد رسید و آحاد آن، توان هیچ کاری را نخواهند داشت. در هر صورت اگر ما از یک متخصص در یک رشته بهره می جویم باید در رشته معادل آن و در بخش دیگر نیز باید دانش مورد نیاز آن، تخصص شده باشد تا متخصصان این بخشها بتوانند با یکدیگر مفاهمه کنند. می پذیریم که بر حسب موضوع، تخصصها جدا می شوند اما هم افق بودن آنها نیز کاملاً امری ضروری است. اگر یک فوق تخصص بخواهد وظیفه خود را انجام دهد باید به کار پژوهش پردازد و انجام این عمل نیز منوط به وجود دستیارانی است که بتوانند کار فنی انجام دهند و از اطلاعات فنی برخوردار باشند و الا او مجبور خواهد بود کار پژوهشی را به صورت فردی - و نه سازمانی - جلو ببرد.

حال این «همکاری» در جامعه نمی تواند مسبوق به «همفکری» نباشد^۱ لذا باید آحاد آن، از یک جها بینی و مشترکات در نگرش به جهان برخوردار باشند و این مشترکات نیز به نوبه خود منوط به هم نظری و «همدلی» در گرایش است و الا وحدت جامعه مخدوش خواهد شد. اگر قلب کسی شیفته غرب - و نه حکومت اسلامی - باشد نمی توان به او در همفکری و همکاری اعتماد نمود. اگر به این نقطه رسیدیم که باید موضع گیری ما بتواند با غربگرایی در جامعه مبارزه کند قطعاً نباید روی توان چنان عناصری محاسبه نمود چون قلب آنها در دام غیر گرفتار است. ممکن است گفته شود چون غایت آنها در نفع مادی خلاصه می شود لذا می توان از فکر و تخصص آنها در جهت منابع خود استفاده کرد و آنها را نیز در اهداف شخصی شان تأمین نمود. اما زمانی که دشمن ما به آنها پیغام می دهد که حاضریم چندین برابر منافع مادی شما را تأمین کنیم به راحتی مورد معامله واقع می شوند. البته منظور این نیست که نمی توان در هیچی سطحی از ایشان استفاده کرد ولی سخن این است که نباید به ایشان پستهای کلیدی کشور و محورهای تصمیم گیری

^۱ - علت بیان این مسئله، تبیین دقیقتر بحث مورد نظر در خصوص ارکان و اصول است تا حتی المقدور از تقالت این مفاهیم فلسفی کاسته شود.

را پیشنهاد نمود و اگر هم به این کار مجبوریم باید به نسبت، آن اصل کلی را رعایت و بر عمل آنها مواظبت کرد؛ گویا ایشان را به عنوان یک فرد جامعه به صورت مطلوب نمی شناسیم.

بنابراین گرایش باید تکامل پیدا کند اما اگر با یک انسان مقدسی موضع نگر و انتزاع بین روبرو شویم که برای امور جزئی حاضر است تن به هر زحمتی بدهد و لیبی وقتی پای مصالح دین و کشور به میان می آید راه نق زدن و شماتت را پیش می گیرد و هر چند درگرایش، با ما هم جهت است اما سطح نازل فرهنگی و عدم بلوغ روحی او اجازه نمی دهد که با ما همکاری خوبی باشد. او به منزله یک کودک بهانه گیر است که می تواند مفهوم گرایش در را در مقیاس نظام جهانی مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد. اصلاً چنین امری نمی تواند موضوع فکر او قرارگیرد و طبیعتاً به آن دغدغه ای هم نخواهد داشت. از این بالاتر، او ممکن است یک متدین طرفدار انقلاب نیز باشد که علیه پدیده ای هم چون «بانک» - از این باب که تسهیل کننده ربا در جامعه است - موضع بگیرد اما وقتی از او ارائه یک معادله جدید را می خواهیم که بتواند جایگزین معادله موجود «پول در زمان» باشد و بتوان بر آن اساس، سازمان جدیدی را تأسیس نمود می بینیم که حرفی برای گفتن ندارد. مسلماً نشر اسکناس بر اساس یک سازمان و نظام پولی که دارای یک فونداسیون و زیر بناست و تعریف کننده تعادل پولی می باشد عمل می کند. حال شاقول و وسیله سنجش آن معادله، نسبتهای چهار بازار «پول و کالا و سرمایه و ابزار» است که البته این چهار بازار هم در نهایت به رشد در زمان پول بازگشت دارد. لذا می گوئیم اگر کسی می خواهد با «بهره» درگیر شود باید به تعبیر بنیان پردازد تا بر اساس معادله جدید بتواند یک نظام و سازمان جریان اعتبارات را در شکل نوینش بنیان نهد. متأسفانه چنین انسان متدینی نوعاً به این بخش از کار که تعیین کننده نیز هست توجهی ندارد بلکه صرفاً ثمره را می بیند و نه زیر بنا را. او سخنی در خصوص تکامل گرایش و همدلی ندارد و حال آن که چنین تکاملی از سطوح و مسائل خرد، کلان و توسعه - تکامل - برخوردار است که در همگی همدلی، محور است اما هر قدر سطح همدلی از توسعه و تکامل و نیز امور کلان و ساختارها و بالاخره امور خرد بیشتر باشد می توان ادعا کرد وحدت بیشتری در جامعه ایجاد می شود چون همدلی در آن شدیدتر است.

۴/۲ - هماهنگی « موضوعات » در سه سطح « خرد ، کلان و توسعه » عامل وحدت ملی جامعه

اصولاً همان سخنی را که در تغییر مقیاسها در تکامل می گوئیم، در تخصیصهای کلان نیز به گونه ای دیگر متذکر می شویم و همان سخنی را که در این تخصیصات می گوئیم در رفتارهای خردمان به آنها بها می دهیم. چون منزلت امر و - یعنی دل بستگی ها و علاقه ها - به گونه ای تخصیص پیدا کرده است که توانسته انسانهای متعددی و منشأ انسجام بیشتر است. لذا باید همواره مقیاس این انسجام، بیشتر شود. فرقی نمی کند که این راتقاء در دستگاه الهی باشد یا الحادی. بله ما معتقدیم که دستگاه الحادی در نهایت به بن بست می رسد که در روند تاریخی مضمحل می شود اما سخن فعلاً بر روی وحدت ملی است که شاخص توان و

قدرت کارآمدی جامعه محسوب می شود. اما اندازه گیری این وحدت نیز به نوبه خود منوط به تعیین اوصاف گرایش و همدلی و همبستگی می باشد که سرچشمه انسجام جامعه است. اما این گونه نیست که صرف همدلی کافی باشد چون جامعه به همفکری نیز محتاج است به گونه ای که قدرت تفاهم آحاد جامعه در همان افق مشترک بالا رفته باشد، از این رو ما از «بینش» و «دانش» نیز سخن گفتیم که به ترتیب چیزی جز همفکری و همکاری نیستند.

۴/۲/۱ - «توسعه» سطح فعالیت نظام ولایت

حال سه امر «گرایش، بینش و دانش» بر روی هم، بیانگر «مبنا» است و موضوعات «خرد، کلان و توسعه» بیانگر «سطوح» می باشد که البته در پایین قاعده، ما از موضوعات خرد بحث می کنیم وسط آن، از ایجاد نسبتها و تناسبها و کلاً دسته بندی های بزرگ که مجبوریم در مقام بیان ویژگیهای حکومت، آنها را در این دسته بندی ها قرار دهیم و به عنوان سطح کلان محسوب می شود و بالاخره بالای جدول که قرار است مقیاس تحولات را تغییر داده و محدث حادثه باشد و به تبع موضع گیری آن، ساختارهای اجتماعی و مفاهمه تغییر یابند تا بتوان در پرتو تحول در مقیاس شدت همبستگی ها، جامعه را منسجم تر نمود به عنوان سطح توسعه مطرح می شود که این سطح در مقیاس رهبری جامعه، قابل فرض است.

بنابراین توسعه، به عنوان سطح فعالیت نظام ولایت است که در مبحث «ضرورت نظام ولایت برای تکامل جامعه الهی» و نظام استکباری برای تکامل جامعه الحادی» از آن بطور مشروح بحث خواهیم کرد.

۴/۳ - تقسیم «مقیاس تأثیر» به مقائیس «ملی» بین المللی و جهانی»

اما اکنون می گوئیم غیر از ملاحظه «زمان» و «مکان» باید «مقیاس تأثیر» را هم در ملاحظه نمود. یعنی تا به حال صرفاً از امور نظری بحث می کردیم اما بحث از این امور زمانی مقرون به صواب است که جنبه عین و کاربردی داشته باشند. به اعتقاد ما مقیاس می تواند در قالب مقیاسهای ملی، بین المللی و جهانی» تعریف شود به این معنا که مقیاس ملی همواره درون یک نظام است و مقیاس بین المللی به صورت روابط بین میان ملتها تبلور می یابد و مقیاس جهانی به شکل قطبهای توسعه عالم است که تفاوت آن با مقیاس قبلی این است که در مقیاس جهانی، سخن از تعاریف پذیرفته شده بین المللی در اداره می باشد که توسط افرادی ایجاد می شود و تخلف در آنها در توسعه جهانی - و نه امور خرد عالم - مطرح بوده و بدست آنها ایجاد می شود. مثلاً شواری امنیت در امور سیاسی، دارای چنین قدرتی است و در آن، ۵ کشور دارای حق وتو هستند. هم چنین در بعد اقتصادی نیز نظام پولی جهانی با تعاریف پذیرفته شده، به گونه ای عمل می کند که مثلاً پول آمریکا به عنوان زیان کمی جهان مطرح شود؛ یعنی اگر قرار باشد هر معامله ای به هر اندازه و در هر جای جهان صورت گیرد باید قیمت آن را به دلار ترجمه کرد. هر چند بعضی از کشورها همچون ژاپن و فرانسه و ... که دارای پولهای قوی هستند علاقمندند به صورت مستقل در عرضه اقتصاد عمل کنند اما از

این زیان مشترک چشم نمی پوشند چون نمی توان حجم دلار موجود در بازار جهانی را ندایده گرفت. پس این حجم کمی باعث ایجاد قدرت کیفی ترجمه شده و به عنوان پول رایج جهانی مطرح شده است که با همین پول هم قدرت اقتصادی خود را اندازه گیری می کنند. امروزه اروپا تصمیم گرفته است که به ایجاد یک پول مشترک اروپائی مبادرت کند تا بتواند رقیب کمی آمریکا شده و حجم صادرات و واردات و مدیریت پولی را که آمریکا در عالم داراست به صورت مشترک بشکند گرچه اگر می خواستند تک تک این کشورها به چنین کاری اقدام کنند هیچ گاه موفق نمی شدند.

۴/۳/۱ - حاکمیت قطبهای جهانی، از طریق تحمیل تعاریف «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» بر ملل جهان در هر صورت این کشورها تعاریف پول را زیر سؤال نمی برند و به حذف پول رایج نمی پردازند چرا که نظام آنها نیز سرمایه داری است لذا به گونه ای عمل می کنند که در همان چارچوب بازی، حجم کمی هر کدام از کشورهای خود را روی هم گذاشته و مقابل پول رایج آمریکا بایستند. پس صحیح است که بگوییم آنها نیز بر یک تعریف پذیرفته شده متفقند. مثال ساده آن این است که اگر یک حکومت سوسیالیستی - کمونیستی روی کار بیاید بلافاصله قانون مالکیت اراضی را القاء کرده و تغییر می دهد که این چیزی جز تغییر چارچوبه نیست. اما در یک نظام مشابه اقتصادی می بینیم که چنان قانونی را تغییر نمی دهند بلکه سعی می کند زمینهای را - ولو با خریدن از صاحبانش - تأمین کرده و به صورت فروش اقساطی در دراز مدت به دهقانان واگذار نماید. در اینجا آن چارچوبه تغییر نمی کند همچنانکه کشورهای اروپائی نیز در صدد تغییر این امر در بعد پولی و تحول در تعریف واحد در نظام سرمایه داری نبودند. مسلماً عدم تغییر در چنین چارچوبه ای در نهایت، منجر به تضعیف روز افزون ملل ضعیف و تقویت قطبهای جهانی خواهد شد. هم چون قضاوت یک قاضی میان دو نفر که بر اساس یک کتاب قانون صورت می گیرد و از همین طریق، متخلف شناسائی و مجازات می شود. این شناسائی بر اساس همان قوانین و از طریق تطبیق بر آنها صورت می پذیرد.

تعاریف پذیرفته شده قرار بوده است برای جلوگیری از بروز و گسترش تخلف، جریان یابد اما این تعاریف در سه بعد «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» توسط همان قطبهای جهانی مقنن شده است.

از جمله تعاریف مورد پذیرش در بعد فرهنگی، اصل قرار دادن فیزیک مادی و رفتار طبیعت در طبقه بندی اطلاعات بشری است؛ حال فرقی نمی کند که این تعاریف، به صورت فلسفه نظری فیزیک باشد و یا فلسفه ریاضی و با داشتن زیست. ایشان. در همین نظام طبقه بندی، علمی هم چون فیزیک کاربردی، شیمی کاربردی و پزشکی عام را گنجانده اند و در نهایت از علوم انسانی که تنها بخشی از آن را جامعه شناسی تشکیل می دهد بحث نموده اند. حال اگر کسی نظریه معقولی دربار جهان بینی مطرح نماید هیچ گاه این نظریه را در ردیف فیزیک نظری و در رأس اطلاعات بشری قرار نمی دهند. اگر این نظریه اثبات کرده باشد

که دین اصل است آنها می گویند باید ببینیم تأثیر مادی این نظریه تا چه حد است! ایشان این نظریه را دیدگاه یک ملت خاص و دسته کوچکی از مردم جهان می دانند که باید بر روی آن یک تحقیق میدانی انجام داد. مسلماً هیچگاه در مقام تبیین اثر این نظریه، آن را مسلط بر علوم قرار نمی دهند لذا بر همین اساس، روش و مبنا - پیش فرضها - و مقیاس عملکرد «حسی» برای آنها مسلط بر علوم قرار نمی دهند لذا بر همین اساس، روش و مبنا - پیش فرضها - و مقیاس عملکرد «حسی» برای آنها اصل قرار می گیرد و بر این پایه، پژوهش را تصدیق می دهند و برای این تصدیقات نیز یک نظام و سطوح تعریف شده ارائه می کنند. نظام تعاریف و فرهنگ پذیرفته شده آنها در عمل، اجازه نمی دهد که کسی دین را بر دستگاه فرهنگی و دیگر تعاریف دانشی، حاکم گرداند چون بحث از دین مربوط به بخش از علوم انسانی است که در پایین ترین سطح از علوم قرار دارد.

بنابراین ما داری یک سلسله تعاریف جهانی هستیم که در آنها قطبهای توسعه سهمیند. اگر روبروی نظام ما، قطبهای توسعه قرار دارند تا چه اندازه موفق به عقب راندن آنها شده ایم؟ مسلماً چنین اموری، جزء شرایط عینی محسوب می شوند. اما تعاریف بین المللی، غیر از تعاریف مربوط به قطبهای جهانی است و در ارتباط با سایر کشورها تأثیر دارند؟ بالاخره تعاریف ملی که به نسبت به درون نظم مطرحند امری و رای دو نوع تعریف مزبور محسوب می شود، شرایط مقیاس ارزیابی و عملکرد و شاخصهای ما باید بتواند سر سه بعد «جهانی، بین المللی و ملی» را پوشش دهد.

چنانچه دیدیم منظور از «مبانی» شاخصه های اساسی ارزیابی جامعه است که در قالب «گرایش، بینش و دانش» تعریف می شود و منظور از «موضوعات»، موضوعات «توسعه، کلان و جزء» است و بالاخره منظور از «شرایط عینی» شرایط «جهانی، بین المللی و ملی» است. سپس همین سه دسته «مبنا، موضوع و مقیاس» را مورد دقت قرار داده و گفتیم همگی به عنوان «ارکان» شناسائی جامعه محسوب می شوند چون اصولاً شاخصه های شناسائی نیازمند ارکان مشخصی است.

۵ - تعریف اجمالی از «اوصاف تنظیم نظام»

اینک به توضیح «ارکان، اصول و اساس» به صورت عام می پردازیم:

۵/۱ - تعریف «ارکان» به «متغیرهای اصلی تنظیم نظام و عملکرد آن»

ارکان هر نظام عبارت است از متغیرهای اصلی در تنظیم نظام و عملکرد آن نظام، که برنامه می باشد. ارکان هر نظام مربوط به اموری است که «زمان» نظام را تعیین می کند؛ به تعبیر بهتر متغیرهای اصلی همواره معین کننده وضعیت زمان یک نظام می باشند، لذا اگر مقیاس، تکاملی پیدا کند بدین معناست که آن نظام در آن مقیاس، متحول شده است که بالطبع ساختارها نیز تغییر می یابند و به تبع، منزلت و مکان امور عوض شده و توسعه واقع می شود.

ارکان هر نظام از نظر فلسفی، برابر با شاخصه های توسعه و تکامل آن نظام می باشد. یعنی زمانی که ما توانستیم شاخصه های اساسی را که شاخصه های کلان می باشند مورد نمونه گیری قرار داده و نسبتهای آنها را معین کردیم باید بتوانیم هر ۲۷ وصف را جمع بندی کرده و به سه شاخصه اصلی در بعد توسعه و تکامل و رهبری، منتهی نمائیم تا بتوانیم بگوییم ارکان هر نظام از نظر فلسفی، برابر با شاخصه های توسعه آن نظام می باشد.

۵/۱/۱ - ارکا، واسطه جریان فلسفه تنظیم عمومی در یک نظام خاص

ارکان هر نظام، واسطه جریان یافتن فلسفه تنظیم عمومی نظام در یک نظام خاص می باشد؛ اما منظور از این فلسفه همان است که دیدیم ماده گرایان در بحث «حرکت» از فیزیک مدل سازی و روش منطقی مورد نظر - آنجا که زمان را مقدم داشته و سپس مکان را قرار می دهد و در نهایت، کارآمدی را مطرح می کند - مبتنی بر یک فلسفه عمومی است و البته یک عمل بکارگیری این فلسفه عمومی در تنظیم خاص نیز در کنار آن مطرح می باشد که مثل تنظیم و ایجاد یک نظام خاص، در قالب شاخصه های جامعه است چون جامعه، یک موضوع خاص در میان موضوعات گوناگون است. به دیگر بیان، ما دارای یک روش محاسبه هستیم که منحصرأ در خصوص جامعه بکار گرفته نمی شود بلکه در موضوعات دیگر نیز مطرح است. حال اگر بخواهیم این روش را در یک موضوع خاص در نظر بگیریم به یک واسطه که چیزی جز ارکان آن موضوع نیست نیازمند است.

مطلب اخیر به این صورت قابل توضیح است که ارکان هر نظام از نظر فلسفه نظام ولایت، برابر با «ظرفیت، جهت و عاملیت» می باشد. این سه وصف در واقع همان اوصاف فلسفه تنظیم عمومی نظامی است؛ یعنی اوصافی است که مربوط به بحث حرکت - اعم از حرکت اتمی و کیهانی و نیز حرکت یک موجود زنده و یا حرکت تکاملی یک انسان یا جامعه - می باشد. پس روش تنظیم عمومی ما در تنظیم یک نظام و مدل برای شناسائی، محتاج یک واسطه در نظام خاص است که البته نظام خاص مورد مطالعه در این سلسله مباحث، «جامعه اسلامی» است.

۵/۲ - تعریف «اصول» به «سطوح جریان یافتن اوصاف زمانی در ساختار ترکیبات مکان»

و اما «اصول» هر نظام عبارت است از «سطوح جریان یافتن اوصاف زمانی در ساختار ترکیبات مکان». اصول هر نظام، مربوط به اوصافی است که منزلت امور متعدد و متنوع را در وحدت نظام تعیین می کند. توضیح این مطلب این است که گاهی مکان شیء را به صورت ساده معنا می کنیم و از فوقیت مکانی یکی نسبت به دیگر سخن می گوئیم ولی گاهی از متغیرهای اصلی آن بحث می کنیم پس سؤال می کنیم که اجزاء تشکیل دهنده این شیء چیست که باید در نسبتهای آنها تغییر پیدا شود؟ لذا ما در نسبتهای ترکیبی این شیء تصرف کرده و شعاع ترکیبات را عوض می کنیم تا بتوانیم ترکیب آن را هدایت و کنترل نمائیم.

۵/۲/۱ - تفاوت میان شاخصه های بینش انتزاعی و مجموعه نگر

پس مکان را گاهی می توان به صورت انتزاعی تعریف کرد و گفت این صندلی را از این محل به مکان دیگر منتقل می کنیم؛ گرچه همین جابجائی نیز در مکان طبیعی شیء موثر است. اصولاً ملاحظه حجم، با لحاظ حجم مخصوص چه تفاوتی دارد؟

می بینیم که ملاحظه حجم - بدون حجم مخصوص و ملکولی - ابتدائاً یک نگرش انتزاعی است اما زمانی که پای حجم ملکولی به میان می آید می توانیم سؤال کنیم اگر چگونه عمل کنیم می توان حجم آن را تغییر داد؟ چون اگر جایگاه اجزاء درونی تغییر یابد حجم نیز تغییر می کند. در اینجا نیز تعریف از مکان صورت می گیرد که در واقع به «نسبت» بین امور توجه اکید می شود. لذا اگر نسبت بین وزن و حجم ملاحظه شود دیگر یک نگرش عینی خواهد بود. و نه یک نگرش انتزاعی صرف. و اگر حجم از این واقعیت که این، حجم چه شیء است بریدیم و نظریه ساده ای در مورد حجم ارائه دادیم آنگاه به بینش انتزاعی مبتلا شده ایم.

حال در مورد مکان و منزلت امور در جامعه نیز همین واقعیت وجود دارد چون منزلت امور، امری قرار دای نیست بلکه حقیقتی خصلتمند است. اصولاً یک سیستم و یک نظام، دارای تناسبات واقعی - و نه تناسبات قرار دادی - در مراحل تکامل است. منزلت تأثیر، برابر با مکان در کل است.

۵/۲/۲ - نقش «اصول» در هماهنگی بین ادراکات و قاعده مندی امر اداره

اما منظور از «سطوح جریان اوصاف» چیست؟ در الگوی مختار، یک دسته قواعد عمومی وجود دارد که باید بر تمامی موضوعات - اعم از انسان، فیزیک و - جاری باشد اما این امر در جریان خاص، واسطه می شود، مثلاً گاهی از قواعد جاذبه عمومی سخن گفته و متذکر می شویم اگر انسانی در ارتفاع چند هزار پائی از سطح زمین قرار گیرد در حالی که هواپیمای حامل او دارای یک منفذ باشد چه اتفاقی برای او رخ می دهد؟ حال اگر این ارتفاع بیشتر شود چه اتفاقی می افتد؟ مسلماً قواعد عمومی جاذبه بر انسان - هم چون دیگر اشیاء و موجودات - نیز مؤثر است. پس قواعد عمومی شناخت - یعنی زمان، مکان و کارآمدی - دارای قواعد عامی است که آنها را در یک موضوع خاص بکار می بریم. لذا حلقه واسط آن از عام به خاص باید تعریف شود والا نمی توان هماهنگی بین ادراکات را محقق نمود و امر اداره قاعده مند کرد. وقتی از ویژگیهای نظام اسلامی سخن می گوئیم نباید انتظار داشت آنها را به صورت تخمینی و گزینشی بیان نمائیم چون هدف اصلی ما بیان قاعده من آنها که مبتنی بر یک روش است می باشد، اما آیا این روش می توان عموم جهان را تفسیر کند؟ آیا نحوه طبقه بندی موضوعات آن نیز دارای چنین قدرتی می باشد؟

ان شاء الله طی پنج بحث آتی، مروری بر شاخصه های اساسی که شاخصه های کلان است خواهیم داشت. دقت در این مطالب ضروری است تا بتوان به صورت کامل و صحیح، به کنه مطلب پی برد. پس از این

مباحث را از شاخصه های اساسی به نظام آمارگیری منتقل کرده و مشخص می کنیم. که این موضوعات، موضوعات اساسی تعریف که در سایه آن می توان سه نظام «الهی، التقاطی و الحادی» را تفسیر کرد. سپس می توان ویژگیهای «نظام ولایت» را تبیین نمود چرا که موضوع سرپرستی آن را تعریف کرده ایم و قرار است که آن را به این موضوع، تکامل دهد. مثلاً سؤال می کنیم ویژگیهای این فرد چه باید باشد اگر بخواهد در پرورش دانشگاه و دانشگاهی مؤثر باشد بلافاصله در جواب می گوئیم باید ابتدائاً به تعریف مطلوب از دانشگاه پرداخت تا بتوان گفت او باید دارای چه تناسباتی باشد تا بتواند در آنجا به صورت مثبت، مؤثر باشد؟ لذا تعریف صحیح از ولایت و سرپرستی او منوط به ارائه تعریف از دانشگاه است و اگر هم قادر به چنین تعریفی باشد اما نتواند تصویر صحیحی از سه نظام الهی و التقاطی و اسلامی ارائه دهد باز نمی توان ولایت اسلامی را در مقابل ولایت استکباری معین کرده و به تبع، تهدیدات آن را تحلیل کند. اما اگر توانست از سه نظام مزبور، یک تعریف صحیح بر اساس نظام شاخصه های اساسی ارائه بدهد آنگاه می تواند نظام ولایت سرپرستی تکامل جامعه را نیز مشخص کند.

بنابراین اصول هر نظام، مربوط به اوصافی است که منزلت امور متعدد و متنوع را در وحدت نظام تعیین می نماید. هم چنین اصول هر نظام از نظر فلسفی، برابر با «اوصاف شاخصه ساختار» می باشد. اصول هر نظام، واسطه جریان یافتن فلسفه تنظیم سطوح عمومی در یک نظام خاص به صورت متقوم می باشد.

اصول ساختار مکانی هر نظام از نظر فلسفه نظام ولایت، برابر با «محوری، تصرفی و تبعی می باشد»^۲ ۵/۳ - تعریف «اساس» به اوصاف کارآمدی نظام که جریان قدرت عملکرد عینی آن را معین می کند. و اما منظور از «اساس» چیست؟ اساس هر نظام عبارت است از اوصاف کارآمدی که جریان هدایت قدرت عملکرد عینی ساختار نظام را تعیین می نماید. یعنی ما دارای نظامی با یک ساختار و یک قدرت عملکرد هستیم. حال اساس و شاخصه های اساسی باید بتوانند این ماشین را کنترل کند که آیا به نحو شایسته کار می کند یا این که دچار نقص است؟

اساس هر نظام، شاخصه های ارزیابی قدرت عملکرد نظام را تعیین می نماید. اساس نظام از نظر فلسفی، برابر شاخصه اوصاف «کارآمدی» می باشد. اساس هر نظام، واسطه جریان یافتن فلسفه عمومی تنظیم اختیارات متقابل در یک نظام خاص می باشد؛ یعنی حدود وظایف و اختیارات را معین می کند. لذا تعیین ضرایب فنی مخصوص هر نظام اصولاً بر عهده اساس است.

^۲ - تنها در این سلسله مباحث می توان بصورت اجمالی به این مفاهیم بپردازیم و اگر قرار باشد این مطلب بصورت یک رشته دانشگاهی، تدریس و تدریس شود باید قبل از آن، به دقت در فلسفه مختار پرداخت تا امکان پژوهش برای افراد محقق فراهم شود.

۵/۳/۱ - برابری «اساس» با «هماهنگی، وسیله و زمینه» بنابر مبنای مختاری

اساس کارآمدی از نظ فلسفه نظام ولایت، برابر با «هماهنگی، وسیله و زمینه» می باشد. یعنی کارهائی که به لحاظ کارآمدی در یک نظام صورت می گیرد یا کار هماهن سازی است یا وسیله ای برای هماهنگ کننده محسوب می شود و یا زمینه ای است برای این که آن هماهنگی از آن طریق، به نتیجه برسد.

حسن ختام کلام، تطبیقی نسبت به بحث قبلی اس به این معنا که اگر از «مبنا، موضوع و مقیاس» سخن می گوئیم در واقع چیزی جز ارکان نظام نیست. ان شاء الله درمبحث آتی، این بحث در قالب یک جدول تشریح خواهد شد اما همین قدر متذکر می شویم که فقدان این سه امر، ما در دستیابی به شاخصه های اساسی ناکام خواهد گذاشت. البته وقتی به اصول می رسیم در واقع وارد مقوله جزئی تری می شویم که صورت خرد همان امور است به گونه ای که برای جامعه، مبنا را به «گرایش، بینش و دانش» و موضوعات را به «توسعه و کلان و خرد» و مقیاس را به «جهانی و بین المللی و ملی» تعریف می کنیم. حال ارکان که در آنجا تعریف شد در یک موضوع خاص هم چون جامعه به صورت «گرایش، بینش و دانش» متبلور می شود و اگر موضوع مورد نظر ما فیزیک باشد دیگر معنا ندارد که از این سه سخن بگوئیم بلکه بایست سه امر دیگر را مطرح کنیم که متناسب با آن موضوع باشد. هکذا همین تناسب بایست در مورد موضوعات و کارآمدی آن نیز رعایت شود.

«و آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین»

بسمه تعالی

توضیح جدول جامعه

استراتژی امنیت ملی

جلسه ۲

فهرست

۲۵ مقدمه
۲۵ اصل بحث
۲۵	۱ - رابطه میان «توسعه، ساختار، کارآئی» با «ارکان اصول و اساس»
۲۵	۱/۱ - توضیح جدول ۹ عنوانی حاصل از ضرب «توسعه، ساختار، کارآئی» در خود
۲۶	۱/۲ - «گرایش، بینش، دانش» محصول ضرب «اجزای ارکان» در «توسعه ساختار، کارآئی»
۲۷	۲ - تعریف «مبنای تکامل اجتماعی»
۲۷	۲/۱ - بررسی عامل دخیل در «وحدت اجتماعی؛
۲۷	۲/۱/۱ - «همدلی» محصول هم جهتی علقه افراد به «عناصر، مفاهیم، مقدمات»
۲۸	۲/۱/۱/۱ - همدلی، ظرفیت قدرت جامعه؛ و طریق افزایش این ظرفیت
۲۹	۲/۱/۲ - «همفکری» جایگاه آن در وحدت اجتماعی و بیان «خودنگری» به عنوان مانع اصلی در این راه
۳۰	۱/۲/۳ - «همکاری» و بیان چهار قسم فعالیت افراد در جامعه
۳۱	۲/۱/۴ - رفتار غیر سازمانی و تکروری، معلول حاکمیت «منطق انتزاع نگر»
۳۳	۲/۱/۴/۱ - تفاهم اجتماعی، ثمره حاکمیت «منطق مجموعه نگر»
۳۴	۲/۱/۴/۲ - منطق انتزاع نگر، فاصل میان همدلی و همفکری
۳۵	۲/۱/۴/۳ - ارتقاء دقت در «مقیاس سنجش» محصول منطق مجموعه نگر
۳۷	۲/۱/۴/۴ - تکامل منطق منشأ ارتقاء عملکرد فهم بشری
۳۸	۲/۱/۴/۴/۱ - ابتناء منطق بر پیش فرضهای فلسفی، و خصوصیات منطق مجموعه نگر
۳۹	۲/۱/۴/۵ - استدلالی دیگر بر طراحی منطق مجموعه نگر

۱. بررسی نقش «همدلی، همفکری و همکاری» در ایجاد «وحدت اجتماعی»

مقدمه

چنانچه در بحث قبل دیدیم هر موجود حتماً دارای متغیراتی زمان ساز است به گونه ای که با تغییر نسبت‌های آن باید شیء را به تغییراتش تعریف نمود. همچنین هر موجود دارای سطوحی است. حال آنچه که زمان را تغییر می دهد «ارکان» نام دارد و آن چه که منزلت سطوح - یعنی ترکیبات - را تغییر می دهد «اصول» و بالاخره آن چه که کارآمدی شیء را در خارج از خود مقابل مطالعه می کند «اساس» نامیده می شود.

اصل بحث

۱/۱ - رابطه میان «توسعه، ساختار، کارآئی» با «ارکان اصول و اساس»

حال می خواهیم بحث را دقیق تر کرده و ببینیم چگونه می توان سه عنوان «ارکان، اصول و اساس» را تکثیر نمود و از ارکان، اصول را بدست آورد و از اصول اساس را؟ در جای خود و در ضمن یکی از جداول، مطرح نموده ایم که ما با عناوینی بنام «توسعه، ساختار و کارآئی» سر و کار داریم که توسعه، همواره وصف زمانی است و ساختار، مبین وضعیت ارکان شیء و بالاخره کارآئی، بیانگر تأثیر آن است.

۱/۱/۱ - توضیح جدول ۹ عنوانی حاصل از ضرب «توسعه، ساختار، کارآئی» در خود

حال می توان این سه وصف اخیر را در ستون عمودی جدول نیز نوشت و با ضرب آنها در یکدیگر به این عناوین رسید: «توسعه توسعه - ساختار توسعه - کارآئی توسعه». اگر توسعه را وصف زمانی بگیریم آن گاه «توسعه توسعه» به معنای زمان توسعه است بدین معنا که تحرک زمانی توسعه موضوع ما چگونه است؟ هم چنین «ساختار توسعه» به معنای ترکیبات و ساختار آن است که باید ببینیم توسعه، از چه ساختاری برخوردار است؟ و بالاخره از «کارآمدی توسعه» سخن می گوئیم و همین سؤال را در آنجا نیز مطرح می کنیم.

و اما در سطر دوم از این جمله ۹ عنوانی، با سه عنوان ترکیبی: «توسعه ساختار - ساختار ساختار - کارآئی ساختار» برخورد می کنیم که در «توسعه ساختار» باید سؤال کنیم اصولاً ترکیبات چگونه قابل تکامل است؟ یعنی منزلت امور چگونه باید تغییر پیدا کند تا نتیجه بهتری گرفته شود؟ و اما در «ساختار ساختار» سؤال میکنیم که چگونه تنظیمات خود نظام عوض می شود؟ اگر ما دارای الگو بوده و نظامی را ایجاد کرده

باشیم می توان گفت که این، زیر ساخت ساختار است. و بالاخره در «کارآئی ساختار» سؤال می کنیم که قدرت عملکرد این تنظیمات تا چه حدی است؟

از این ور خود ساختار را باید قبل از ملاحظه تکامل آن، بهینه کرد و از چگونگی وضعیت آن پرسش نمود. مثلاً در یک نظام، چارت توزیع قدرت و گردش عملیات، نشان داده شده است اما سؤال می کنیم آیا این چارت می توانست در قالبی مطلوب تر نیز ترسیم شود؟ مسلماً این چارت بر اساس یک مدل مشخص، طراحی شده است لذا صحیح است که بگوییم تنظیمات ساختاری آن بر اساس مدل یا زیر ساخت ساختار صورت گرفته است. چنانچه گذشت در «کارآئی ساختار» از قدرت عملکرد نظام سخن می گوئیم. و اما در سطر سوم از جدول مزبور، این عناوین وجود دارد؟ «توسعه کارآئی - ساختار کارآئی - کارآئی کارآئی» در توسعه کارآئی، از تکامل اثر سخن می گوئیم چون خواهان چنین افزایشی هستیم. و در ساختار کارآئی، از نظام آن بحث می کنیم چرا که کارآئی نیز در مرتبه خود دارای یک نظام و ساختار است. و بالاخره از کارآئی کارآئی سؤال می کنیم که تأثیر این امر چیست؟

۱/۱/۲ - «گرایش، بینش، دانش» محصول ضرب «اجزای ارکان» در «توسعه ساختار، کارآئی»
آن چه را که به لحاظ اصطلاحی مشاهده می کنیم دقیقاً با آن چه که در ارکان وجود دارد باید تطبیق شود. به تعبیر بهتر باید ارکان را در سطر و ستون جدول نوشت و آن را به صورت «مبنا، موضوع، مقیاس» نمایش داد. علت آن که این عناوین سه گانه نیز قابل درج در سطر و ستون است همان مطلبی است که قبلاً به آن اشارت رفت و از آنها به عنوان اوصاف زمانی یاد کردیم. حال عین همان ضرب سطر و ستون در «توسعه، ساختار و کارآئی» در این جدول جدید نیز قابل ملاحظه خواهد بود و با لحاظ عناوین سه گانه فوق در این جدول می توان به مفاهیم جدید دست یافت.

اگر مبنا در مبنا ضرب شود و به صورت «مبنا در توسعه مبنا» نمایش داده شود می توان آن را «گرایش» نامید چه این که «مبنا در ساختار مبنا» به عنوان «بینش» و بالاخره «مبنا در کارآئی مبنا» به عنوان «دانش» و تکنولوژی مطرح می شود.

۲- تعریف « مبنای تکامل اجتماعی »

۲/۱- بررسی عامل دخیل در « وحدت اجتماعی »؛

حال در این مقال، « مبنای موضوع، و مقیاس » را عنوان ارکان شیء، مورد دقت بیشتر قرار داده و در نوشتار بعد ضرب آنها را در یکدیگر که ۹ اصل را نتیجه می دهد و اسطه شاخصه های کلان بشمار می روند بررسی می کنیم:

« مبنای تکامل جامعه » عبارت است از « بنیان جریان تکامل وحدت اجتماعی » ؛ لذا یک جریان تکامل فرض شده است که دارای یک بنیان است اما باید توجه کنیم که این تکامل، مقید به وحدت اجتماعی است. اصولاً وحدت اجتماعی، از این طریق قابل تحقق است:

۱- پایگاه تکامل همبستگی و « تمایلات اجتماعی »

۲- پایگاه تکامل « تفاهم اجتماعی »

۳- پایگاه تکامل « تعاون اجتماعی »

این سه امر بر روی هم ، وحدت اجتماعی را نتیجه می دهد. بیان چند مثال می توان به تبیین بحث کمک کند؛ هر چند وقتی به مبحث شاخصه ها می رسیم باید به صورت عینی، امثله مورد نظر را ذکر کنیم:

۲/۱/۱- « همدلی » محصول هم جهتی علقه افراد به « عناصر ، مفاهیم ، مقدورات »

اگر جامعه دارای همبستگی و همدلی نباشد حتماً آحاد آن از وجود وحدت، محروم خواهند ماند. جامعه مبتنی بر ترس و اضطراب ، جامعه ای متشتت است. به تعبیر زیبای قرآن کریم: « تحسبهم جميعاً و قلوبهم شتى ». این جامعه ممکن است در نظر اول، دارای وحدت باشد اما می بینیم که قلوب افراد آن متفرق است چون این جامعه ، یک جهت نیست. این همبستگی می تواند روز افزون شود به گونه ای که افراد جامعه همچون سلولهای ارگان یک موجود زنده شوند. اما این امر زمانی صورت می گیرد که علاقه آنها به عناصر، مفاهیم و مقدوراتشان هم جهت بوده و در یک نظام متوازن قرار داشته باشند. مثلاً کسانی که بر حب علی ابن ابیطالب علیه السلام متفق هستند با یکدیگر هم جهت می باشند چون همگی ، دلبستگی واحدی به یک شخصیت درخشان تاریخی دارند. محبت نسبت به عناصر تاریخی - و در سطح پایین تر ، عناصر اجتماعی -

به عنوان علت ارتباط افراد با یکدیگر، حول یک عنصر مشترک واقع می شود و عملاً دلبستگی و محبت بین این افراد نیز ایجاد می گردد.

هم چنین کسانی که حول محور مفاهیم مشترک در قالب کتابی مقدس هم چون قرآن کریم، گرد می آیند و به دیگر منابع - به میزان قرابت این منابع به این پرچم مقدس - عشق می ورزند و از یک حب و بعض و حساسیت برخوردار می شوند عملاً در یک مجموعه واحد قرار می گیرند. طبعاً این افراد به کسانی همچون حضرت امیر علیه السلام دلبستگی خواهند داشت و خود را دشمن مبعوضان حضرت علیه السلام می دانند. آنها با کتاب ضلالی که سر نازسازگاری با مفاهیم مقدس قرآن دارد دشمن خواهند بود. و اما مقدرات دشمن در توسعه قدرت خود به عنوان موانع توسعه قرب در جامعه الهی محسوب می شوند لذا هیچگاه یک موحد، پیشرفت صنایع ارتش دشمن را مقدرات جامعه اسلامی نمی داند.

۲/۱/۱/۱ - همدلی، ظرفیت قدرت جامعه؛ و طریق افزایش این ظرفیت

اگر کسی مدعی شود که همدلی و همبستگی افراد جامعه، به منزله انرژی و ظرفیت قدرت این جامعه محسوب می شود و در برخورد با دشمن، از کیفیت ویژه ای برخوردار است سخن صحیحی گفته است. نتیجه این امر، پیدایش یک حساسیت - یعنی یک کارآمدی - است. لذا فقدان همدلی، فقدان وحدت جامعه را در پی خواهد داشت و عملاً افراد آن را به سوی هوی خواهی و اعتماد بر امیال و سلیق، سوق خواهد داد. پایگاه تکامل همبستگی و تفاهم و تعاون اجتماعی، چیزی جز مبنای تکامل جامعه نخواهد بود. طبعاً باید وحدت اجتماعی کامل تر شده و از یک افق به افق بالاتر ارتقاء یابد با همبستگی ها نیز کامل تر شود. به دیگر بیان اگر نیروی جدیدی در وحدت اجتماعی پیدا نشود دلبستگی و موضع گیری نسبت به عناصر، مفاهیم و مقدرات، شدیدتر نخواهد شد. البته این که راه ایجاد چنین نیروئی چیست در مباحث آتی بطور مشروح سخن خواهیم گفت اما اجمالاً می گوئیم اصولاً تا زمانی که نتوان به زشتی کفر و بغض نسبت به آن رسید نمی توان به حسن و ارزشمندی توحید نائل شد. هر اندازه نفی الهه ها توسعه یابد افتقارالی الله بیشتر خواهد شد و ظرفیت پیدایش حب توحیدی در جامعه فزونی خواهد یافت و رفته رفته زمینه اعطای حب از سوی ؟؟؟ فراهم می شود. لذا باید متناسب با ارتقاء حب، زمینه افتقار بیشتر - و قبل از آن، بعض شدیدتر -

در آحاد جامعه اسلامی به وجود آید. به تعبیر دیگر تولی بالاتر، زمینه ساز ولایت و اعطای بیشتر خواهد بود. این امر مخصوص آن دسته از مخلوقات است که در تکامل خود سهم می باشند؛ چه این که انسان، از چنین مخلوقاتی بشمار می رود.

۲/۱/۲ - «همفکری» جایگاه آن در وحدت اجتماعی و بیان «خودنگری» به عنوان مانع اصلی در این راه

و اما امر دوم، «پایگاه تکامل تفاهم اجتماعی» بود. باید بدانیم که «تفاهم اجتماعی» از امور مهم بشمار می رود. برای تبیین هر چه بهتر این امر و ارتقای آن در جامعه، ذکر یک مثال ضروری است:

خودنگری و عدم مجموعه نگری باعث بروز دسته ای از ناهنجاریها در جامعه می شود. چه بسیارند انسانهایی خوبی که تفاهم اجتماعی لازم برخوردار نیستند. کسی که با تنگ نظری، در صدد مسدود کردن خیرات مادی و معنوی برای دیگران بر می آید و حداقل از انتفاع ایشان از این خیرات، ابا می کند قطعاً نمی تواند از ظرفیت لازم برای تفاهم اجتماعی برخوردار باشد. اصولاً این ناهنجاری در جامعه، ریشه در تناز افراد و تنگ نظری ایشان دارد نه در کمبود منابع. مگر غیر از این است که «برنامه» چیزی جز تخصیص دادن منابع محدود به نیازهای نامحدود نیست؟ اما ما غیرآن را مقتدیم و می گوییم نیازمندیهای تخیلی می تواند نامحدود باشد و نیازمندیهای تکاملی، عقیب تکامل منابع واقع شود. در مقام تمثیل می گوییم تفاوت زیادی میان بهره وری از یک گاه با بهره وری از یک تراکتور برای شخم زمین وجود دارد. تراکتور در یک روز می تواند بجای دهها نفر از گاو آهن استفاده می کنند کار کند. جامعه ای که از این تکنولوژی استفاده می کند قادر است به تسخیر انرژی طبیعی بپردازد و دهها برابر نیروی یک انسانرا در قالب یک ماشین به استخدام بگیرد.

اگر بجای تنازع تعاون به وجود بیاید و جامعه به این اعتقاد برسد که زندگی اجتماعی در سایه تعاون و همکاری - و نه تنازع - می تواند مفهوم پیدا کند حتماً هر فرد این جامعه برای دیگری، یک بستر تکامل خواهد بود و همگی می توانند با همفکری، به حلّ معضلات خود بپردازند. کسانی که در بخشهای مختلف امنیت ملی جامعه حضور فعال دارند و می توانند با یکدیگر مباحثه و مناظره داشته باشند و ضعفهای

همدیگر را مرتفع سازند. مسلماً بلند کردن یک وزنه اگر با تعاون و حضور افراد بیشتر صورت گیرد آسان تر خواهد بود. کار فکری و گمانه زدن نیز از همین واقعیت پیروی می کند. وقتی روند کار فکری مشخص شود تا از دوباره کاری و تکرار اختلال در امور جلوگیری گردد هماهنگی در کار فکری مضاعف خواهد شد و داد و ستد در احتمالات، سهل الوصول خواهد بود. اگر اشخاص در امر تفاهم اجتماعی متوجه شوند که مقدمات را در بعد مقدمات اقتصادی نیز باور داشته باشند حتماً زمینه بهره وری اجتماعی نیز فزونی خواهد یافت. اگر منطق و روش مورد استفاده، تجزیه نگر باشد صرفاً به بردین یک خصلت مشترک از سایر خصلتهای بپردازد و به معضل انتزاع نگری مبتلا باشد نمی توان به چنین منطقی در اداره امور اعتماد کرد. مسلماً به چنین منطقی، در مسیر تولید مفاهیم نیازمندیم اما اکتفاء به آن و توقف تولید مفاهیم بر این امر، به گونه ای که نوبت به ملاحظه «نسبت» بین امور و محاسبه نسبت متغیرات به یکدیگر نرسد قطعاً باعث می شود که در موضع گیری عینی نیز به آفت خرد نگری مبتلا خواهیم شد. در این آفت، هر چند افراد بنا را بر انجام کار می گذارند اما از همکاری ابا می کنند.

۱/۲/۳ - «همکاری» و بیان چهار قسم فعالیت افراد در جامعه

می توان کار افراد را در چهار قسم طبقه بندی نمود:

۱ - افرادی که به صورت منفی و ناهنجار کار می کنند به گونه ای که بیش از میزان کار خود، انتظار نفع و بهره وری دارند. این افراد در اشکال مختلف غیر مقنن به انجام خیانت مبادرت کنند به صورتی که نه تنها از چنگ قانون، خود را نجات می دهند بلکه مظلومی را که بر آنها تعدی کرده است به عنوان متخلف معرفی می کنند. در بعد دولتی می توان از رژیم غاصب اسرائیل، به عنون مصداق بازر این این واقعیت نام برد. مسلماً مذاکره کردن با چنین افراد و دولتهائی بی ثمر خواهد بود.

۲ - افرادی که کار مثبت انجام می دهند اما هیچگاه حاضر به همکاری نمی شوند. ایشان با تنگ نظری خود حاضر نمی شوند اطلاعات خویش را در اختیار دیگران قرار دهند. حتماً چنین جامعه ای رشد نخواهد کرد؛ همچون بعضی از عطاران در زمان قدیم که حاضر نبودند فرمول معجونی را که ساخته بودند تا آخر عمرشان

در اختیار قرار دهند با این تو هم کار از این طریق می توانند منزلتی را در جامعه حفظ کنند در حالی که اگر خود را با دیگران همکاری می دیدند هم منزلتشان حفظ می شد و هم جامعه رشد می کرد.

۳ - افرادی که کار مثبت می کنند و به همکاری نیز راغبند اما این، یک همکاری تکاملی محسوب نمی شود. بسیاری شرکت‌های بزرگ خارجی که در عین آن که ناهنجاری در باطنشان وجود دارد همکاری می کنند اما این همکاری نمی تواند در تاریخی، منشأ رشد جامعه شود

۴ - افراد یا جامعه ای که به «همکاری تکاملی» روی می آورند که البته این امر مخصوص مسلمین است. ایشان همچون گروه سوم نیستند که به نفع خود و بر علیه مجموعه کار کنند و عملاً به ناهنجاری سازمانی دامن بزنند.

۲/۱/۴ - رفتار غیر سازمانی و تکروی، معلول حاکمیت «منطق انتزاع نگر»

معضل جامعه ای که کار را می پذیرد اما همکاری، جزء فرهنگ آن نشده است باید در ماشین تولید مفاهیم انتزاع نگر، آن که موضوعات را به صورت بریده بریده ملاحظه می کند رهگیر نمود. فرقی نمی کند که این انتزاع نگری، در قضایای توصیفی و شناخت هستی باشد و یا در قضایای تکلیفی و تعیین موضوع نسبت به یک امر. این بینش معتقد است که حکم هر موضوع، برای همان موضوع است و باید نسبت آن را با دیگر موضوعات، قطع نمود. نتیجه آن، فرهنگی خواهد بود که تکروی در آن جامعه دائم التزاید خواهد بود و غایت امر به صورت رفتارهای «گروهی» - و نه سازمانی - ظهور خواهد کرد. بازار این جامعه که شرکت‌های کوچک و بزرگ در آن حضور دارند به صورت صنفی عمل می کند. حتی در میان روحانیون این جامعه که باید صالحین در آن حضور داشته باشند باز می توان به صورت گسترده از رفتارهای گروهی - اما در قالبی صنفی - سراغ گرفت. این رفتارها هیچگاه نمی تواند با ملاحظه نسبت بین امور مأنوس باشد. از این رو وقتی در فرهنگ عمومی این جامعه دقت می کنیم می بینیم که «نظم» رعایت نمی شود چون هیچ کس، بی نظمی را به ضرر پیشرفت خود نمی داند و احترام به قانون را معادل کمال خود محسوب نمی کند. آنها تو هم می کنند که سودی در این بی نظمی نهفته است و مثلاً چند دقیقه زودتر به مقصد می رسند و یا چند ریال بیشتر بدست می آورند. آنها هر چند مسلمان هستند اما از غش در معامله ابائی ندارند و آنها که کافر هستند

ولی در جامعه ای زندگی می کنند که روح همکاری در کالبد آن وجود دارد قدرت ملاحظه بین امور را دارند. مثلاً آنان در فروش محصولات کشاورزی خود - هم چون مرکبات - به طبقه بندی و تفکیک مبادرت می کنند و هر یک را به تناسب وزن و اندازه ، از یکدیگر جدا می نمایند. اگر به آنها گفته شود که با این کار عملاً از فروش محصولات کوچک ناتوان خواهید ماند و لاجرم ضایعات محصول را باید تحمل کنید می گویند باید تکنولوژی خود را کامل تر کنیم و به علت یابی این امر بپردازیم که چرا چنین محصولات کوچکی در کنار محصولات مرغوب به وجود آمده است؟ اگر بنا ست که تغییراتی در نحوه غرس درخت یا کیفیت کود یا سیستم آبدهی به درخت یا زمین صورت گیرد باید چنین کرد. در این فرهنگ، غش در معامله - از آن نوع که امروزه در بسیاری از جوامع ، امری رایج است - جایگاهی ندارد. مسلماً این فرهنگ ، ریشه در انصاف صاحبان آن ندارد اما به فهم ایشان از نظم اجتماعی بازگشت دارد. آنها نوعاً به جذب سود خرد شخصی و اغماض از سود کلان اجتماعی روی نمی آورند. اگر بنا باشد تخلفی کنند سعی می کنند یک ملت را به یکباره و در قالب یک قرار داد بفریبند و ضمن تعاریف و قوانین خود ساخته، بر منافع دیگران غالب شوند. آنها می دانند که اکتفاء به سود خرد، عقب ماندن از سود کلان بازار در دراز مدت است لذا نمی پذیرند که به محض باز شدن پایشان در بازار دیگر کشورها ، به صورت عریان به احجاف و گرانفروشی روی آورند چرا که به خوبی می دانند در رقابت بازار، عقب خواهند ماند. لذا همواره در صدد ارتقاء سطح مرغوبیت کالا بر می آیند.

این واقعیت صرفاً در بخش بازرگانی نیست بلکه در سایر بخشهای نیز کمال اهتمام را در این جهت مصروف می دارند. آنها در بخش فرهنگ مرتباً تلاش می کنند که تکنولوژی خود را به صورت کار سازمانی و تحت یک برنامه مشخص جلو ببرند. آنها نمی پذیرن که کارائی آنچه در بخش تحقیقات میدانی، محرز نشده است به عنوان ابزاری کاراً در اختیار دیگران قرار دهند.

متأسفانه عکس این امر در میان رفتار آحاد جوامع مسلمان به وفور یافت می شود و در مقام سودهای خرد - ولو سود شخصی نباشد - کمال دقت را مبذول می کنند اما در مقام جلب منافع اجتماعی ، مسامحه را پیش خود می سازند. وقتی قرار باشد برای خرید یک محصول - هم چون یک قطعه از رادار یا یک محصول

کشاورزی - به خریدای درشت روی آورند حاتم بخشی کرده و وظیفه خود نمی دانند که حساسیتی در قیمت کالا و مرغوبیت آن به خرج دهند و در عین حال خود را طلبکار جامعه نیز می دانند و زحمات چند ساله خود را به رخ اجتماع می کشند! انسان متدینی که در خرید و فروش مثلاً خانه مهارت دارد اگر به معامله اتومبیل گمارده شود مغبون خواهد شد و دیگران را نیز از این ضرر، مغبون خواهد کرد. او خائن نیست اما شعاع ذهنی او برای کنترل خرید اتومبیل و کارشناسی آن، از گستردگی لازم برخوردار نیست لذا نمی داند که چگونه باید ضرایب اطمینان را در این معامله بالا ببرد. او خیال می کند که خرید اتومبیل نیز همچون خرید نان است!

۲/۱/۴/۱ - تفاهم اجتماعی، ثمره حاکمیت «منطق مجموعه نگر»

اگر ابزار فرهنگ عمومی جامعه، ابزاری خردنگر باشد که همواره به محاسبات انتزاعی و عدم ملاحظه نسبتها می پردازد حتماً این جامعه، افراد خود را از قدرت لازم برای تفاهم اجتماعی محروم خواهد کرد. اصولاً در این حال، تنها قانع کردن هر صنف در موضوع کار خود ممکن خواهد بود. عدم تبادل مطلوب اطلاعات بر حسب موضوعات مختلف و عدم حاکمیت همفکری بر فرهنگ این جامعه، افراد ن را تدریجاً به رمی یکدیگر سوق خواهد داد. در اولین رتبه، اختلاف سیلقه بین دو نفر، محصول نامبارک چنین فرهنگی است. او که تنها روبروی خود را می بیند به توصیف اشیائی می پردازد که در مرآ و منظرش وجود دارد و دیگری که پشت سر او را می تواند ببیند زمانی که به توصیف نادیده های او می پردازد مورد اتهام وی واقع می شود که چرا با مشهودات من به این صورت مقابله می کنی؟! او مدعی می شود که آن چه من از زاویه می بینم عین حقیقت است و توصیف تو نسبت به امور دیگر، انکار مشهودات من می باشد! مشکل زمانی مضاعف می شود که فرد دیگر نیز به انکار او روی می آورد. طبعاً متهم کردن هر یک، دیگری را به غرض ورزی، زمینه سلب مشارکت و تعاون را ایجاد خواهد کرد. از این رو رمی به غرض ورزی دیگر، ناشی از این امر است که منطق افراد جامعه، قدرت ارتباط بین سطوح و ابعاد مختلف از نیاز اجتماعی را دارا نیست. ثمره این ضعف تفاهم، تضعیف و همبستگی و وحدت اجتماعی را دارا نیست. پس تفاهم اجتماعی، از نقش دوم در امر تکامل اجتماعی

برخوردار است. اگر همدلی، همفکری را پشتیبان داشت و توانست از وجود منطقی تحقق تکامل اجتماعی را متوقع بود.

و اما در مرحله سوم، از «همکاری» یاد کردیم. اگر افراد پس از دو مرحله همدلی و همفکری، به همکاری در کارآمدی عینی نپردازند و صرفاً به اصل کار اکتفاء کرده و از همکاری تکاملی ابا کنند و کار دیگران را به نفع خود و کار خود را به نفع عموم ندانند حتماً از نعمت تکامل اجتماعی در آخرین مرحله، محروم خواهند ماند. بسیاری از صنایع دستی در حال نابودی است. بسیاری از افرادی که بر یکی از فنون ساخت این صنایع مسلطند اما از انتقال این دانش به دیگران ابا می کنند.

۲/۱/۴/۲ - منطق انتزاع نگر، فاصل میان همدلی و همفکری

این سؤال جای طرح دارد که آیا همدلی در بطن خود، همفکری را به وجود نمی آورد؟ جواب، منفی است. چون در عین همدلی می توان شاهد وجود منطقی بود که مانع جدی در ایجاد همفکری بشمار می رود. نمونه بارز آن را می توان در میان دراویش جامعه مشاهده کرد. ایشان هر چند اهل ریاضات روحانی هستند اما این قطب، قطب دیگر را کافر می داند! چون اصولاً رسم آنها بر مباحثه با طرف مقابل نیست. همه آنها هم جهت می باشند و در کتاب و قبله با هم مشترکن ولی بدتر از کفاری عمل می کنند که از عقل تفاهم برخوردارند.

متأسفانه این حقیقت تلخ در مورد بسیاری از جریانات انقلابی در داخل کشور نیز وجود دارد که به راحتی در مقابل یکدیگر موضوع می گیرند و به متهم کردن جناح مقابل روی می آورند و در عین حال راه مباحثه و مناظره با طرف دیگر را مسدود می بینند. اگر منطق - یعنی روش جمع بندی و استنتاج - نتواند نسبت بین موضوعات و جهات مختلف را بر قرار کند به صورت زبان صنفی و گروهی رخ می نماید. این امر دقیقی است که در مباحث آتی به صورت مفصل تر بیان خواهد شد. به دیگر بیان نسبت بین موضوعات، از اهم اموری است که غلبت از آن، جامعه را در یک بلا تکلیفی سهمگین وارد خواهد کرد. کسینجر به عنوان نماینده یک نظام سرمایه داری با مائو به عنوان نماینده نظام سوسیالیسم در حدود ۲۵ سال در یک چالش آشکار بسر می برند اما هر دو به این مطلب مشترک می رسند که برای حفظ منافع خود باید به مذاکره روی آورند، هر چند

هر دو به خوبی می دانستند که قلبشان هیچ گاه با یکدیگر مدارا نخواهد کرد اما می بینیم که با یکدیگر به صورت جدی همکاری می کنند.

روزی که آمریکا به اعزام ناوگان دریائی خود به خلیج فارس مبادرت کرد و به دنبال آن از سوی مقام معظم رهبری (مد ظلّه) سخنرانی بر علیه این حرکت صورت گرفت اگر چند نفر از روحانیان شاخص و برجسته به عنوان یک حرکت سیاسی، خدمت مقام معظم ولایت شرفیاب می شدند قطعاً روحیه طرفداران وکلای ایشان در شهرستان متأثر شده و مردم نیز بر روی آن حساب جدید باز می کردند و دشمن نیز مجبور به موضع گیری می شد گرچه این حرکت، با هیچ اعلامیه و قطعنامه ای هم همراه نباشد اما نفس این عمل، تأثیرات مثبتی در روحیه مردم و تضعیف دشمن بر جای می گذاشت. به اعتقاد ما نمی توان عدم اتخاذ چنین تصمیمات و انجام چنین حرکاتی را به پای هوای نفس گذارد بلکه این معضل به ضعف این منطق بازگشت دارد که یک مرز بندی در مسئولیت را برای خود و مقام رهبری جامعه قائل شده اند و خویش را موظف به حضور جدی و موثر در این عرصه نمی دانند، غافل از این که ایشان پرچمدار جامعه اسلامی هستند و نمی توان از طرفداری مؤثر نسبت به تقویت ایشان پرچمدار جامعه اسلامی هستند و نمی توان از طرفداری مؤثر نسبت به تقویت ایشان اغماض کرد. مسلماً معظم له به تنهایی قادر به پیشبرد امور نیستند و حضور تمامی ملت خصوصاً چنین شخصیت‌هایی که در اعتقادات مردم حاضرند کاملاً ضروری است. لذا نباید چنین برخوردهائی را حمل بر غرض ورزی ایشان کرد. باید باور کنیم که محال است کفار، از تقوای بیشتری نسبت به مسلمانان برخوردار هستند. آنه جر ثومه اخلاق رذیله هستند و حال آن که در میان چنان شخصیت‌هایی، کم نیستند افرادی که مجسمه اخلاق حمیده - اما اخلاق فردی - می باشند که به منطق جدانگر مسلطند. اگر بلوغ اجتماعی ایشان در این حد باشد که حضور مؤثر پیدا کنند و تقویت این پرچم را به نفع خود - حتی در عملیات تحقیقاتی خویش - بدانند حتماً به اتخاذ چنان تصمیماتی که ذکر آنها رف راغب می شوند.

۲/۱/۴/۳ - ارتقاء دقت در «مقیاس سنجش» محصول منطق مجموعه نگر

بنابراین ریشه این عدم بلوغ را باید به ضعف دستگاه منطق دسته بندی که بر ذهن ایشان حاکم است برگرداند. اشکال یک اتومبیل، گاهی از ظرفیت ناقص آن است و گاهی از موادی هم چون بنزین و ... که

انرژی حرکتی آن را تأمین می کند. به نظر ما اگر ماشین منطقی مزبور از ظرفیت لازم برخوردار باشد می توان به نحو مناسب از مقدار بیشتری از مواد سوختی بهره جست. ممکن است که درصدد ساخت یک اتومبیل باشد اما خود از ملزم ببیند که از دستگاه تراش حساسی استفاده کند که تا سطح میکرون را طلب می کند لذا چنین کسی با میکرومتر کار نمی کند. غایت این امر این است که تا میلی متر عمل کند اما طبعاً این اتومبیل، از وضعیت مطلوبی برخوردار نخواهد بود چرا که بیشتر مواد سوختی را به کربن تبدیل می کند. او نتوانسته است فاصله سیلندر و پیستون را به میکرون برساند و صرفاً به میلی متر ختم نموده است. لذا اگر هم موفق به راه اندازی اتومبیل شوند نمی تواند شاهد وضعیت مناسبی در احتراق سوخت آن بود. بالطبع هر چند تمامی اجزاء کاربراتور به خوبی عمل کنند اما باز می بینیم که اتومبیل از قدرت کافی برای به حداکثر رساندن سرعت بی بهره است. حال اگر آ فاصله را بتوان با ابزار حساس و دقیق پر کرد این معضل نیز مرتفع می شود اما اگر فرد سازنده به چنین ابزاری دسترسی نداشته باشد طبعاً تبعات ناشی از این معضل را باید تحمل کند.

گاهی مقیاس سنجش یک فرد برای محاسبه طولی یک شیء «ذرع» است و گاهی از مقیاس «گره» و حداکثر «جو» استفاده می کند. مسلماً چنین کسی نمی تواند به ساخت اتومبیل اقدام کند و با این ابزار نهایتاً می تواند به ساخت درشکه مبادرت نماید چون اگر فاصله چرخهای درشکه با محل ثبات این محور بیش از یکی دو جو هم باشد اشکالی در عملکرد درشکه به وجود نمی آید. اگر ابزار محاسبه دقیق تر شده و تا میلیمتر را هم بتواند اندازه گیری کند می توان از آنها در ساخت ماشین بخار - و نه ماشینهای که نیازمند احتراق سنگین می باشند - استفاده کرد. و بالاخره اگر دقت آن به میکرون برسد می توان ماشینهای مزبور را به گونه ای ساخت که به صورت مکانیکی و عملهای برون ملکولی عمل کرده و آنها را در قالب ساختارهای نظامهایی که درون ملکول وارد نمی شود تعریف نمود. و اگر بتوان نسبت بین اوصاف را کنترل کرد و اندازه گیری کمی را از بیرون ملکول به درون آن منتقل کرد و در ساختن نظام الکترونیکی که از حساسیت و پیچیدگی بیشتری برخوردار است موفق بود مسلماً ساخت ماشینهای دقیق تر نیز می تواند در دستور کار

سازندگان مربوطه قرار گیرد. در این حال ابزار مزبور به آنها این امکان را می دهد که کنترل حساس تری رابر این ماشینها اعمال کنند و در درست کردن قطعات حساس برق، انرژی و غیره در دلکو و کاربراتور و ... خود را موفق بیابند.

وقتی که یک قطعه در حوض الکتریکی گذاشته می شود ابتدائاً سرخ شده و پس از ذوب شدن تبدیل به اشعه و نور می شود که با گذاشتن منشور در جلوی این نور می توان طیفهای نوری آن را از یکدیگر جدا نمود و نسبتهای آن را با هم سنجید و گفت نسبت بین این رنگها چه وضعیتی دارد؟ در این حال نسبت، بیانگر اوصاف درونی است. لذا از این طریق می توانیم اندازه گیری بیرون ساختار ملکولی - و از قطعه که ترکیب بیرونی آن بود - را به درون آن و تعیین نسبت اوصاف که مبین وضعیت درونی ملکول است منتقل کنیم در این حال می توان اتومبیل هایی را ساخت که از قدرت و سرعت بالایی برخوردارند چون می توان قطعه مناسب برای هر بخش از آن را در هر از دمای ضروری برای یک اتومبیل در حال حرکت ساخت و حرکات آن را تحت کنترل در آورد و گفت هر قطعه تا چه اندازه باید در انتقال انرژی بدست آمده برای خنثی کردن جاذبه ، مقاومت داشته باشد. یعنی وقتی دستگاه متراکم احتراق و موتور این اتومبیل ،، در حال کار کردن است نیروئی را به وجود می آورد که انتقال آن به چرخهای برای کم کردن اصطکاک و به حداکثر رساندن سرعت آن، نیازمند قدرت محاسبه قدرت فشار وارده به هر محور انتقالی انرژی است تا بتوان انرژی حاصل از احتراق را برابر انرژی جاذبه قرار داد و عملیات انتقال را محقق نمود. اما این امر زمانی صورت می گیرد که مهندسی درونی ملکول انجام شود و سستی و سختی متناسب معین گردد. اگر صرفاً در مکانیزم و فضای برون ملکولی سیر کنیم و حتی میزان دقت در سنجش را تا میکرون هم رسانده باشیم ولی نتوانیم سختی و سستی هر قطعه را مهندسی کنیم قادر نخواهیم بود در عرضه الکترونیک وارد شویم.

۲/۱/۴/۴ - تکامل منطق منشأ ارتقاء عملکرد فهم بشری

مسلماً اگر می بینیم که امروزه بشر در این عرضه نیز وارد شده است به خاطر دقیق تر شدن همان ابزارهاست. اصولاً فهم بشری را جمع بندی و به نتیجه رسیدن، از ابزاری بنام «منطق» مدد می جوید. نیرومند تر شدن این ابزار، بالا بردن قدرت عملکرد فهم را در پی دارد. می بینیم که یک «نوشته» بمثابة

حافظه اجتماعی عمل می کند که حافظه فردی را نیز معین و یاور است. یعنی اگر نوشته و علائم ترسیمی وجود نداشت ما همواره مجبور به حفظ کردن مطالب بودیم و حال آن که ظرفیت حفظ کردن ما محدود است. اگر قرار بود که مانند کتب و دستنوشته های قدیمی، از سر سطر و پاراگراف، مطلب را آغاز نکنیم و از فهرست زدن و ... مدد نجوییم و تا آخر، مطلب را یکجا عرض کنیم و پایین هر صفحه نیز برای حفظ تعاق صفحات، اولین کلمه صفحه بعد را ذکرنمائیم مسلماً خواندن آن برای افرادی که در این زمان زندگی می کنند بسیار سخت بود؛ چون در این صورت همه کار سنجش را به ذهن وا می گذاریم. اما اگر مطالب، فصل بندی شود و هر فصلی را به بخشهای داخلی تقسیم بندی کنیم و از فهرست خوبی نیز کمک بگیریم تا اندازه ای ذهن و مخاطب را در عمل سنجش، کمک می کنیم. و اگر در کار را از این نیز دقیق تر کرده بگوییم عملیات سنجش در این مراحل صورت می گیرد لذا باید متناسب با آنها، جداولی را به صورت مقنن تنظیم نمود به گونه ای که معلوم شود و در چه مرحله ای، چگونه سنجشی باید نسبت به چه موضوعاتی انجام گیرد حتماً این ترسیم به هوشمندی اجتماعی - هم چون حافظه اجتماعی - کمک می کند. در این صورت به راحتی همفکری صورت خواهد گرفت. پس سنجش، کار فهم است که می توان آن را به صورت ترسیمی و با استفاده از علائم نگارشی، روند را برای آن تعیین نمود که عمل مقایسه کردن فرد، ساده تر شود همانگونه که حافظه می تواند چنین کند. یعنی هوش انسانی - هم چون حافظه فرد - قابل کمک شدن است.

۲/۱/۴/۴/۱ - ابتناء منطق بر پیش فرضهای فلسفی، و خصوصیات منطق مجموعه نگر

با این مثال یک گام به مطلب مورد نظر نزدیک تر شدیم به این که منطقی که می تواند نسبت بین امور را ببیند و مدل نمونه بسازد قبلاً پیش فرضی دارد که بر اساس فلسفه خود می تواند بگوید چه اموری نسبت به چه اموری دارای چه نسبتی از تغییر هستند؟ لذا این منطق قادر است ما را در کنترل و علت یابی تغییر یاری رساند. اما منطقی که نتواند نسبت بین امور را ببیند بلکه صرفاً به جدانگری امور بپردازد ممکن است به نتایجی نیز نائل شود اما قطعاً در بیان علت تغییرات، خود را ناتوان می بیند. اصولاً فرق میان عطاری و پزشکی در همین است که عطار می تواند با توصیه خود، سر درد بیمار را بهبود بخشد اما نمی تواند علت پیدایش بیماری، سیر تأثیر و کنترل جریان آن را بیان کند. او همواره از علتها به صورت بریده بریده سخن

می گوید و در واقع از حوادث، عکسبرداری کرده و نمی توان روند آن را در حال یک جریان توصیف کند. اما کسی که موضوع متغیر را می تواند در حال تغییر مشاهده نماید و آن را کنترل کند حتماً از قدرت برنامه ریزی و پیشگویی و کنترل حوادث برخوردار است و کسی که چنین توانی را دارا نیست همواره در ضعف خود باقی خواهد ماند.

۲/۱/۴/۵ - استدلالی دیگر بر طراحی منطق مجموعه نگر

به اعتقاد ما ریشه اصلی معضلات موجود که نسبت به بسیاری از عملکرد علماء بزرگوار وجود دارد به ضعف کارائی همین منطق باز می گردد و نه صل منابع - کتاب و سنت - که در قداست و کمال آنها هیچ شکی نیست. بنابراین دستیابی به منطق بهره وری و مجموعه نگر، امر ضروری است. بله منطق تجزیه نگر در دورانی خاص، از کارائی لازم برخوردار بوده است. تأثیر این منطق، در حد یک جنگ پارتیزانی برای برهه ای از نبرد با دشمن می باشد چون هر یک از این هسته ها باید بتوانند مستقلاً عمل کنند. این منطق برای زمانی که حاکمیت با اسلام نبود و مثل زمان پس از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) که مردم از همدلی لازم نسبت به آن وجود مقدس بر خودار نبودند، مناسب بود. اصولاً عده ای زیادی از این مردم بوسیله جنگ، اسلام آورده بودند و نیروی نظامی شخصیت بزرگی همچون حضرت امیر (علیه السلام) که در خدمت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بود توانست شرایط را به نفع اسلام و مسلمین تغییر دهد. اما بسیاری از مردم هنوز به بلوغ فرهنگی - و قبل از آن ، بلوغ روانی - لازم نرسیده بودند لذا همواره به منافع دنیوی نظر داشتند. قرآن کریم در سوره فتح - آیه ۲۰ در توصیف همین افراد می فرماید: «وعد الله مغانم کثیره تأخذونها» در اینجا آنها را به غنیمت های کثیر وعده می دهد که امری غیر از وعده الهی برای اولیاء خود اس که می فرماید: «و رضوان الله اکبر» پس عده ای را به غنیمت و عده ای را به حور و قصور دیگرانی را به رضایت و رضوان خود ترغیب می فرماید. البته صبر و مقاومت رسول اکرم صلی اله علیه و آله و سلم و اهل بی عصمت و طهارت علیه السلام باعث شد که حریت اولیه الهی تثبیت شود و از ضایعات ناسپاسی چنان مردمی حتی المقدور جلوگیری گردد. وقتی که ایشان در کسب ریاست و حکومت بر مسلمین ، زمینه را مساعد دیدند در مقابل خلیفه بلافصل رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ایستادند. اما آن صبر و

استقامت موجب گردید که زمینه تولد مردم در بیت اسلام فراهم شود. از این رو پس از عثمان شاهد نسل جدیدی از مسلمانان هستیم که نه با زور نظامی بلکه در فضائی که صدای الله اکبری همواره در آن بگوش می رسید متولد شدند. ایشان غیر از پدران خود بودند که زیر سایه شمشیرها به اسلام گرویدند و تنها در شب جنگ صفین، پانزده هزار نفر از ایشان با حضرت امیر علیه السلام بیعت کردند.

از آنجایی که داره امور در آن زمان دست کسانی بود که در دستگاه پرورشی مطلوبی رشد نیافته بودند و از طرف تشیع علوی نیز بایست خود را حفظ می کرد لذا مجبور بود که به جنگهای پارتیزانی اما از نوع منطقی آن روی آورد و هر هسته بدون آن که خود را ملزم ببیند با دیگران کار سازمانی بکند و به تحقیقات فردی و نهایتاً گروهی بپردازد. قطعاً در زمان محدودیت شیعه، کاربرد «منطق صوری» غیر قابل انکار است و الان نیز که بسط ید برای تشیع حاصل شده است آن را مطرود نمی دانیم بلکه به عنوان یک منطق تبعی از آن بهره می جویم که باید به منطق تصرفی و محوری، ضمیمه شود تا به کمال خود برسد. منطق از هوشمندی بشر سرچشمه گرفته است و هر چه هوش بشر کامل تر شود باید منطق خود را کامل تر کند.

فراموش نکنیم که هیچگاه به علماء وحی نمی شود و این امر صرفاً مخصوص نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و علم به آن، تنها محدود به چهارده معصوم علیه السلام است و بقیه مجبورند که از طریق کار عقلانی و ریاضات نفسانی به برخی از مقامات برسند. کار عقلانی قابل تکامل است لذا علم اصول و علم منطق در هر برهه ای می تواند بلکه باید توسعه پیدا کند. وقتی روشن استنباط کامل تر شود طبعاً قدرت فهم دقیق تری از کتاب و سنت بدست می آید و به تبع، مطالبی که قبلاً مورد توجه نبود قابل تأمل می شود. ملاحظه تمامی امور و دستیابی به الگوی تخصیص و نظام دادن به موضع گیریها از آن دسته اموری است که باید در فرهنگ جامعه پس از انقلاب حادث شود؛ هر چند نیاز اجتماعی آن به وجود آمده است اما باید ابزار رفع این نیاز هم به وجود بیاید که عنایات اولیاء الهی، نقش اساسی را در این جهت ایفاء می کند.

«و آخر دعوینا أن الحمد لله رب العالمین»

بسمه تعالی

توضیح جدول جامعه

استراتژی امنیت ملی

جلسه ۳

چنانچه در مباحث گذشته سه رکن اصلی، عواملی هستند که متغیرهای «صلی، فرعی و تبعی» جامعه را نشان می دهند. این سه رکن عبارت است از «مبنا، موضوع و مقیاس» که بحث از مبنا به نحو کلی قبلاً مورد دقت قرار گرفت.

در این بحث ابتدائاً «موضوع» و «مقیاس» توضیح مختصری داده می شود سپس به توضیح گرایش اجتماعی و بینش اجتماعی در محور مبنا می پردازیم.

به اعتقاد ما این موضوع، سطوح یک مجموعه هم چون جامعه است. اصولاً سطح و میزان تأثیر در جامعه در سه سطح قابل تعریف است:

سطح اول آن «پایگاه تکامل تنظیم توسعه اجتماعی» است؛ یعنی توسعه چگونه باید واقع شود؟ این بحث بعداً مورد تأمل قرار خواهد گرفت که تنظیمات منتج به طراحی یک استراتژی، چه نوع تنظیماتی باید باشد؟ پس یک سطح از سطوح تأثیر جامعه مربوط به چگونگی وقوع تکامل جامعه است. قبلاً از یک «مبنا» در قالب «همدلی، همفکری و همکاری» یاد کردیم اما اینک می خواهیم ببینیم که همدلی، همفکری و همکاری یک جامعه چگونه از یک سطح به سطح دیگر ارتقاء پیدا می کند؟ بالاترین محور و سطح رهبری و هدایت، به عنوان سطح «توسعه» محسوب می شود که همین پایگاه تنظیم توسعه اجتماعی - به عنوان اولین سطح - می باشد. البته اینکه چنین سطحی از چه اموری تشکیل می شود از جمله مباحث آتی بشمار می رود.

اما سطوح دوم جامعه را «تنظیمات کلان» تشکیل می دهد که این امر بر اساس استراتژی صورت می پذیرد. یعنی همان نسبتها و دسته بندی های بزرگی که بر موضوعات گوناگون انجام می شود در واقع با عمل

تخصیص - که به عنوان عمل بعدی محسوب می شود - همان نسبت‌های موجود بین موضوعات را با یکدیگر مقایسه کرده و مورد سنجش قرار می دهیم.

اما سطح سوم ، «تکامل تنظیمات بهره وری» است که از تنظیمات کلان و توسعه، خارج بوده و آن حاصل عینی که برای جامعه پیدا می شود موضوع بحث قرار می گیرد. البته پس از بیان اجمالی هر یک از این سطوح، به تشریح آنها خواهیم پرداخت.

اما «مقیاس» نشان می دهد که ما در چه سطحی در عینیت حضور داریم و از چه سهمی برخورداریم؟ یعنی می خواهید بگویند آیا شما می توانید تکامل لازم را در تعاریف پذیرفته شده جهانی به وجود بیاورید تا بتوان گفت به هر نسبتی که در این سطح حضور داشته باشید به همان نسبت می توانید در جهان حاضر باشید؟ اما چرا به این امر، لقب «جهانی» می دهیم و حال آن که قبلاً برای جامعه از لقب وصف استفاده می کردیم و اینک از تأثیر عینی آن سخن می رانیم؟ بیان یک مثال می تواند جواب اجمالی این سؤال باشد: اگر کسی بتواند کاری کند که کارآمدی را افزایش دهد و تعریف از «انگیزش ، پرورش و گزینش» انسان یا جامعه را ارتقاء دهد قطعاً از حق آموزش را بالا ببرد کسانی که در برابر او مقاومت کنند قطعاً از سهم تأثیری کمتری نسبت به دستگاه ارائه شده توسط او متأثر می شوند. او - بنابر فرض - مقیاس کارآئی انسان یا جامعه را تغییر داده است لذا شایسته است که در مقیاس جهانی، حق تدریس پیدا کند.

اگر او ابزاری درست کند که بتواند مقیاس تأثیر ابزار را تغییر داده و آن را از یک افق به افق بالاتر ارتقاء دهد حتماً نسبت به ابزار نیز حق تدریس پیدا می کند. و اگر افق منابع را بتواند ارتقاء دهد و آن چه را که تا دیروز به عنوان منابع قدرت و انرژی شناخته نمی شدند اینک به عنوان منابع معرفی کند در واقع این پیام را به مخاطب خود القاء می کند که اگر این فکر را به رسمیت شناسی خود را از بهره وری آن محروم کرده ای. بنابراین اگر هنگام شمارش منابع، منبع انرژی نوری را که توسط دیگران کشف شده است به رسمیت شناسیم قطعاً خود را از بهره وری آن محروم کرده ایم. اصولاً نمی توان منبع را به رسمیت شناخت. وقتی اوفق یک منبع انرژی، تغییر پیدا کرد و مثلاً گفتیم می توان از قدرت الکترونیک برای ارتباطات جهانی چنین

استفاده کرد در واقع مقیاس «سرعت ، دقت و تأثیر» نیز عوض می شود که به رسمیت نشناختن آن مساوی با محرومیت خواهد شد.

اگر ما مدعی ارتقاء سهم تأثیر خود هستیم طبعاً باید در تغییر مقیاس کارآمدی انسان، ابزار و منابع حضور فعال داشته باشیم تا بتوانیم با این حضور به تغییر تعاریف پذیرفته شده مبادرت کنیم. جمهوری اسلامی توانست افق جدیدی را فراروی انسان بگشاید و کارآمدی او را در برابر ساختارها نظامات اجتماعی متحول نماید. این نظام مقدس عملاً نشان داد می توان انگیزه را نفع شخصی قرار نداد. اما همین پیام، آن را به عنوان یک خطر بزرگ در چشم جهانخواران نشان داد. این چیز جز حضور جمهوری اسلامی در مدیریت جهانی نیست چون نتوانست تعریف از انسان ، حرف اول را بزند به عنوان یک معضل جهانی برای مدیرانی در آمده است که خود را با کیفیت و کمیت مادی و تکنولوژی مدرن و ابزار و منابع طبیعی در یک افق بالاتر از حیث تعاریف کارآمدی قرار داده بودند. حال نظام مقدس اسلامی موفق به تغییر یکی از سه امر شده است و عملاً آن دو را نیز از کارآمدی خاص خود انداخته است. قرار بود که نرخ کارآمدی هر سه امر با یکدیگر در هماهنگی کامل باشند. طبعاً وقتی یکی از سه امر تغییر کند دو امر دیگر نیز با مشکل روبرو می شوند. در حقیقت تکنولوژی «انسانی» ما توانست تکنولوژی «بزاری» و «منابع» دشمن را دچار بحران کند. وقتی که مقیاس را از واحد اندازه نسبت به امور همجنس تعریف می کنیم و مثلاً از مقیاس طول برای اندازه حجم یاد می کنیم اگر نتوانیم آن را به جایی برسانیم که نسبت و رابطه را با وزن بیان کند در واقع مکان بریده از وزن را مورد دقت قرار داده ایم! یعنی در این صورت نمی توانیم نسبت تغییرات طول را به جرم معین کنیم. ولی اگر یک گام جلوتر رفتیم و نسبت تأثیر وضعیت درون مولکولی را با حجم معین کردیم آنگاه می توان از «نسبت بین اوصاف» سخن گفت. مثلاً اندازه در کوانتوم متر نیز وجود دارد ولی چیزی جز یک نسبت بر روی منشور مدرج نیست. وقتی یک فلز را در قوس الکتریکی ذوب می کنیم با گذاشتن یک منشور مدرج در جلوی آن می توان به تجزیه نور مبادرت کرد. چون این منشور مدرج است لذا همان اندازه طولی نیز در آن جا وجود دارد. ولی قرار است نسبت بین طیفهای نوری را ملاحظه کنیم که چیزی نسبت بین اوصاف نیست

این نسبت دو وصف غیر همجنس همچون طول و جرم یا طول و وزن و سختی است. گاهی ده سانتی متر را ده سانتی متر می دانیم و برایمان فرقی ندارد که آن را نسبت به چوب یا آهن یا سرب یا ... اعمال کنیم اما گاهی چنین نمی گوییم و از نسبت بین اوصاف سخن می رانیم. حال اگر بالاتر رویم و از تبدیل انرژی نوری به صوتی و بالعکس و یا تبدیل هر دو به انرژی الکتریکی سخن بگوییم در واقع می خواهیم بر یک مبنا و یک مقسم حرکت کنیم که اقسام حرکتی آن را هر یک از این انرژیها تشکیل دهد. اصولاً برای تکامل اجتماعی، راندمان فعالیت انسان - چون هر انسانی دارای یک فعل است - و راندمان فعالیت ابزار - چون دارای سهم تأثیر است - و بالاخره راندمان انرژی و منابع را باید بتوانیم در یک مقسم بالاتر که منطقی در فلسفه «نظام ولایت» و در مقابل نسبیت مادی تمام شده است نشان دهیم. پس نسبت بین اوصاف باید در یک دستگاه فلسفی که تبدیل شدن اثرها را تعریف می کند ابتدائاً از نظر تئوریک مشاهده شود. هر چند دیگران از نسبیت مادی سخن می گویند اما ما از نظام ولایت و نسبیت اسلامی سخن می گوئیم. اگر ما دارای قدرت تعریف در آن عرصه باشیم (که بحمد الله دارای چنین قدرتی هم هستیم) آنگاه می توانیم در تبدیل اثر هر یک از آنها موفق باشیم. یعنی می توانیم کارآمدی انسان را افزایش داده و «انگیزه، اندیشه و انجام» و عمل او را در مقیاس «سرعت، دقت و تأثیر» و کارآمدی تحرک او بالاتر ببریم مشروط بر آنکه شرایط متناسب با آن را ایجاد نماید. همچنانکه بر عکس اگر انسان دارای انگیزش بالا باشد ابزار متناسب با آنرا ایجاد نماییم. البته اینکه این نسبت چگونه است و انسان و ابزار مقدورات و منابع و انرژی دارای چه نسبتی در کل است باید در جای خود مورد دقت قرار گیرد.

گاهی مقیاس و اندازه بر روی سهم تأثیرها و اعمال می شود و همچون سنجیدن طول در کوانتوم متر خواهد بود که می تواند نسبت میان طیفهای نوری را ملاحظه کند و سپس فلزی را برای درست کردن سفارش دهد که سستی و سختی آن تعریف شده است. در حقیقت اندازه به وصف، مرتبط می شود بگونه ای که ابتدائاً باید با متر کردن، سختی آن فلز را محاسبه نمود. ممکن است گفته شود این کلام بی معناست چرا که واحدهای متریک همچون متر و سانتی متر و میکرو متر، روی حجم می آیند و نمی توان آن ها را برای تعیین سختی

مورد استفاده قرار داد. اما سخن ما این است که اگر توانستیم نسبت بین اوصاف را تعیین کنیم خواهیم توانست سختی را اندازه گیری نمائیم. اینکه به اصل بحث باز می گردیم.

«مقایس تکامل جامعه» عبارت است از بنیان جریان تکامل هدایت اجتماعی که از این طرق انجام می پذیرد: «پایگاه تکامل هماهنگی شرائط توسعه جهانی» بگونه ای که هر تأثیری را در این پایگاه بگذاریم و بتوانیم شرائط توسعه را تغییر دهیم. حتماً در مقیاس جهانی مطرح خواهد بود. اما اگر کارآمدی انسان و ابزار و منابع - ولو از ناحیه دیگران - تعریف شود لکن سهم تأثیر ما در آنجا پایین یا بالا باشد دیگر امری نیست که مورد بحث واقع شود. چون مهم آن است بدانیم در بکارگیری و تخصیص آن تا چه اندازه می توانیم حضورداشته باشیم؟ اگر در مقام بکارگیری آن - عینی آن چه که به عنوان مقدمات اولیه مطرح بود - توانستیم سطحی فعلی را ارتقاء دهیم قطعاً به میزان سهم حضور ما در این رتبه می توانیم در هدایت تکامل جهانی نیز حضور داشته باشیم. اما پس از این و در سطح میانی اگر توانستیم ارتباط و تخصیص انسان و ابزار و منابع تعریف شده را بر عهده بگیریم و در تکامل و تولید آنها مدیریتی را نداشتیم و صرفاً در تخصیص آنها به اعمال مدیریت پرداختیم حتماً خواهیم توانست در «پایگاه تکامل روابط توسعه بین المللی» که طریق دوم محسوب می شود حضور خود را اعلام نمائیم.

اما اگر از این سطح نیز برخوردار نبودیم سخن از سهم تأثیر ملی و «پایگاه تکامل توسعه ملی اجتماعی» بمیان می آید. سهم تأثیر ملی در جایی مطرح است که بخواهیم محصول را تخصیص دهیم.

تشریح هر یک از این عناوین - چنانچه مربوطه منعکس است - مقابل هر کدام از آنها در سه بخش و مجموعاً ۹ واژه بیان شده است که عبارتند از: «گرایش، بینش، دانش» - «توسعه، کلان، خرد» - «جهانی، بین المللی، ملی» در این ۹ عنوان، با تعاریفی سرو کار داریم که در یک سطح مفهوم ساده تا یک مفهوم نظام مند و یک نتیجه جای گرفته است. یعنی برای هر یک از آنها با یک نام و عنوان برخورد می کنیم و مثلاً گرایش اجتماعی را به پایگاه تکامل همبستگی تمایلات اجتماعی معنا می کنیم. این عنوان عمومیت دارد و می تواند از امور متعددی نیز حاصل شود. لذا بر امور بسیاری صادق است چون یک عنوان کلی است که البته

دارای سه زیر بخش نیز می باشد که در یکی از آنها این عنوان ، به یک «نظام» تعریف شده است. یعنی یک مفهوم انتزاعی را با مفهومی که بیانگر نظام است برابر قرار داده ایم بگونه ای که می گوئیم این خاصیت ، برابر است با نظامات انگیزشی جامعه. اصولاً همبستگی تمایلات چه زمانی پیدا می شود؟ انگیزش جامعه چگونه است؟ مسلماً این انگیزش که به صورت بسیط و بریده نیست چون با مجموعه می تواند همبستگی را ایجاد کند. حال این مجموعه چیزی جز نظام «ارزشی، دستوری و حقوقی» نیست اما این سه نظام به چه معناست؟

اینها دارای یک مفهوم ساده و یک مفهوم به مجموعه هستند. مفهوم ساده این نظامات چنین است: «ارزش» یعنی شایسته و ناشایسته؛ لذا چیزی که شایسته است ارزش دارد و آن چه ناشایسته است ارزش ندارد و یا ارزش منفی دارد. «دستور» یعنی باید و نباید؛ لذا ابتدائاً باید چیزی به آنها بها داده شود تا بتوان اطلاق «باید» را بر آن صحیح دانست. هم چنین ابتدائاً باید چیزی دارای ارزش منفی باشد و ضد گرایش محسوب شود و مردم نه تنها آن را نپذیرند بلکه از آن متنفر باشند تا این امر شکل اجتماعی پیدا کند و اطلاق «نباید» بر آن صحیح باشد و ارتکاب آن را تخلف اجتماعی بحساب بیاورند. مثلاً سرقت ، امری منفی است که اگر برای آن کیفی در نظر بگیریم و در حقوق کیفری، آن را تعریف کنیم آنگاه جامعه می تواند با کسی که پسند اجتماعی را رعایت نکرده است برخورد کند. پس ما به تعیین یک گرایش غالب مبادرت می کنیم که همان موضعگیری اکثریت است چون ایشان اموری را پسندیده می دانند لذا به همین دلیل، از «باید» سخن می گویند و پس از آن ، حقوقی را معین کرده و گفته اند کسی حق تخلف از این باید را ندارد. برای جلوگیری از این تخلفات هم به تعیین جرایم و سایر کیفرها روی آورده اند.

البته توجه کنیم که فعلاً در مقام ترسیم جدول جامعه هستیم و از این سخن نمی گوئیم که آن چه در یک جامعه به عنوان ارزش یا ضد ارزش قلمداد می شود حق است یا باطل؟ مثلاً ارزش مقبول در جامعه هندوها، تکریم گاو است. حال اگر این ارزش را هم پوچ بدانیم اما منافاتی ندارد که بی احترامی به مقدسات آنها را در آن جامعه، مستوجب اعمال مجازات از سوی شهروندان آن جامعه بدانیم. پس گرایش غالب ایشان پرستش

گاو است و گرایش غالب کفار دیگر جوامع، دنیا پرستی در شکل پیچیده آن است. لذا هر زمان احساس کنند دنیا آنها به خطراتاده است موضع می گیرند.

پس در این سه امر اخیر هیچگاه از حق یا باطل بودن نظامهای «ارزشی، دستوری و حقوقی» سخن نمی گوئیم چون هدف ما تحلیل جامعه است و می خواهیم ببینیم گرایش و اعتقاد اجتماعی جامعه مورد نظر نسبت به چه چیزی است؟ بر این اساس، مفهوم «شایسته یا ناشایسته» می تواند نسبت به «عنصر، مفهوم و شیء» مشخص شود. البته این گرایش قطعاً نظام اجتماعی پیدا می کند که بصورت «باید» نمود می یابد. حال اگر میان بایدهای اجتماعی که نظام، حامی آنهاست با بایدهایی که مورد گرایش مردمی است اختلاف و تقابل پیدا شود به همان میزان از همبستگی اجتماعی کاسته خواهد شد و عدم همبستگی در تمایلات اجتماعی رخ نماید. مثلاً اگر هر تصمیم نظام اسلامی بگونه ای بود که مورد گرایش متدینین جامعه واقع شود و آن را ارزش محسوب کنند حتماً دال بر ارتقاء سطح همبستگی اجتماعی است.

البته تا کنون از مفاهیم ساده و نام نظامات سه گانه سخن گفتیم که در واقع نظامی موضعگیری جامعه است. یعنی از ناظماهای «اعتقادات ، گرایش و موضعگیری» در خصوص «ارزش ، دستور و حقوق» بحث کردیم . اما قبل از ارائه بحث ذکر این نکته را ضروری می دانیم که اگر قشری از جامعه حداقل نسبت به آنها بی تفاوت شوند قطعاً همبستگی شدید و کامل میان این دو قشر محقق نخواهد شد. لذا اگر گرایش ارزش اجتماعی مورد پذیرش آن قشر نیز به خطر بیفتد باید دید تا چه حد حاضر است ریسک خطر را بپذیرد؟ قطعاً پذیرش ریسک خطر، مربوط به سهمی است که با گرایش قشر دیگر همبستگی داشته باشد. لذا اگر به نقطه مشخصی برسد دیگر با آن قشر همراهی نخواهد کرد. ممکن است یک قشر بدلیل احترام به جامعه تا اندازه ای با دیگر اقشار همراه باشد اما این همراهی تا کجا ادامه خواهد یافت؟ حوادث اجتماعی ، میزان مقاومت و ریسک پذیری آن را می سنجد. ممکن است قشر حاضر به ایثار جان برای جامعه نیز باشد اما وقتی پای تغییر ارزشها بمیان می آید دیگر خود را ملزم به چنان ایثاری نمی بیند بلکه ایثارگران را نیز به استهزاء میگیرد.

بنابراین هر اندازه گرایش اجتماعی به وحدت برسد طبعاً جامعه از نعمت وحدت برخوردار خواهد شد و اگر چنین نشود باید در همدلی آن جامعه شک نمود چون نسبت این همدلی ضعیف است و آن جامعه آسیب پذیر محسوب می شود. اما آیا این، یک امر فکری است؟ جواب منفی است چون گرایش اصولاً موضعگیری جامعه محسوب می شود. مثلاً کسی که شیفته و شیعه حضرت امیر علیه السلام است اگر در مقابل یک نفر از اهل سنت قرار گیرد و با چند اشکال و مغالطه از سوی او روبرو شود که نتواند به جوابگوئی مناسب بپردازد هر چند که خود را به لحاظ ذهنی گرفتار می بیند اما هیچگاه تسلیم او نمی شود. لذا تا زمانی که خود را به یک دانشمند شیعه برساند و جواب اشکالات را از او بگیرد دچار دغدغه روحی است چون ناراحت است که چرا نتوانست جوابگوی مغالطات وی باشد؟ از این رو چنین نیست که به محض ناتوانی ادراک در پاسخگوئی به ابهامات، اخلاق و گرایش فرد و جامعه به یکباره تغییر پیدا کند.

حال پس از آنکه عناوینی را برای نظامها ارائه دادیم به عنوان برآیند وجود رابطه بین ۹ عنوان معریف می شوند که از ضرب ۳ * ۳ عنوان حاصل می آید. این شکل کلی تمام جدول است. یعنی مفهومی به عنوان مفهوم کلی انتزاعی است و مفهومی دیگر وجود دارد که نظامهایی را تعریف می کند و مفهومی که مشخص می کند در این نظامها چه اموری وجود دارد و از کجا بدست آمده است؟ پس هر چه مجموعه را به نظامهای «درونی» تعریف می کنیم و سپس از رابطه آن نظامها با «بیرون» سخن می گوئیم و در نهایت از «منتجه» این نسبت بحث می کنیم. از این رو ذیل هر یک از آنها را در قالب سه امر بیان می کنیم.

پس تعریف جامعه ای که در یک مجموعه مطرح می شود اولاً تعریف به عناوین نظامهاست تا بتوانیم آن را مرکب ببینیم و شی را در عینیت - و نه در یک مفهوم مجرد ذهنی - تعریف کنیم. اگر تمایلات اجتماعی قرار باشد و در عینیت مورد دقت قرار گیرد باید مشخص کنیم که میل به «چه کسی و چه چیزی» وجود دارد؟ اگر این میل، میل به عنصر یا مفهوم و روابط یا شی باشد باید در هر صورت طرف میل را مشخص کرد. اصولاً میل داشتن به معنای ارزش قائل شدن و در مقابل تصمیم و موضعگیری و دستور ما فوق، خاضع بودن و مرز افعال را نسبت به این ارزش و حقوق، تعریف کردن است. اما بیان مثال «برآیند وجود رابطه بین ولایت،

تولی و تصرف» به تنقیح بحث کمک می کند. اما قبل از آن باید بدانیم ولایت یا بصورت «تکوینی» است یا «تاریخی» یا «اجتماعی» که در هر صورت می توان از نوع ولایت اسلامی و الحادی آن نام برد: ما به عنوان یک موحد مسلمان ، مفهوم از نوع ولایت تکوین را در وجود خداوند متعال تعریف می کنیم چون نسبت به او گرایش داریم و اگر کسی مخالف این گرایش باشد او را مسلمان نمی دانیم خداوند متعال در نزد ما رب العالمین است. حضرت رب (جلّت عظمته) پرورش دهنده تمامی عوالم است.

اما ولایت تاریخی را در خصوص معصومین علیه السلام و سرپرستی تاریخی را از آن ایشان می دانیم و به سرپرستی امم توسط انبیاء علیه السلام معتقدیم. حال اگر کسی به اولیاء تاریخی ما جسارت کند حتماً در مقابل او موضعگیری می کنیم و دستور متناسب با این ارزش را هم صادر کرده و حدّ رفتار و حقوق اجتماعی را بر این اساس تعریف می نمائیم.

اما ولایت اجتماعی را به نظام ولایت فقیه تعریف می کنیم. حال اگر بخواهیم صورت الحادی همین سه نوع را هم توضیح دهیم می گوئیم: ولایت تکوینی ایشان بگونه ای است که تکوین را عملاً بدون سرپرست معرفی می کنند و پایه نهائی تکامل را به ماده بر می گردانند. لذا طبعاً باید به پرستش ماده روی آورند که کاملاً با خدا پرستی ما در تضاد آشکاراست. انسان ملحد نسبت به گرایش خویش موضع دارد و ما نیز چنین هستیم. او با اولیاء تاریخی بصورتی برخورد می کند که آثار مادی را در چهره شخصیت‌های مادی و مراحل تکاملی که داراست بیان می کند. برای او در تاریخ، چهره ها و مراحل وجود دارد که آنها را سرفصل تغییر می شمارد. و در عین حال برای آنها یک ولایت مستمر - آنچنان که ما برای اولیاء الهی قائلیم - قائل نیست چون ایشان را برآیند یک مرحله از تکامل می داند که با تمام عمر دنیوی ایشان باید رسالت خود ر به گروهی دیگر تحویل دهند.

تکوین در نظر ایشان جائی است که از تضاد یا نسبیت سخن می گویند چون در مقا بیان علت حرکت هستند و آن را باعث حرکت بعدی قلمداد می کنند. وقتی ایشان در ماتریالیسم تاریخی از تکامل ابزار دستی به کارخانه سخن می گویند بدین معناست که عوامل متغیر را از دست به ابزار ساده و از ابزار ساده به شکل

پیچیده کارخانه تعریف می کنند. ایشان در این حال در مقام ارائه تعریف از محور متغیر تاریخی هستند. حتماً این تعاریف، متکی بر تکوین است همچنانکه اولیاء الهی نیز در نزد ما تکیه بر خداوند متعال دارند. لذا ایشان چیزی را می پرستند و بر اساس آن، عواملی را تعریف می کنند. اما ما موجد و پرورش دهند را حضرت حق می دانیم و اولیاء الهی را در مراحل تکامل تاریخی، انبیاء و اوصیاء علیه السلام معرفی می کنیم. ایشان مفهوم خداوند را مورد بررسی قرار داده و می گویند باید دید این مفهوم در ذهن شما از چه زمانی و به چه صورت پیدا شد؟ ایشان تحلیل خود را بر مبانی مادی خویش استوار کرده اند. همچنین منطق بطلان تسلسل را هم اخصا ماده می دانند. بنابراین در مقام تکوین نیز به خداوند متعال معتقد نیستند و به تبع، در مراحل تکامل تاریخی نیز نمی توانند از خداوند سخن بگویند و به اولیاء الهی معتقد باشند بلکه ایشان را به عنوان برآیند عکس العمل یک مرحله از تاریخ می دانند. در هر صورت هر دو گروه باید به ارائه تعریف از متغیر کل بپردازند، اما می بینیم که کفار و ماده گرایان حتی مبانی خداشناسی و دستگاه منطقی و نظری و ارزشی ما را بر اساس دیدگاه مادی تعریف می کنند. طبعاً ولایت اجتماعی ایشان نیز مادی می شود و نمی توانند مقصد از بیش از رفاه مادی تعریف کنند. همچنین آن نوع تولی نیز که برای ایشان ارزشمند است بر همین اساس مورد بحث قرار می گیرد. افراد، روابط و ابزار و مفاهیم، چه ابزار نظری (منطق)، چه ابزار تصرف در اشیاء به میزان تأثیر در راندمان رفاه برای آنها ارزش دارند.

بین ما و آنها (اهل سنت) در ولایت تاریخی. اختلافاتی وجود دارد. علاوه بر آن نظام ارزشی ما در تکوین نیز با آنه برابر ندارد. زمانی که آنها در کلام، خداشناسی را بیان می نمایند با خداشناسی، تفاوت دارد لذا تعاریف و توصیف آنها از نبوت و امامت نیز تفاوت دارد. البته ما می توانیم بر اساس مشترکات، اینها را هماهنگ نمائیم و به میزانی که قدرت هماهنگی داشته باشیم، توانای تنظیم جامعه را خواهیم داشت.

بنابراین سه نوع، تولی داریم، تولی تکوینی، تولی تاریخی و تولی اجتماعی.

مثلاً گفته می شود من به فلان سرلشکر ارتش یا سپاه بسیار علاقمند هستم چون ریسک خطر بزرگی را به جان می خرد. چرا که اولاً دو حالات عجیبی در مناجات با خداوند متعال دارد، یعنی تولی او به ولایت

تکوینی بسیار بالاست بود. ثانیاً توسلات به ائمه علیه السلام را در سطح بالا داشته و ثالثاً: ارادت زیادی به ولی اجتماعی دارد.

بعد از آن در «مفاهیم» ذکر می کنیم که نسبت به قرآن و احادیث بسیار مؤدب می باشد هر وقت که می خواهد قرآن یا حدیث بخوانید مقید است که با وضو باشد و دو زانو می نشیند. اگر هم مقام معظم رهبری پیام و اعلامیه ای داشته باشند ولع با دقت عجیبی آنها را می خواند. حالت او بگونه ای است که در برابر کسی که نسبت به قرآن، احادیث و پیام های مقام معظم رهبری بی ادبی داشته باشد، موضعگیری سخت و تندی دارد.

حالت او نسبت به اشیاء محترم نیز به همین گونه می باشد. این فرد نسبت به تربت سید الشهداء علیه السلام احترام عجیبی می گذارد، به نعمتهای خدا احترام فراوانی دارد. اما برعکسی اشیاء پلید مثل شراب را نمی تواند ببیند.

این موارد، مثالهایی بود که گرایش و اعتقاد فرد را نشان میدهد. بدین نحو که یک نظام معرفی کردیم که «حالات»، «مفاهیم» و «عناصر» در آن جایگاه دارد. البته فعلاً در این بحث، افراد، مفاهیم و اشیاء به صورت نمونه ای ذکر می شود که بایستی نظام آنها ارائه گردد. حال سؤال این است که نحوه نظام دادن و معرفی کردن کل برای آنها چیست؟ در قسمت آخر نیز «تصرف» را ذکر می نمائیم یعنی شخص بر اساس ولایت و تولی چیزی را در نظام اسلامی ایجاد کرده است، اما دیگری آن را خراب می کند. آن شخص نسبت به این قضیه حساسیت دارد ولو آن چیز متعلق به خودش نباشد اما نسبت به تصرفات مربوط به آن تعلق دارد. در مقابل ممکن است کسی بر اساس خود محوری چیزی را دست کرده است. او در مقابل این شیء ارزش آن را تحقیر کرده و به صورت سیاسی منفی به آن برخورد نموده و کارآمدی آن را کم جلوه می دهد که چرا هرگز با آن فرد در یک ولایت و تصرف قرار ندارد، به هر میزان که او از دایره تولی خارج شده باشد نسبت به تصرفات او دلبستگی و علاقه ای ندارد.

برای ایجاد نظام بایستی این سه را در سه مفهوم روبرویش ضرب نمائیم؛ بدین صورت که در سطر «ولایت، تولی و تصرف» و در ستون «تکوینی، تاریخی و اجتماعی» نوشته شود. سپس هر یک از اینها را قید و پیشوند برای بعدی قرار دهیم که نتیجه این کار، بدست آمدن ۹ عنوان خواهد بود که روی هم رفته عناوین کلی، «بنیان نظام اخلاق جامعه»، «تکامل جامعه» و «همدلی اجتماعی» را نتیجه می دهند.

در وضعیت مادی برای گرایش اجتماعی نیز می توانیم نمونه هایی را ذکر نمائیم. برای گاوپرستها می توان تمامی این موارد را علاقه و احترام و عملکرد را مشاهده نمود. حتی برای یک جامعه غیر مذهبی و لائیک نیز وضعیت به همین گونه است چرا که نمی توان آن جامعه را بدون دارا بدن هیچ ارزشی فرض نمود. مثلاً برای آن جامعه، رفاه و ابزار و منافع آن جامعه اصل است، اگر بازار بورس تغییری داشته باشد، اعتراض می کنند و این بر سر این اساس است که لیاقت افراد خودشان را در مدیریت صحیح نسبت به آن محورها می دانند.

می توانند یک بت چوبی و سنگی را بپرستند و هم چنین می توانند «جهانی مادی» را پرستش نمایند ، فرستادن ۸۰ ناو امریکا به خلیج فارس به جهت این است که منافع او که رفاه باشد، به خطر افتاده است، دلبستگی های آنان به توسعه رفاه است. اگر آن منافع نباشد آن دلبستگی کم می شود.

در بحثهای آینده جدول، برای سبد موضوعات نمونه برداری صورت گرفته و سپس جمع بندی نموده و برای هر یک، وزن مخصوص ذکر می نمائید. سپس نسبت بین وزنها را می سنجید، در این صورت است که قدرت تحلیل نسبت به جامعه را خواهید داشت.

بینش اجتماعی ، پایگاه تکامل تفاهم اجتماعی است که

۱ - برابر با نظامهای فلسفی جامعه « چرایی، چیستی ، چگونگی » است.

در «چرایی» ، دلیل را ذکر نموده ، در «چیستی» ، کارآمدی و اثر و نسبت آن با اشیاء دیگر و خصوصیات آن را بیان می نمائیم.

این سه فلسفه، بایستی ذیل دستگاه ارزشی جامعه مورد مطالعه قرار گیرد یعنی ارزش، موضعگیری پرورشی جامعه بود، مثلاً جامعه، یک نحوه رابطه ارضاء جنسی بین زن و مرد را بنام زنا را حق نمی داند و آن را ضد

ارزش می شمرد. لازم نیست آن موضعگیری خودش فلسفی باشد بلکه «موضع» می گیرد چون «گرایش» دارد، چون متدین است موضع دارد. آن وقت در توسعه و تکامل حتماً باز خورانیها را در همدیگر مشاهده می نمائیم ولی آیا همه جوامع بشری تلائم منطقی گرایش هایشان تمام شده است؟ یا این که حداقل می گوئیم تلائم دسته بسیار کوچکی از آنها - که شیعه نام دارد - تمام شده است. شیعه از نظر فلسفی نیرومند است. اما بینش های یهودیت و مسیحیت و هنود جواب نمی دهد. یعنی مطلقاً مطلبی را حل نکرده اند بلکه موضعگیری پرورشی جامعه و شرائط، اموری را نیکو و حق تعریف نموده است.

در جامعه ما نیز وحدت اجتماعی بر اساس ۳ پایه - همبستگی تمایلات «گرایش» - می باشد تفاهم و تعاون اجتماعی - می گوئید در تمایلات آنها دلبستگی صد در صد وجود ندارد زیرا عده ای از مقدسین، بعضی از امور خرد را بزرگ و بعضی از امور بزرگ را مهم را خرد به حساب می آورند. مثلاً می گوید: صدا و سیما همه اش ساز و آواز دارد. به او بایستی گفت که این را در کنار عظمت جهانی اسلام، محدودیت های نظام حتی در تعریف خود هنر، بگذارید ببینید نتیجه اش چه می شود؟! این آقا یک حکم فردی استماع را در کنار یک حکم اصلی مقابله با نظام استکبار - که نظام اقامه می باشد - قرار می دهد!

نظام اقامه استکباری تمام آن مفاسد و مظالم را براه می اندازد! این افراد از مظالم در ارتباطات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی و مظالم نسبت به کل معارف و اندیشه و گرایش بشر هیچ اطلاعاتی ندارد و هیچ پی گیری نیز ندارد!

گرایش او یک نظام پیدا نکرده است، یعنی در نظام ولایت اجتماعی، اصلاً موضوعاتش طرح نشده است. اصلاً التفاتی نسبت به مقابله پرچم ایمان و کفر ندارد!

او خودش را نسبت به آستان مقدس امام زمان علیه السلام هیچ مکلف نمی داند جز به گریه و انابه کردن، اصلاً در امور اجتماعی وارد نمی شود. تولی او به ولایت و گرایش تاریخی متوقف شده است و به ولایت و گرایش اجتماعی نرسیده است.

اگر قرار بود که امور صرفاً به دعا حل شود که بنی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نبایستی جنگ می کردند. بایستی گفته شود من بایستی مقابله کنم! او غیرت اسلامی اجازه نمی دهد! علاقه و دلبستگی من نسبت به اسلام به من اجازه نمی دهد! که نظاره گر توسعه کفر در عالم باشم! این همان زهد ستزی بود که در جلسه بدان اشاره شد که احتیاج به بلوغ اجتماعی دارد.

حال «چگونگی» را توضیح می دهیم.

چگونگی ، مکانیزم «پیدایش و تغییر را بایستی تحویل دهد. در «چرا» علت را به صورت کلی معلوم می نمائیم. در «چیستی» خاصیت و کارآدیی را مشخص می کنیم. در «چگونگی» ، چگونه بدست آمدن و چگونه تغییر کردن را بیان می نمائیم.

این سه مطلب، برآیند شناخت رابطه بین «هستی» ، «فیزیک» و ریاضی ، نسبت به موضوعات «وحدت و کثرت» ، «زمان و مکان» و «اختیار و آگاهی» می باشد.

در اینجا توضیح مختصری پیرامون این سه ماده داده می شود.

در «هستی» علتی را که در چرایی بیان کردیم، می توان تجریدی بیان نمود. تجریدی به این معناست که از موضوعات و موجودات مختلف، خصوصیات شخصیه را حذف نموده تا به خصوصیت نوعیه می رسیم. مثلاً خصوصیت مشترک بین انسان و حیوان و سنگ و مداد و «مفهوم هستی» می باشد. عامترین مفهوم، مفهوم هستی می باشد. لوازم این مفهوم را از نظر فلسفی با منطقی که می تواند لوازم مفهوم جدا شده را از موجودات ببیند، ملاحظه می نمائیم سپس می گوئیم: هستی ممکنات نمی تواند واجب باشد چون احکام هستی یا واجب است یا ممکن، اگر واجب باشد، تغییر در آن امکان ندارد سپس می گوئیم به وجود تغییر و تغایر بین اشیاء مخلوق بون اشیاء اثبات می گردد.

این نحوه هستی شناسی، گرچه خوب است اما این بیان یک مفهوم کلی را موضع قرار می دهد، زمانی که به «وحدت کثرت» می رسد، از مفهوم وحدت ، سلب تعدد و از مفهوم کثرت ، سلب یکی بودن شده است چون منطق آن انتزاعی است.

در تعریف وحدت یکی بودن و در مقابلش تعریف کثرت ، چند تا بودن ذکر می شود. اگر موضوعی باشد اما چند تا نباشد، کثرت می شود. اگر این دو مفهوم جدای از هم تعریف شوند، ولو که کارآمدی خاصی هم در دستگاه داشته باشد مفهوم «نظام سازی» را نخواهد داشت؛ چرا که «نظام»، وحدتی است که دارای کثرت است. هرگاه نظام فلسفه چرایی با فلسفه چیستی و فلسفه چگونگی قطع باشد بدین صورت که بین «هستی» ، فیزیک و ریاضی ارتباط منطقی وجود نداشته باشد ، بلکه رابطه آنها به نحو بسیار کلی و اجمالی باشد در این صورت حتماً نمی توانید وحدت و کثرتی را که در فیزیک یا جامعه لازم است، نظام دهی نمایید.

هر سه فلسفه چرایی، چیستی و چگونگی بایستی متفکران این باشد که هستی، فیزیک و ریاضی یک بار در چرایی، یک بار در چیستی و یک بار دیگر نیز در چیستی تعریف شوند. علاوه بر آن ، این سه تعریف ارائه شده بایستی نسبت به وحدت و کثرت، زمان و مکان و اختیار و آگاهی هماهنگ و متلائم باشند در این صورت بنیان فکری نظام جامعه، تکامل ادبی و همفکری اجتماعی خواهد داشت.

این مباحث را می توان یکبار ساده طرح کرد و به بحثهای فلسفی آن نپرداخت. بعد از آن یک سری جدولهایی هم بدنبال آن وجود دارد که نظام تعاریف را در جامعه پیاده کرده ایم، که بتدائماً یک دورنمایی از کل کار حاصل شود سپس به تفصیل آن پردازیم.

والسلام

بسمه تعالی

توضیح جدول جامعه

استراتژی امنیت ملی

جلسه ۴

بررسی رابطه «بینش اجتماعی» با قدرت تفاهم اجتماعی

فهرست

- ۱ - «بینش»، قوه مربوط به انسان برای نظام دادن به «حالات افکار و رفتار» خود ۵۹
- ۱/۱ - بینش، قوه تحلیل «جامعه» نسبت به موضوعات «روحی، ذهنی و عینی» ۵۹
- ۲ - تفاوت میان بینش «انتزاع گر» با بینش «مجموعه نگر» ۶۰
- ۲/۱ - عجز منطق انتزاعی در طراحی سیستم و برنامه ریزی ۶۱
- ۲/۲ - ضعف «تفاهم اجتماعی» از لوازم منفی منطقی انتزاعی ۶۱
- ۳ - نسبت سنجی امور، ضرورت بهینه «سازمان» و بالندگی «جامعه» ۶۲
- ۴ - طراحی نظامات فلسفی (چرئی، چیستی، فیزیکی، ریاضی) در نظامات فلسفی نسبت به موضوعات شش گانه ۶۴
- ۴/۲ - ضرورت تفسیر «هماهنگ هستی، فیزیکی، ریاضی» در نظامات فلسفی نسبت به موضوعات شش گانه ۶۴
- ۴/۲/۱ - تفاوت میان «هستی شناسی، فیزیکی و ریاضی» قدیم و جدید ۶۵
- ۵ - تکامل ادبی جامعه، زمینه ساز «همفکری» اجتماعی ۶۶
- ۵/۱ - «همفکری»، حلقه واسطه «همدلی» و «همکاری» ۶۷
- ۵/۲ - زمینه ساز بودن تکامل جامعه، شاخصه تضارب مطلوب افکار ۶۸
- ۵/۳ - تعریف «بینش تکاملی» به منطق هماهنگ ساز ادراکات ۶۹
- ۶ - ضعف «روش» ریشه معضلات موجود جامعه اسلامی ۶۹

بسمه تعالی

۱ - «بینش»، قوه مربوط به انسان برای نظام دادن به «حالات افکار و رفتار» خود قسمت دوم از واژه های کلیدی که بعنوان یکی از بخشهای سه گانه «مبنا» بشمار می رود «بینش اجتماعی» است که ابتدائاً باید تعریف آنرا مورد دقت قرارداد: انسان اشیائی را با چشم می بیند و این خصوصیت در حیوانات نیز وجود دارد ولی بینش انسان با آنها یکسان نیست. اصولاً علاوه بر اینکه اختیار و اراده و گرایش انسانی با حیوانات تفاوت اساسی دارد بینش او نیز کاملاً متفاوت است. انسان، هم قدرت ملاحظه امور حسی را داراست و هم قدرت نتیجه گیری از آن ملاحظات را دارد. البته حیوانات نیز از اموری - همچون ملاحظه خطرات یا منافع - به نتایجی نیز دست می یابند و تصمیم به فرار یا خوردن و آشامیدن می گیرند. پس آنها در این حدّ قادرند نسبت بین نفع و ضرر خود را تشخیص دهند اما نمی توانند به استنتاج منطقی پردازند و از یک اطلاع، اطلاع دیگری را بدست آورند و به تجزیه اطلاعات وارده و جدا کردن اوصاف و ترکیب قضایا و ملاحظه صوت مسئله و موارد عینی پیرامون آن مسئله و مآلاً پاسخگوئی به سؤالات گوناگون مبادرت کنند. بالاتر از این نمی توانند آن مطالبی را که تجزیه و ترکیب می کنند بصورت مفاهیم نظری، موضوع دقت مجدد قرار دهند و لوازم بعیده را مشاهده کنند. در یک کلام، بینش از آن انسان است لذا می توان موضوع حالات خویش را موضوع حالات خویش را موضوع تحلیل قرار دهد. مثلاً اگر از چیزی می ترسد ترس را شناسائی کرده و به علت یابی آن پردازد.

انسان هم قادر است «حالات» خود را تحلیل کند و هم «افکار» خویش و هم و برای آنها یک نظام تنظیم کند. ملاحظه این نظام، صرفاً مقدر و قوه سنجش ماست که همانا بینش نامیده می شود.

۱/۱ - بینش، قوه تحلیل «جامعه» نسبت به موضوعات «روحی، ذهنی و عینی» اما این قوه اختصاصی مربوط به انسان، در مورد «جامعه» نیز مصداق دارد چون جامعه قادر است موضوعات «روحی، ذهنی و عینی» را تحلیل کند و از یک نظام تحلیل برخوردار شود. این نظام برای یک جامعه، در حکم یک تلکسوپ است که می تواند بالنسبه دورترین پیامد را ببیند.

۲- تفاوت میان بینش «انتزاع گر» با بینش «مجموعه نگر»

بینشی که مربوط به جامعه است گاهی بگونه ای است که در جریان تکامل، چنین بینشی وجود دارد لکن امور و اوصاف را از هم جدا می کنند. مثلاً اگر قرار باشد درباره هستی سخن بگویند به انتزاع پرداخته و خصوصیات شخصی را حذف می کنند و در نهایت به ملاحظه خصلتهای مشترک می پردازند. می توان با روش انتزاعی گفت بزرگترین مفهوم مشترکی که از سایر مفاهیم و خصوصیات جدا می شود مفهوم «هستی» است. البته لوازم آن را نیز می توان مورد دقت قرارداد. این جدائی و ملاحظه لوازم یک موضوع و یک مفهوم - ولو بزرگترین آنها باشد - و نهایتاً بیان حکمی درباره آن موضوع نمی تواند ما را در ملاحظه «نسبت» بین امور یاری رساندن و صرفاً قادر است یک تصدیق کلی بزرگ را ارائه دهد. مثلاً با این منطق می توان تصدیق کرد که «عالم متغیر است و متغیر حادث است پس عالم حادث است» و از این طریق نتیجه بگیریم که عالم مخلوق و محتاج خداوند متعال و یک خالق قادر است. اما از این طریق هرگز نمی توان نسبت بین امور را برای ساختن یک شیء مرکب ملاحظه نمود. مثلاً اگر وزن را از حجم جدا کردیم هر چند می توانیم آن را موضوع بحث قرار دهیم و قواعدی را هم بدست آوریم و بگوئیم حجم، دارای طول و عرض و ارتفاع است که با حذف ارتفاع و کشیدگی عمق آن می توانیم سطح را به طول و عرض تعریف نموده و با حذف عرض آن را از امتداد خط را به طول بشناسیم که امتداد و کشیدگی را نشان می دهد و این امتداد، خط را به طول بشناسانیم که امتداد و کشیدگی را نشان میدهد و این امتداد را موضوع سلب و ایجاب قرار دهیم و از خط و نقطه سخن بگوئیم که در این صورت فصل اولیه ای را می سازیم که بر آن اساس می توان مدعی شد که از نقطه خارج از خط نمی توان بیش از یک خط موازی رسم کرد که این چیزی جز تعریف سطح نیست اما در هر حال نمی توان نسبت به ترکیب را در این بینش تفسیر کرد. بله می توان لوازم ادعای فوق را قائل شد و از انحناء یا استقامتی که از عوارض خط است سخن گفت. اصولاً در انتزاع اولیه ای که از خط صورت می گیرد نه انحناء است و نه استقامت. سپس احکامی را برای آن بیان کرده و از مربع و دایره سخن می گوئیم. اما نباید فراموش کنیم که در تمامی این سیر، حجم را از وزن جدا کرده ایم که قطعاً رسیدن به قضایائی خاص با کارآمدهائی مشخص و در یک سطح تعریف شده نیز دور از انتظار نخواهد بود.

۲/۱ - عجز منطق انتزاعی در طراحی سیستم و برنامه ریزی

لکن اگر از وزن مخصوص و نسبت بین وزن و جرم و حجم سخن گفتیم و به ملاحظه نسبت بین اوصاف پرداختیم حتماً بینش دیگری را به ارمغان می آورد که ما را قادر می سازد شیء مرکب در حال تغییر را مورد مطالعه قرار دهیم.

بنابراین یا با انتزاع می توان به یک «حدّ اولیه» رسید که بر اساس یک تحلیل عقلی و نظری بدان نائل شده ایم و البته لوازم آن دارای کارآمدی محدودی نیز می باشد و یا با ملاحظه مرکب در حال تغییر و کنترل آن می توان از کارآمدی خاص آن بهره مند شد که ما را در طراحی برنامه و استراتژی یاری می رساند. از این رو ما منکر کارائی روش انتزاعی در سطحی دیگر نیستیم؛ چه این که در هستی شناسی می توان بر این اساس، از مفاهیم نظری و احکام صادقی که از درون این مفاهیم بدست آمده است سخن گفت و خصم را به اسکات یا الزام کشاند و با تمسک به کارآمدی آن، منکر را در عرضه جدال احسن، شکست داد اما از این نمی توان یاری دوستان را متوقع بود چون اصولاً طرح بحث انتزاعی «حرکت» - حتی به دقیقترین وجه ممکن - نمی تواند مکانیزم حرکت باشد. آیا غیر از این است که ما در فیزیک اتمی، از مکانیزم حرکت بحث می کنیم و از فلسفه تاریخ، شناخت عوامل متغیر تاریخ را که بر آن اساس، مکانیزم حرکت تکاملی تعریف می شود خواهانیم و در ریاضیات کاربردی - و نه نظری محض - می خواهیم شیء را در حال حرکت، به محاسبه در آوریم و نسبت موجود در آن را تعیین کنیم؟

۲/۲ - ضعف «تفاهم اجتماعی» از لوازم منفی منطقی انتزاعی

حال اگر بینش، به منطق انتزاعی اکتفاء کند و نتواند مکانیزمهای سنجش بین امور را بدست بگیرد حتماً ضررهای بزرگی را متوجه جامعه خواهد ساخت. هر چند بینش جامعه صحیح باشد اما توانمندی آن در حدی نباشد که بتواند مکانیزمها و ساختارها و تغییرات نظامها و مرکبها را تعیین کند باید منتظر باشیم که احکام آن نسبت به موضوعا گوناگون، بصورت متسقل از یکدیگر مطرح شوند. اما استقلال احکام، چه تبعاتی را بدنبال دارد؟

کسی که در یک محور مشغول بکار است نمی تواند با محوری دیگر که شخصی دیگر در آن مشغول است ارتباط برقرار کند چون اصولاً این ارتباط، قائل سنجش نبوده و در دو مقوله مطرح است. اولین لازمه منفی چنین امری، ضعف «تفاهم اجتماعی» است زیرا هر یک بصورت مستقل، صرفاً موضوع کار خود را می بینید و نمی توانند در چنین دستگاہی بصورت منطقی، هماهنگ عمل کنند. هر یک از ایشان در کار خد ممخض بوده والبته هر دو نیز صالحند. اما در کجا باید یکی از آن دو به نفع دیگری - و بالعکس - محدودیت کار خود را بپذیرد؟ چون موضوعات بصورت مستقل تعریف شده اند و فعل نسبت به آنها نیز مستقل است نمی توانند عملاً زیر ای چتر منطقی هماهنگ شوند. بله هر چند بصورت موردی در همین عرصه می توان هماهنگی فی الجمله ای را ایجاد کرد اما صحت و سقم این هماهنگی نیز در هاله ای از ابهام قرار می گیرد و کسی را یارای تعیین آن نیست. لذا گاهی یک نفر سعی می کند به نفع برادر خود تحرکش را کنترل کند و گاهی او بنفع دیگری. در اینجا ایثار نسبت به یکدیگر در سطحی محدود مطرح می شود اما بلافاصله این سؤال طرح می گردد که آیا چنین ایثاری برای یک جامعه، نافع است یا مضر؟ هر چند هر دو همدلی و همجهتی دارند اما اگر در نقطه ای که نباید از آن عدول کرده و کوتاه بیایند چنین کنند عملاً جامعه را در یک تنگنا و عسرت قرار می دهند. لذا به تفاهم رساندن این امر که باید هر دو در آن نقطه متمرکز شوند امری مشکل می نماید. همچنین تعیین مرزی که مربوط به حیطه فعالیت دیگری است و بدست آوردن نسبت بین دو حیطه فعالیت، در این دستگاہ قابل تفسیر نیست.

۳- نسبت سنجی امور، ضرورت بهینه «سازمان» و بالندگی «جامعه»

این گونه تبعات، زمانی که در محدوده امور غیر سازمانی صورت می گیرد چندان ملموس نیست اما زمانی که از هماهنگی امور متعدد در یک سازمان سخن می گوئیم و مثلاً از عناصر دخیل و امر «دانشگاه» - یعنی استاد و مدیر و دانشجو - بحث می کنیم تا ببینیم باید به کدام بخش بیشتر بهدا داد و به چه تعداد دانشجو، چند استاد اختصاص داد و محتوای دروس را چگونه تنظیم نمود و در هر واحدی، چه نوع اطلاعاتی باید تدریس شود تا با یکدیگر اطلاعات هماهنگ باشد و اصولاً بافت و محتوای اطلاعات بایست چگونه باشد و تا چه مقدار باید به فضای آموزشی و رفاه دانشجویان و کتابخانه و تغذیه و ... بها داد و با این امکانات محدود

چگونه می توان از یک برنامه صحیح تخصیص امکانات بهره جست ، چون در همه این موارد از تخصیص و تنظیم نسبت و بهینه گردش عملیات و برنامه و سازماندهی سخن بمیان می آید ناچار هستیم ابزار منطقی لازم را برای نسبت سنجی بین امور طراحی کنیم. در این حال ضروری است ابتدائاً صورت اجناس و امکانات و مشاغل ضروری را معین کرد و با تعیین و جذب مقدار بودجه، به انجام وظایف محول پرداخت. اما آیا قرار است تمامی محورهای وظایف، با یک چشم ملاحظه شوند یا باید تخصیص مقدرات را متناسب باضریب اهمیت و اولویت هر بخش انجام داد؟ اگر بپذیریم موضوعات در یک سطح نیستند باید بتوان نسبت بین آنها را معین نمود تا یک نتیجه و برآیند نیرومندتر را از این طریق بدست آورد.

بنابراین در یک سازمان براحتی می توان ضرورت تعیین نسبت بین امور را اثبات کرد و تنظیم نظام را به آن منوط دانست. چون در غیر این صورت حداقل نمی توان نظام را بهینه نمود. حال در جامعه نیز همین واقعیت وجود دارد؛ یعنی اگر فرهنگ جامعه نتواند نسبت بین امور را مشاهده کند آن قشری که حامی گرایش به مذهب هستند نمی پذیرند. گر چه به ایشان بگوئیم شرائط موجود، ما را در محدودیت قرار داده است لذا وجود آن استثنائات، اجتناب ناپذیر است بلافاصله جواب می شنویم کدام محدودیت؟! ایشان نمی پذیرند که موسیقی صدا و سیمای ما کما کان در یک دستگاه الهی قابل توجیه نباشد. اگر به ایشان بگوئیم تعداد نیروی انسانی مخلص موجود در جامعه - همچون شما - اندک است و تعدادش افرادی که در نظام پرورشی دیگری رشد کرده اند بسیار است و در عین حال چون تحقیقات لازم صورت نگرفته است لذا نمی توان با ضرس قطع مدعی شد این نوع موسیقی ها در هیچ موردی قابل امضاء نیست، جواب می شنویم اتفاقاً تعریف صحیحی از موسیقی محرم در قالب کلماتی همچون «کضرب الاوتار و المزامر» صورت گرفته است. لکن سخن ما با ایشان این است که با مشاهده یک یا چند روایت نمی توان بلافاصله فتوی به حرمت یا جواز امری داد چون جمعبندی واقعیات موجود و دخالت دادن شرائط - همچون محدودیت قدرت نظام اسلامی در برخورد با دشمنان خود - ایجاب می کند با تأمل بیشتری به این نوع معضلات بنگریم که آیا شرائط پرورشی جامعه، استفاده از موزیک و را اقتضاء دارد یا خیر؟

۴ - طراحی نظامات فلسفی (چرئی، چیستی، چگونگی) عامل ارتقاء تفاهم اجتماعی

حال سؤال اساسی این است که چرا ایشان قادر نیستند نسبت بین امور را ملاحظه کرده و عملاً به استقلال فکری موضوعات دچار شده اند؟ به نظر ما فرهنگ و پیشن جامعه باید بتوان در سه بخش «چرائی بمعنای عام» حضور خود را اعلام نماید تا بتواند پاسخگوی این قبیل سئوالات باشد که «چرا» این وجود دارد؟ اگر نتوانیم به این سه سؤال اصلی در خصوص امری کوچک یا بزرگ پاسخ دهیم یا پاسخ ما به آنها بصورت بریده باشد حتماً قدرت تفاهم اجتماعی ما در سطحی محدود باقی می ماند. اما اگر بتوانیم هر جوابگوی سئوالات فوق باشیم و هم آنها را در یک انسجام منطقی، هماهنگ کنیم بگونه ای که در بیان «علت، چیستی و چگونگی» دچار تناقض نشویم قطعاً از قدرت تفاهم اجتماعی بیشتری برخوردار خواهیم بود.

۴/۲ - ضرورت تفسیر «هماهنگ هستی، فیزیک، ریاضی» در نظامات فلسفی نسبت به موضوعات شش گانه»

درون این سه نظام سه امر «هستی، فیزیک و ریاضی» بصورت کلی مطرح است. اگر «هستی شناسی» با «رفتار هستی» و «نسبتهای میان رفتارها» ارتباطی نداشته باشد و هر یک از امور سه گانه هستی، فیزیک و ریاضی بصورت جداگانه بیان شود به تبع، قدرت عملکرد و کارائی هستی شناسی ما نیز محدود خواهد شد. اصولاً فیزیک بریده از ریاضی که سابقاً در میان دانشمندان از جایگاهی خاص برخوردار بود و هستی شناسی بریده از فیزیک و ریاضی نمی تواند از کارآمدی زیادی برخوردار باشد. اما اگر رفتار هستی تعریف شده ا سوی ما با نسبت سنجش ها و سنجش هائی که نسبت و تناسب را در قالب معادلات ریاضی تمام می کند و هر دو آنها با هستی شناسی مورد نظر ما هماهنگ باشد باید در موضوعات، هستی «وحدت و کثرت» هستی «مکان و زمان» بالاخره هستی «اختیار آگاهی» تفسیری واحد ارائه دهند به تعبیر دیگر هماهنگی فیزیک وحدت و کثرت، فیزیک مکان و زمان و فیزیک اختیار آگاهی با ریاضی وحدت و کثرت، ریاضی مکان و زمان و ریاضی اختیار و آگاهی^۳ امری غیر قابل اجتناب است.

^۳ - اگر برای اختیار آگاهی، ریاضیات متناسب با آن طراحی نشود جامعه شناسی و هدایت رفتار انسانها از طریق تنظیم نصابها ممکن نخواهد بود.

بنابراین اگر سه امر «هستی، فیزیک و ریاضی» در سه دسته از موضوعات ۶ گانه «وحدت و کثرت»، «مکان و زمان» و «اختیار و آگاهی» بصورت هماهنگ عمل کنند آنگاه قدرت تفاهم اجتماعی جامعه، تکامل پیدا می کند. در این حال صحیح است بگوئیم چنین جامعه ای از نعمت نظام فکری، تکامل ادبی و هم فکری اجتماعی بهره مند است.

۴/۲/۱ - تفاوت میان «هستی شناسی، فیزیک و ریاضی» قدیم و جدید

اگر در فیزیک ۲۰۰ سال قبل تأمل کنیم هر چند برای ساختن ابزاری همچون جرثقیل، از قواعد ریاضی استفاده می شد اما پیش فرضهای ریاضی آن زمان چندان ارتباطی با پیش فرضهای فیزیک نداشت. مثلاً پیش فرضهای فیزیک، از ثقل سخن می گفت به این که باید نقطه ثقلی را در بازوی گشتاور اهرم معین کرد تا بتوان گفت هر اندازه نسبت طولی بازوی اهرم با بازوی گشتاوری که وظیفه بلند کردن جسم را بر عهده دارد بیشتر باشد قادر خواهد بود اجسام بزرگتری را بلند کند، لذا پیش فرضی مزبور در نهایت قادر به ساخت ابزاری بنام ترازو می شد اما بحث آن در مورد چنین ابزاری، ربطی به حد اولیه ریاضی نداشت. لکن اگر زمان معاصر و «فیزیک نسبیت» را مورد دقت بیشتری قرار دهیم می بینیم تعیین سختی و سستی جسم را منوط به تعیین جایگاه آن می داند. چون در این نوع فیزیک اصولاً معنی قبلی ثقل، به «جاذبه» تغییر پیدا کرده است اما اگر بخواهیم ببینیم قدرت جذب شی چقدر است باید مشخص کنیم که به چه «نسبتی» منسوب است؟ طبعاً ریاضیاتی که در اینجا مطرح می شود دیگر قابل مقایسه با ریاضیات قدیم که جدای از مفهوم ثقل معنا پیدا می کرد نیست. البته بر اساس همان مبحث ثقل هم می توان ساختمانهای بلند ساخت و به حرفه معماری پرداخت اما در عین حال خود را از ساخت برجهای بلند چند طبقه عاجز می بینیم. چون محاسبه میزان فشاری را که بوسیله نیروهای وارده بر پی ساختمان در طبقه آخر این برج بلند صورت می پذیرد باید با میزان مقاومت مصالح سنجیده شود؛ یعنی بایست بتوان محوری را که کشش و تنش را نسبت به مقاومت ساختمان اندازه گیری می کند معین نمود این امر جز با فیزیک جدید که در ارتباط تنگاتنگ با ریاضیات نوین است امکانپذیر نمی باشد.

ممکن است بتوان ساختمانهای بلندی را که در تاریخ گذشته معماری بشر همچون طاق کسری و اهرام ثلاثه و... نام برد که نسبت به دانش فنی آنروز بشر بعنوان کارهای خارق العاده مطرحند اما همان اطلاعات برای برج سازی در این زمان کفایت نمی کند. اصولاً میزان سختی و سستی با کشش و تنش که در کامپیوتر محاسبه می شود با چنان اطلاعاتی تناسب ندارد. فیزیک رفتار ماده - یعنی سختی و سستی و عکس العمل آن در پوسیدن و مقاومت و در ساختار استاتیکی که ما آن را طالبیم - امروز بگونه ای دیگر تعریف می شود. حال اگر یک پله بالاتر بیائیم و از فیزیک و رفتار و هستی ماده سخن بگوئیم در واقع ناچاریم از وضعیت درون مولکولی و مهندسی نسبت ساختار درونی آن - و نه مکانیزم بیرونی آن - در فیزیک الکترونیک و سپس الکترونیک بحث کنیم. قطعاً چنین امری محاسبه ریاضیات با خود را طلب می کند.

پس مبانی فیزیک و ریاضی گاهی با یکدیگر در ارتباط نیستند و بصورت دو دستگاه جداگانه عمل می کنند بگونه ای که سنجشها جدای از فیزیک و هر دو منفک از هستی شناسی، وظیفه خود را انجام می دهند. و گاهی می توان مبانی آن ها را به وحدت رساند که در این صورت ریاضیات جدای از فیزیک معنائی ندارد. البته اگر از فیزیک بدون ریاضیات سخن می گوئیم بمعنای نبود سنجش در آن نیست بلکه بمعنای استقلال مبنای تعریف آن ریاضیات است.

۵- تکامل ادبی جامعه، زمینه ساز «همفکری» اجتماعی

چنانچه گذشت امر ما دارای تکامل ادبی باشیم «همفکری» جامعه ارتقاء می یابد همچنانکه گرایش اجتماعی، به «پایگاه تکامل همبستگی تمایلات اجتماعی» تعریف شد و تکامل وجدان به «همدلی» اجتماعی منجر گردید، تکامل ادبی نیز به همفکری اجتماعی منتهی می شود. ممکن است دو نظامی، با یکدیگر همدل باشند اما زبان همفکری آنها بگونه ای نیست که بتوانند مشاهده مختلف خود را نسبت به یک موضوع، به یک زبان ترجمه کنند تا از نعمت همزبانی نیز برخوردار شوند. ایشان همدلی دارند اما از دو منظر به محورهای حمله بر علیه دشمن نگاه می کنند. طبعاً هر یک می تواند بخوبی محور خود را توجیه کند ولی نمی تواند نسبت آن را به محور دیگری تعیین نماید. یعنی نمی تواند به زبان محور دوم، نسبت موجود را ترجمه کند لذا در نهایت به یکدیگر می گویند هر چند به اخلاص تو اعتماد دارم ولی معتقد به نظریه تو نیستم چون

همواره کلام خود را تکرار می کنی و از توجه به کلام من ابا داری! آنها از این جهت سخن صحیحی می گویند چون هر یک نمی توان سخن دیگر را به آن نحو که او می گوید درک کند. علت واضح است زیرا هیچیک قادر نیست نسبت بین امور را ببیند. لذا درک نسبت براحتی به همزبانی منجر می شود بیان یک مثال دیگر به تنقیح بیشتر بحث کمک می کند:

اگر دو انسان مجلس با دو سطح فرهنگی در نظر گرفته شوند چون از نظر منطقی در دو عرصه پرورش یافته اند و سطح ادراک هیچیک از آنه بگونه ای نیست که معتقد خود را به تفاهم دیگری برساند لذا عملاً در این خصوص دچار مشکل جدی می شوند. آیا می توان مشکلات دانشگاه را برای مادر بزرگ مخلص خود که با مبانی و علوم دانشگاهی بیگانه است مطرح نمود و از او راه حلّ این معضلات را در خواست کرد؟! اصولاً او خود را از ورود در این فضای فکری عاجز می بیند چون موضوع فکر او در حدّ صحت و سلامت فرزندان واقربای خود است. که پیش از کلام و مرام دوران جوانی خود را درک نمی کند. اگر او ببیند یکی از فرزندان خود به تمرینات سخت چتر بازی و مشغول است شاید حالت دلهره بلکه سخته بر او عارض شود و برای او این سؤال پیش می آید که چرا او چنین می کند؟! هر چه به او بگویند وی بخاطر ممارست و تمرین زیاد از قدرت و انعطاف بدنی لازم برخوردار است آن را باور نمی کند. متأسفانه این مشکل صرفاً منحصر در شخصی همچون مادر بزرگ نیست و در سطوح دیگر بگونه ای دیگر رخ می نماید.

اصولاً سطوح مختلف پرورش فکری که در آنها موضوع تمحض، موضوع خاص ذهن است می بینیم دو نفر از دو زاویه به آن موضوع می نگرند و در عین حال قدرت ترجمه به زبان یکدیگر را ندارند. غایت چنین نگرشی ، به بروز اختلاف و زدن اتهام غرض ورزی به یکدیگر منجر می شود. اگر تمامی افراد و جمعیتها از موضوعی هم چون «عدالت اجتماعی» به یک نحو سخن بگویند دیگر اشتقاق جمعیتها و احزاب ، محلی از اعراب نخواهد داشت.

۵/۱ - «همفکری»، «حلقه واسطه» «همدلی» و «همکاری»

پس می بینیم که وجود «همدلی» و همجهتی برای ایجاد «همکاری» کافی نیست و «همفکری» نیز نیازمندیم. ملاحظه مبنائی ما را و می دارد که هم قائل به ضرورت تکامل همدلی اجتماعی بصورت مستمر

بشویم و هم از ضرورت تکامل همفکری و همکاری اجتماعی سخن بگوئیم . پس از انقلاب اسلامی ، مرحله جدیدی از تکامل اجتماعی بوجود آمده است که در آن نیازهایی مطرح شده است که نمی توان با نظام فرهنگی پیش از انقلاب به آن پاسخ گفت لذا فرهنگ نیز باید تکامل لازم را بیابد. یعنی زمانی که نظام و روحیه و همدلی سیاسی تکامل یافت و در ساختار سیاسی کشور تغییر پیدا شد باید بتوان ماشین فکری متناسب با این انرژی نوین و بزرگ را نیز طراحی کرد. طبعاً عدم تناسب بین این دو ، موجبات بروز ناهنجاریهای گوناگونی در جامعه می شود. هر چند همدلی مقدم بر همزبانی و همفکری است اما بدون آن نیز بروز اختلاف حتمی خواهد بود. اصولاً جریان عاطفه، مکانیزم خاصی را طلب می کند که در چارچوب همزبانی و همفکری معنا پیدا می کند.

۵/۲- زمینه ساز بودن تکامل جامعه ، شاخصه تضارب مطلوب افکار

البته ما نیز قائل به ضرورت تضارب و برخورد افکار هستیم اما تضاری را مطلوب می دانیم که زمینه ساز تکامل جامعه است نه برخوردی که موجب نفرت اجتماعی و دوری آحاد جامعه از یکدیگر می شود. سقف آن نوع تعاطی افکار که موجب تکامل می گردد باید در طبقه بندی موضوعات مورد بحث معین شود به این که اگر برخوردارها در ریشه های منطق بصورت مثبت و همجه حرکت کند منطق همفکری نیز باید پیدا می شود که با حصول آن می توان امیدوار بود که طبقات بعدی نیز از قدرت همفکری لازم برخوردار شوند. اصولاً کار منطق، هماهنگ سازی است و نقش هماهنگی ادراکات را بر عهده دارد بگونه ای که برای خود فرد، ادراکات خود فرد را هماهنگ می کند و برای بیان مقصود خود به مخاطب، وسیله هماهنگ شدن سخنانش می باشد. مثلاً کسی که به چهار عمل اصلی ریاضیات اعداد طبیعی مسلط است هنگام واریز پول به حساب شخصی خود در بانک دچار مشکل نمی شود و با حسابدار بانک در بده و بستان و پول ، اختلافی پیدا نمی کند که چرا پول واریز شده را به من نمی دهی؟! چون حسابدار می گوید تو با اعداد و ارقام آشنائی و می بینی هر زمان که پولی را به حساب خود واریز کرده ای اعداد مربوطه در حال ارتقاء بوده است. اما اگر منطق اعداد طبیعی و چهار عمل اصلی وجود نداشت مشتری و حسابدار دچار مشکل می شدند چون مشتری یک بسته پول تحویل می داد اما از آنجائی که هیچیک از طرفین حساب نمی دانستند لذا هنگام گرفتن باید به

هر مقدار پولی که حسابدار به او می داد راضی باشد و یا بنا را بر اختلاف و زدن ابهام به او می گذاشت. پس می بینیم این علائم و ارقام و عملیات محاسبه ، وسیله تفاهم کمی میان افراد می شود.

۵/۳- تعریف «بینش تکاملی» به منطق هماهنگ ساز ادراکات

در این حال صحیح است بگوئیم اصولاً نقش منطق، در هماهنگ سازی و مقنن کردن افکار انسانها خلاصه می شود. اگر منطقی را که افراد فرا گرفته و بکار می گیرند از ظرفیت هماهنگ سازی متناسب با مرحله کمال برخوردار نباشد عملاً هماهنگی ادراکات و رفتارها در سطحی محدود باقی خواهد ماند. البته بدون منطق هم نمی توان انتظار داشت امور جامعه جریان یابد و مفاهیم عمومی بر قرار گردد. بنابراین آن منطقی که می توان لوازم مفاهیم نظری محض را ارزیابی کند اما مکانیزم و ساختار و نظام و تخصیص بین امور را نمی تواند ملاحظه کرده و صرفاً لوازم یک حدّ و نه نسبت بین حدّها را مشاهده کند طبعاً در مقام نظام سازی نمی تواند یک الگوی تخصیص را ارائه دهد تا بر آن اساس بتوان به ترسیم توزیع قدرت و تنظیم حدود وظایف و اختیاراتی که در یک نمای سازمانی وجود دارد مبادرت نمود.

باعتماد ما آن منطقی که بتواند نسبت بین امور را ملاحظه کند از قدرت هماهنگ سازی لازم برخوردار خواهد بود. امروزه متدینین جامعه اسلامی، حاکمیت نظام را در اختیار دارند لذا ناچارند نسبت بین امور را با مذهب و جهت حاکم بر ارزشهای خود معین نمایند. اما اگر نتوانند حول مذهب و گرایش خود، وزن هر امری را معین کنند آنگاه چیزی را گرانتتر و چیز دیگری را ارزانتر انتخاب می کنند. آیا صحیح است به یک اسکناس ۵۰ تومانی، بهای ۱۰۰ یا ۲۰ تومانی داد و ارزش آنها را یکسان فرض کرد؟ منطقی که بتواند هماهنگ سازی را صورت دهد همان «بینش تکاملی» است که متناسب با سطح گرایش می باشد.

۶- ضعف «روش» ریشه معضلات موجود جامعه اسلامی

اگر قرار باشد هر یک از ارکان نظام، دیگری را متهم کنند و مثلاً مجلس را به ضعف در تقنین قوانین شماتت نمایند جای دارد که مجلس نیز به دفاع از خود بگوید: ما نیز در بسیار امور - همچون نوشتن اساسنامه - دست شما را باز گذاشتیم اما چرا بخوبی عمل نکردید؟ هر دو گروه نیز می توانند قوه قضائیه و همگی ، قوه مجریه رابه نقائص دستگاه مربوطه مؤاخذه نمایند و در نهایت مدعی شوند که با تعویض عناصر و مدیریتهای

می توان به اصلاح امور پرداخت! ایشان کسانی هستند که بخشی از مدیریت کنونی نظام را چندان دلسوز و متعهد به ارزشها نمی دانند و از دید خود افرادی را برای تصدی امور معرفی می کنند که بر اساس شاخصه های موجود پذیرش خود افرادی مطلوب به شمار می روند. اما وقتی چنین افرادی را بر مسند امور می بینند باز احساس می کنند کارها آنچنان که باید بصورت مطلوب اداره نمی شود. باعتقاد ما ریشه این معضلات را باید در امری ورای افراد و نیروها جستجو کرد.

البته اگر از عدم توان هماهنگ سازی منطقها سخن می گوئیم فعلاً نظر خاصی به «منطق صوری» نداریم بلکه می گوئیم جامعه در هماهنگ شدنش مجبور است از ابزار قوی و کارآمد بهره جوید تا بتوان با این ابزار ، هماهنگی در «چرائی، چیستی و چگونگی» را در سه بخش «هستی، فیزیک ، ریاضی» نسبت به موضوعات «وحدت و کثرت» ، «مکان و زمان» و «اختیار و آگاهی» بر عهده گرفت. البته تفصیل این مباحث، مجال وسیعتری را طلب می کند اما اجمال مطالب تا بدین جا می توان راهگشا باشد. لذا از طرح مباحثی که تبیین بیشتری را طلب می کند پرهیز می کنیم. مثلاً در این مقام بحث نمی کنیم که چرائی و چیستی بوجود آمدن و چگونگی تغییرات وحدت و کثرت و یا مکان و زمان و یا اختیار و آگاهی به چه صورت است؟ طبعاً با ترسیم شمای کلی می توان در سلسله مباحثی دیگر تفصیل مطلب را پی گرفت.

بسمه تعالی

توضیح جدول جامعه

استراتژی امنیت ملی

۲۹۶۲

جلسه ۵

«دانش اجتماعی» پایگاه تکامل تعاون اجتماعی

فهرست

مقدمه	۷۳
۱ - «دانش اجتماعی» برابر با «نظامات تجارب کاربردی جامعه»	۷۳
۲ - تفاوت میان دو نگرش مادی و الهی به «تجارب کاربردی»	۷۳
۳ - «جهت گیری تکامل اجتماعی» مفسر نظامات و قوانین جامعه	۷۳
اصل بحث	۷۴
۱- تجارب کاربردی، برآیند امر درونی تعریف از «حیات، انسان، جامعه»	۷۴
۲- بیان رابطه تعاریف فوق با تعاریف «فیزیک، شیمی و منابع طبیعی»	۷۵
۲/۱ - تفاوت میان موضوع و وظایف فیزیک با شیمی	۷۵
۲/۲ - برآیند نظام طبیعی، موضوع بحث منابع طبیعی	۷۵
۳/۱ - ارائه تعاریف مربوط به عناوین ۶ گانه فوق. زمینه ساز ارتقاء کارآمدی و تکنولوژی جامعه	۷۷
۴/۱ - حضور مؤثر در مقابله با نظام الحادی، شاخصه معنویت مطلوب در نظام اسلامی	۷۸
۴/۲ - تأثیر «جاذبه اجتماعی» در کیفیت «ابزار» و «امکان»	۷۹
۵ - «گزینش در تخصیص» زمینه سازی تسخیر و ایجاد قوانین ماده	۸۰
۶ - تعریف علوم به «نظام تعاریف کاربردی» و نه قوانین مکشوف	۸۲
۶/۱ - دخالت تئوریهای در علوم و حاکمیت اختیار بر علوم، یکی از ادله جهتدار بودن علوم	۸۴

۱ - «دانش اجتماعی» برابر با «نظامات تجارب کاربردی جامعه»

این نوشتار به بررسی اجمالی «دانش اجتماعی یا پایگاه تکامل تعاون اجتماعی» که سومین قسمت از «مبنا» به شمار می رود اختصاص دارد. تعاون اجتماعی، برابر با «نظامهای تجارب کاربردی جامعه» است که در قالب «انسان، ابزار و امکان» قابل تعریف است. تبیین این مطلب، نیازمند بیان یک مقدمه است:

۲ - تفاوت میان دو نگرش مادی و الهی به «تجارب کاربردی»

ارتکاز ذهنی ما از تجارب کاربردی ابتدائاً به صورت تجربه قانونمندی ماده است در روند تکامل هستی و پرورش و هدایت آن وجود ندارد و سخنی مثل «لا حول و لا قوه الا بالله» بی معنا می نماید! قطعاً این دیدگاه محکوم به بطلان است.

ما نیز اعتقاد خود را در باب «فلسفه فیزیک» در سطح بالاتر - یعنی «بینش» چنین بیان کردیم که ربط میان «هستی، فیزیک، ریاضی» با مفاهیم ۶ گانه «وحدت و کثرت مکان و زمان و اختیار و آگاهی» چگونه است. در آنجا اثبات کردیم که «اختیار»، قدرت ایجاد کیفیت «تعلق» را داراست. شرائط تسخیر قوانین حاکم بر نسبیت را نظام اختیارات و نظام ارواح موجودات مختار موجود می آورند. قوانین فیزیک در یک بستر دیگر و با امداد الهی معنا می یابد؛ چه اینکه قرآن می فرماید: «كَلَّا نَمَدَّ هُوَلاء و هُوَلاء» یعنی با امداد الهی است که می توان دنیا را با اختیار سوء و حیوای یا حسن و ملکوتی مسخر کرد. طبعاً قوانین نسبیت از یک مرحله ذهنی عبور خواهد کرد و به یک انسجام و هماهنگی در عینیت ختم خواهد شد.

۳ - «جهت گیری تکامل اجتماعی» مفسر نظامات و قوانین جامعه

این مقدمه ای اجمالی بود تا بدانیم تجارب کاربردی بدین معنا نیست که حاکمیت قوانین مادی بر انسان قابل پذیرش باشد. حال آنکه ارتکاز اولیه ذهن نسبت به این تجارب چنین است که مثلاً این آب است که تر م یکنند و فرقی نمی کند که این ماده حیاتی در اختیار کافر باشد یا مسلمان. از این دیدگاه، خصوصیت مزبور برای آب، یک خاصیت تکوینی است که کسی را توان تصرف در آن نمی باشد. اما در جای خود باید به اینکه بپردازیم که این خصوصیت و هزاران خصلت مشابه که نسبت به سایر پدیده ها وجود دارد در نهایت به

حضور «نظام ولایت» بازگشت دارد. لذا فعلاً با آن به عنوان یک سؤال برخورد می‌کنیم که باید پیرامون جواب آن به تأمل جدی پرداخت. بیان یک مثال ساده می‌توان تا اندازه در روشن شدن مقصود خود در این سطح از بحث ما را یاری رساند: همگان می‌دانند توقف هنگام قرمز بودن چراغ راهنمایی، امری قانونی است. برای کسانی که تصمیم می‌گیرند چراغ راهنما در را در کدام نقطه از شهر باید نصب کرد نیز اختیارات تام وجودت دارد هر چند آنها خود را مقید به همان قوانین ترافیک می‌دانند. حال در مقیاس بزرگتر، آنچه که دست این افراد را در تصمیمات خود باز گذاشته و یا می‌بندد چیزی جز قواعد توزیع «قدرت، اطلاع و ثورت» نیست که تعیین کننده کیفیت تمرکز جمیعت و بافت آن و شرائط حاکم بر احداث خیابانها و جاده ها است. اما قواعد مزبور بنوبه خود در یک ساختار بزرگتر تعیین می‌شوند و آن جایی است که به این سؤال پاسخ داده می‌شود که پیشفرضهای مورد نظر در امر تکامل چگونه است و به چه صورت باید به تعریف توازن برای رسیدن به کمال پرداخت؟ پایان چنین سیری مشخص می‌شود که آیا جهت گیری الهی است یا الحادی؟ و آیا انگیزشها مادی است یا مکلوتی؟ پس در واقع صحیح است که بگوییم نصب یا عدم نصب یک تابلوی ساده راهنمایی و رانندگی را در یک نقطه، همان قوانین حاکم معین می‌کنند که از قبل آنها مشخص شده است چه نوع تنظیمی باید بر رفتار و روابط اجتماعی، حکومت داشته باشد. بنابراین وقتی از هر سطح بالایی به سطوح پایینتر نظر می‌افکنیم اختیارات سطوح بالاتر، تعیین کننده قوانین و حدود برای سطوح پایینتر است و هر چه به سطح بالاتر نظر می‌اندازیم می‌بینیم بالنسبه دارای قدرت تصمیم گیری و تحرک هستند که کاملاً در سطوح مادون خود مؤثرند. با این وصف می‌توان تصمیمات راهنمایی و رانندگی را به یک کمیسیون خاص منتسب نمود بگونه ای که تصمیم آنها برای مادون، عین قانون باشد و رفتار آنها را کنترل کند هر ند خودشان هم بصورت مقنن به انجام وظیفه بپردازند اما مقنن شدن آنه به سطح بالاتر منوط است تا جایی که این سلسله به «جهت» ختم می‌شود. اینک به اصل بحث باز می‌گردیم.

اصل بحث

۱- تجارب کاربردی، برآیند امر درونی تعریف از «حیات، انسان، جامعه»

تجارب کاربردی هر چند ارتقاء فرآیند «نیروی انسانی»، «ابزار» و «امکان» را بدنبال دارد اما خود، برآیند یک امر درونی است که در قالب تعریف ما از «حیات» و «انسان» می گنجد. آیا تعریف ما از این دو مقوله بگونه ای است که انسان را هم حیوانی پیچیده تر می داند یا آنکه برای او مقام خلافت قائل است که می تواند در نظام خلافت الهی حضور داشته باشد تا جایی که نمی تواند به حیات حیوانی و گیاهی تعریف شود؟ همچنین چه تعریفی از «جامعه» ارائه می دهیم؟ آیا آنرا در چارچوب «نظام ولایت» معنا می کنیم و یا برآیند رفتار پیچیده ماده می دانیم؟

۲- بیان رابطه تعاریف فوق با تعاریف «فیزیک، شیمی و منابع طبیعی»

۲/۱ - تفاوت میان موضوع و وظایف فیزیک با شیمی

اصولاً رابطه این تعاریف با فیزیک - یعنی رفتارنظام ماده - و «شیمی» - یعنی برآینده ماده - و بالاخره «منابع طبیعی» چیست در اینجا ضروری است به نحو اختصار در مورد سه مفهوم اخیر، توضیحاتی ارائه دهیم: ماده برای رفتار خود دارای یک نظام خاص است که در خصوص تغییرات و کارآمدی آن بحث می کند. گاهی این نظام، پیرامون یک مرتبه از ماده که «اشعه» و الکترونیک نام دارد به ارائه تعریف درباره رفتار آن می پردازد. و گاهی در یک سطح پایینتر پیرامون مرتبه ای دیگر از ماده که «الکترونیک» و الکتریسیته نام دارد و گاهی از آن پایینتر در خصوص رفتار «مولکول» و مکانیزم ماده که همانا ساختار برون مولکونی است و شامل هیدرولیک - یا سیالات - و استاتیک می باشد سخن می گوید. با این وصف می توان کلیات موضوع فیزیک را در نظام و ساختار رفتار ماده خلاصه کرد.

اما در شیمی، از برآیند همین رفتار سخن می گوئیم. مثلاً این علم خود را موظف می داند که از برگ کاغذ و درخت، تعریف و معادله تولید ارائه دهد اما اگر قرار باشد به تغییر ساختار درون مولکولی بپردازیم که بتواند محصول دیگری را تحویل دهد باید این مهم را به فیزیک که وظیفه تغییر ساختارها را بر عهده دارد ارجاع داد. پس صحیح است که یک شیمیدان به یک فیزیکدان بگوید باید برای من ساختار درون مولکولی را تغییر دهی تا بتوانم محصول جدیدی را به جامعه انسانی تحویل دهم.

۲/۲ - برآیند نظام طبیعی، موضوع بحث منابع طبیعی

حال هر دو صورت برآیند نظام مادی به شکل مصنوعی و طبیعی، در قالب شیمی می‌گنجد. اما در منابع طبیعی، از برآیند نظام طبیعی سخن می‌گوییم که دستیابی به آن در سطوح مختلف منوط به میزان قدرت تسخیر ماست و در نظام ولایت، شکل آن قابل تعریف است.

۳ - تنظیم نظام تجارب، از طریق ضرب عناوین «فیزیک، شیمی، منابع طبیعی» در «حیات

انسان، جامعه»

آیا اگر عناوین ۳ گانه «فیزیک، شیمی و منابع طبیعی» را در سه عنوان «حیات، انسان و جامعه» ضرب نکنیم می‌توانیم انتظار داشته باشیم نظام تجارب را بدون آن که تنظیم کنیم به صرف داشتن گرایش اما بدون دارا بودن بینش تعریف کنیم؟ بله می‌توان قوانین ریاضی را ایجاد کرد اما به شرطی که این، یک ایجاد مقنن باشد. اگر چنین نکنیم و نتوانیم علاقه روحی خود را به ایجاد تحرک ذهنی خود در عرصه نسبیت علاقه‌ها واداری تا نهایتاً به هماهنگی قدرت انسانی نائل شویم باید منتظر باشیم که این قدرت به وسیله دشمن ما هماهنگ شود و قوانین فیزیک عملاً در تسخیر آنها قرار گیرد. به تعبیر بهتر نمی‌توان روحیه عرفانی مطلوب خود را بدون آن که بتواند سنجش‌های فلسفی متناسب را تا مقوله ریاضیات ایجاد کند به دست آورد و اگر هم دست یافتنی باشد در اصطکاک روانی با سایر روحیه‌ها و ایجاد نسبیت بین خود و دیگران باید این امر مورد تأمل جدی قرار گیرد چون اصلاً قانونمندی حاکم بر تسخیر همانا بر آید برخورد و نیروی روانی و دو نظام روحی ولایت می‌باشد. به دیگر بیان اگر بخواهیم «ابزار تصرف» را بشناسیم باید آن را به «نظام رابطه‌ها» تفسیر کنیم که این نظام، از خاصیت ماده نبوده و به عنوان خاصیت برخورد «اختیارات» مطرح می‌باشد. این برخورد، روابط جریان تعلقات ماده را نتیجه می‌دهد. یعنی همان گونه که در نظریه نسبیت، ماده و جاذبه آن را تابع قوانین نسبیت که امری تغییر پذیر نیست می‌دانیم در اینجا می‌گوییم خود نسبیت به نفسه، برآیند دو نظام ولایت الهی و الحادی است که نسبیت هر یک را تعیین می‌کند. تشریح این مبحث را به جای خود موکول می‌کنیم.

۳/۱ - ارائه تعاریف مربوط به عناوین ۶ گانه فوق. زمینه ساز ارتقاء کارآمدی و تکنولوژی جامعه

اما آن چه در این مقام، محتاج توضیح بیشتر است تعریف از «حیات، انسان و جامعه» در «فیزیک، شیمی و منابع» است که هم چون سطح بالاتر آن - یعنی «هستی، فیزیک، ریاضی» در «وحدت و کثرت و مکان و زمان و اختیار و آگاهی» می باشد. اگر ما دارای چنین توانی در ارائه این تعاریف باشیم قادر خواهیم بود کارآمدی جامعه را ارتقاء داده و تکنولوژی را در اختیار بگیریم تا جایی که موجودات را مسخر خود گردانیم و به امر ایجاد قوانین بپردازیم. لذا در اولین مرتبه نازل، از تخصیص و در پایان، از ایجاد سخن می گوئیم به گونه ای که ابتدائاً به تغییرات تخصیصی و نهایتاً به ایجاد قوانین آن مبادرت می کنیم؛ یعنی در امر تخصیص، آثار بسیار کوچکی را در جاذبه های آن گذاشته و در پایان، آن را ایجاد می کنیم.

۴ - ضرورت ابزارسازی (سخت افزار و نرم افزار) متناسب با ارزشها برای دستیابی به

«دانش اجتماعی» کارآمد

«دانش اجتماعی» به عنوان «بنیان نظام کارآمدی جامعه» به شمار می رود لذا نمی توان اداره جامع را با شیوه های درویشی دنبال نمود و از تعقل و ابزارسازی اغماض کرد. اصولاً تفاوت اساسی میان عرفان صحیح که قدرت عقل و عمل و جامعه را نظام میدهد با عرفان درویشی وجود دارد که بر تمامی اینها خط بطلان می کشد و مجاری و ساختار را به صورت طبیعی و انسانی برای امر هماهنگ سازی ایجاد نمی کند و در عرصه تعلقات «روانی، ذهنی و عینی» از مناسک خاص و کارآمد برای هماهنگ سازی بهره نمی جوید. هرگز نظام مقدس اسلام ما نمی تواند همچون جوکی های هندی عمل کند و معنویت ایشان یا بودائیها و حتی اعتقادات دراویش مسلمان را که اصلاح امور را تا ظهور حضرت حجت علیه السلام به تأخیر می اندازند به رسمیت بشناسد. این نظام، مرد عمل است لذا هماهنگ سازی عملی در عملیات حساسیت روحی، تحرک ذهنی و فعالیت عینی، در دو قالب سخت افزار و نرم افزار - بر عهده می گیرد. با این وصف قدرت جامعه سازی و هدایت و تکامل و توسعه اجتماعی را داراست و می تواند ابتدائاً از قدرت خود در تصرفات مربوط به

مهندسی طرح - یعنی زمینه سازی برای تشخیص جدید - و نهایتاً ایجاد اختراع و اکتشاف تکنولوژی متناسب با تکامل اجتماعی بهره جوید.

اما این سؤال هم جای طرح دارد که آیا در نهایت، تکنولوژی مسلمانان با تکنولوژی کفار تفاوت پیدا خواهد کرد؟ به اعتقاد ما میل شدید ایشان به دنیا همواره از قدرت ریسک پذیری آنها خواهد کاست اما اعتقادات گرایشی ما این قدرت را دائماً افزایش میدهد. طبعاً ما نیز به عنوان یک مسلمان از نوع خاصی از تکنولوژی همچون صنایع اشعه و ... بهره خواهیم جست و بر روابط اشعه و ... مسلط خواهیم شد اما حتماً نحوه تنظیم گردش اشعه ها و یا قوانین راهنمایی و رانندگی در جامعه ما با قواعد و قوانین و تکنولوژی حاکم بر جوامع الحادی کاملاً متفاوت خواهد بود. بله ممکن است ما نیز نور را از فیبر نوری بگذاریم اما حتماً برنامه ریزی ما برای این گذر با برنامه ریزی آنها تفاوت خواهد داشت. در ابتدا به نظر می رسد عمده تفاوت در خصوص نرم افزارها خواهد بود اما در پایان جریان تکامل خواهیم دید سخت افزارها نیز از نیازهای تکاملی ما تبعیت می کنند. یعنی سفارشهای اجتماعی جامعه ما می تواند ابزارهای تکاملی را طراحی کند.

۴/۱ - حضور مؤثر در مقابله با نظام الحادی، شاخصه معنویت مطلوب در نظام اسلامی

بنابراین معنویت مطلوب ما معنویتی زهد گریز و انزواگر نیست بلکه به صورت زهد ستیزنده با کفار است که طبعاً سازماندهی و هماهنگ سازی از اولین مرتبه تا ارگانیزه کردن بالاترین مرتبه‌ها حساسیت روحی را بر عهده دارد. نظام جاذبه تمایلاتی که در این دستگاه هماهنگ می شود غیر از وضعیتی است که فلان اهل ذکر به مرید خود تعلیم می دهد و او را به چله نشینی و انزواگرایی سوق میدهد؛ هر چند در همین شیوه غلط، بسیاری از آنها در نهایت به انحراف و جنون می رسند که تحقیق پیرامون آن، برنامه ریزی و نمونه برداری عینی را طلب می کند. اما بر فرض آن که چنین تبعات منفی نیز در انتظار چنین استاد و مریدی هم نباشد باز نمی توان متوقع بود محصول این دستگاه پرورشی، حتی از حضور دقیقی در هماهنگ سازی حساسیتها هنگام مقابله با نظام استکبار برخوردار باشد. متأسفانه ایشان گاهی نیز دچار توهم شده و می گویند می توان با این ابزار، دنیا را اداره کرد! لذا نباید این گونه تصورات را به عنوان مشاهدات و مکاشفات معنوی قلمداد کرد چون اگر چنین بود باید هندوستان از طریق جوکی های خود بتواند بر آمریکا و توان استکباری او فائق شود.

هر دو، دو چهره از نظام کفرند که یکی کفر عقب مانده تاریخی و دیگری کفر پیشرفته و پیچیده امروزی را برگزیده است. یکی در نهایت می تواند چوبی را به شکلی خاص در نظر جلوه گر سازد ولی دیگر قادر است با قاعده مند کردن رفتار ماده، گیاهی را با میوه و برگ آن کاملاً تغییر دهد و با انجام بمباران اتمی بر ژنهای آن، تصرف اساسی در ماهیت و روابط آن پدیده صورت دهد. در هر حال در مقایسه بین دو کفر حتماً کفر آمریکا اقوی است؛ آن هم کفری که در مقابل ادیان ایستاده است.

۴/۲ - تأثیر «جاذبه اجتماعی» در کیفیت «ابزار» و «امکان»

همچنان که مکاتب گوناگون - و مشخصاً دو نظام ولایت الهی و الحادی - از انسان دو تعریف مختلف ارائه می دهند در ابزار و امکان نیز چنین اختلافی به چشم می خورد. اصولاً ابزار، ملحق به جاذبه اجتماعی است. یعنی برخورد ارواح، نسبت ساز است و نظام حساسیتهای روحی، فضا و میدان جاذبه ای را ایجاد می کند که ذهن می تواند در آن، قدرت تحرک پیدا کند. حال اگر این تحرک ذهنی نتواند به عرصه عینیت قدم بگذارد و در حد حساسیتهای روحی یک جوکی باقی بماند حتماً تجارب کاربردی، قابل دسترس نخواهد بود. این تجارب، عالم تحت تسخیر را بین ما و کفار، حائل قرار می دهد تا ببینیم تا چه میزان، از قدرت روانی، ذهنی و عینی خود برای تهاجم بر علیه دشمن یا دفاع در مقابل آن و یا خدای ناخواسته تعلق تبعی نسبت به نظام کفر برخورداریم؟ مسلماً اگر این تعلق تبعی برای نظام اسلامی پیدا شود حتماً نمی توان در تکنیک و تجربه از آنها تبعیت نکرد. اگر ما نتوانیم در جهت گیری ملکوتی خود راسخ باشیم و به سازماندهی نظام حساسیتهای خود پردازیم قطعاً در بینش هستی شناسی، فیزیک شناسی و ریاضیات شناسی نیز تابع آنها خواهیم بود. کسی که در مقابل «جهت» آنها خاضع شود و آرزوی داشتن زندگی الحادی را داشته باشد حتماً در بدو امر به فلسفه مورد نظر آنها و سپس فیزیک و ریاضیات آنها نیز گردن می گذارد. ممکن است چنین کسی شجاع تبرز و اظهار چنین خضوعی را نداشته باشد اما قطعاً در مقام موضع گیری و مقنن کردن نظام فکری خویش، منفعلانه برخورد خواهد کرد. در این صورت چنین فردی نه می تواند از اعتقادات خود دست بردارد و نه از زندگی رفاه آلود ایشان؛ لذا عملاً به وادی «التقاط» کشیده می شود و بخشی از نظام اداره جامعه و فرد را به خداوند می سپارد و بخش دیگر را به ایشان! طبعاً انسان دو شخصیتی، از قدرت عملکرد

ضعیف و ناهماهنگی با مبانی ارزشی خود برخوردار است و گاهی به نفع این شخصیت و گاهی به نفع شخصیتی دیگر موضع گیری می کند.

حال اگر از فلسفه، یک سطح پایین تر آمده و فیزیک را مورد نظر قرار دهیم می بینیم او حاضر می شود رفتار ماده را به صورت صد در صد مادی تعریف کند و در عرصه ریاضیات کلاً به شعار «عاملنا و صدقنا» گردن بگذارد. چنین شخصی در مقام بیان مناسک و مکانیزم «وحدت و کثرت، مکان و زمان و اختیار و آگاهی» تعاریفی ارائه می دهد که از التقاط آغاز می شود و به لیبرالیسم فرهنگی و تسلیم در مقابل نظام فکر ختم می گردد. الیبرالیسم به معنای سازشکاری است و معنا ندارد که سازشکاری به موضوعی خاص تعلق نگیرد. به نظر ما این موضوع چیزی جز دنیا نیست. حتماً به دنبال لیبرالیسم فرهنگی، لیبرالیسم سیاسی و اقتصادی نیز حادث می شود. انسان این چنینی صرفاً کسی نیست که نام «لیبرال» بر او اطلاق شود بلکه وجود او اصلاً تجسم لیبرالیسم بوده و مهره آن دستگاه محسوب می شود.

اگر قرار باشد به تعریف «حیات» جانداران پردازیم و آن را در اقسام حیات حیوانی، گیاهی و انسانی تقسیم کنیم و بین حیات انسان با غیر او تفاوت اساسی قائل شویم بگونه ای که حیات او را حیات شرافت یا دنائت بدانیم آن گاه اولیاء را باید به اولیاء الهی یا طاغوتی تعریف کنیم. چنین امری در نهایت به تعریف دو نوع جامعه منتهی می شود که دو دستگاه «فیزیک و شیمی و منابع» را قابل لحاظ می کند.

۵- «گزینش در تخصیص» زمینه سازی تسخیر و ایجاد قوانین ماده

قبلاً گذشت که در مقام تخصیص، تعریف ما از عدل و ظلم صورت می پذیرد. گاهی محرک انگیزش اجتماعی را در «حرص» مادی می دانیم که طبعاً تخصیص خاصی را ایجاد می کند بگونه ای که باید توزیع ثروت را به نحوی سامان داد که طبقات اجتماعی بر اساس حرص به دنیا حرکت کنند. اما "اهی از «ایشار» به عنوان محرک انگیزش نام می بریم که به تبع، نوعی دیگر از تخصیص را به دنبال می آورد و تعریف جدیدی از عدل در مقام عدالت «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» ارائه می دهد.

برای رسیدن به تکامل اجتماعی ابتدائاً باید به تصرف در مهندسی طرح مبادرت کرد اما نباید توهم شود برای دستیابی به یک نظام مطلوب اسلامی بایست کل تکنولوژی مادی را به یک باره کنار گذاشت و به کسب

تجربه برای ساخت تکنولوژی الهی مبادرت کرد. لذا قبل از هر چیز باید در نحوه به کار گیری ابزار نظام کفر دخالت کرد تا رفته رفته نیازهای تغییر آن بازار - به عنوان نیازهای جامعه اسلامی و نه الحادی - مشخص شود. در اینجا کسب تجربه آغاز می شود و به اخذ ابتکارات ساده می توان زمینه را برای پرورش اذهان ساده آحاد جامعه اسلامی که در آستانه بنیانگذاری تمدن اسلامی است فراهم نمود. فهم اجتماعی این واقعیت که قانون ماده، مسخر ماست پس از آن است که ابتدائاً این فهم را تجربه کنیم که ما از قدرت گزینش جدیدی برخورداریم. مفهوم ساده این گزینش چنین است که ما می توانیم از میان هزاران کتاب، کتب مورد نیاز جامعه خود را گزینش کنیم. لذا در کمترین رتبه باید به خود حق گزینش داد و عنان این امر را به دست کفار نسپرد که آنها در این مهم برای ما تعیین تکلیف کنند. مثلاً از انگور می توان هم سرکه و هم شراب به دست آورد. قطعاً اگر این گزینش را به دست کفار بسپاریم انگور را انتخاب اصلح نخواهند دانست. پس گزینش، در بدو امر و تسخیر و ایجاد قوانین، در نهایت صورت می پذیرد. اما امر گزینش دارای سطوحی است و نمی توان بلافاصله گزینش صد در صد اسلامی را در فرهنگ جامعه ایجاد کرد. قبل از هر چیز، «گزینش در تخصیص» است که ساده ترین نوع گزینش محسوب می شود. در این گزینش، ما پی می بریم که چگونه باید به توزیع «قدرت، اطلاع و ثروت» پرداخت و سپس متوجه می شویم که چه قوانینی، لازمتر است و کدام یک از اولویت چندانی برخوردار نیست. مثلاً آیا باید بافت جمعیت به صورت تمرکزی باشد یا خیر؟ گاهی قائل می شویم صرفه جویی در مقیاس تولید ایجاب می کند ما کارخانه را متناسب با بازار به صورت متمرکز انتخاب کنیم. لذا می گوئیم شرائط تأمین اعتبار و مواد و توزیع محصول را باید متمرکز کرد. اما گاهی می گوئیم باید اینها را توزیع و تقسیم کرد و چرخها را کوچکتر انتخاب کرد تا از ایجاد اقطاب بزرگ ثروت جلوگیری شود. بله می توان ضایعه جلوگیری از ایجاد این قطبها را که به گرانی کالا می انجامد به وسیله ایجاد شبکه اطلاع رسانی برطرف کرد. چون این شبکه می تواند ارتباطات دولتی را سازماندهی کند. از این طریق می توان اطلاعات لازم را در تأمین اعتبار، ابزار، نیروی انسانی، مواد و بازار به آنها ارائه داد و ایشان را از نحوه کار کردن آگاه کرد. ممکن است گفته شود هر چند امری امکان پذیر بوده و در عین حال همان وظیفه

دستگاه متمرکز را هم انجام می دهد ولی نمی تواند به ایجاد انگیزش اجتماعی بپردازد. ما در جواب می گوییم چنین تصویری صحیح نیست و ایجاد انگیزش صورت می گیرد اما نه به واسطه زیاد مصرف کردن و آن را اهرمی برای تحقیر دیگران قرار دادن تا از طریق تحرک حسادت و حرص شخص، وی را به تحرک وا دارد. به اعتقاد ما تحریک را باید با دستگاه دیگری انجام داد و «ارزش، دستور، حقوق» یا همان انگیزش اجتماعی را بایست بگونه ای شایسته و انسانی سامان داد.

۶- تعریف علوم به «نظام تعاریف کاربردی» و نه قوانین مکشوف

در پایان، پاسخ به بعضی از ابهامات را ضروری می دانیم:

گاهی می گوییم قوانین فیزیک و ... وجود دارند و وظیفه عالم صرفاً در «کشف» و نه ایجاد آنها خلاصه می شود لذا معنا ندارد که از دو نوع قوانین در دو دستگاه الهی و الحادی سخن بگوییم. جواب ما به این اشکال چنین است که در «نظام ولایت»، قوانین به سه دسته تقسیم می شوند که یکی از آنها قوانینی است که جایگاه ما نسبت به آن تبعی بوده و به عنوان «قوانینی تکوینی» معروفند. این قوانین هر چند تحت اختیار و نظام ولایت معنا می شوند اما سطح ولایت آنها بالاتر از ماست. اصولاً جاذبه مستقل از خداوند متعال حتی برای یک لحظه هم نمی تواند وجود داشته باشد. با این وصف دیگر معنا ندارد که جاذبه را در قالبی مادی تعریف کنیم. این نظریه هم صحیح نیست که خداوند به صورت مطلق، هدایت امور را تفویض فرموده است چون میدانیم تمامی امور دائماً تحت تسخیر و قیومیت اوست. اگر چنین شود درآمد شدن ما و مخلوقات، جاذبه - باذن الله تعالی - سهم خواهیم بود. جاذبه هم امری ذاتی نیست که بگوییم خداوند می توانست آن را خلق نکند اما اکنون که خلق شده است همین است و لا غیر! جاذبه تحت فرمان اوست در یک سطح از ولایت، همین جاذبه مسخر است و در سطح پایین تر، یک دسته از قوانین تحت نظر اولیاء تاریخی - یعنی نبی اکرم صلی الله علیه و آله قرار دارند که امداد و شفاعت ایشان حق است. اما در یک سطح دیگر به قوانین فیزیک محصولات اجتماعی می رسیم. حال گاهی یک تئوریسین مادی به ارائه یک تئوری فلسفی پیرامون گردش حرکت ماده می پردازد که بر آن اساس، یک مدل طراحی می شود و با انجام آزمایشهای گوناگون،

قواعدی کاربردی به دست می آید که آن را به عنوان قانونی امری مکشوف نمی شناسیم بلکه به آنها لقب «تعاریف کاربردی» می دهیم. این تعاریف دارای کارآمدی خاص عینی هستند.

اما چرا آن را به یک تعریف می شناسیم؟ چون ممکن است تئورسین دیگری بر اساس آکسیومهایی دیگر، به طراحی یک مدل جدید بپردازد که از درون آن تعاریف دیگری حاصل می شود و در نهایت به توسعه دامنه کار می انجامد. در این صورت قوانین فیزیک مادی را می توان در این دستگاه جدید منحل دانست. اما آن چه مشترک بین دو دستگاه است این است که هیچ یک از آنها به حقیقت ماده دست نیافته اند بلکه هر دو به ارائه دو تعریف کاربردی مبادرت نموده اند. مثلاً می توان در ریاضیات، به وسیله «منطق انتزاعی» به طراحی یک دستگاه کمی پرداخت و سپس بر آن اساس، کشیدگی و امتداد را و با آوردن سلب و ایجاب، خط و نقطه را تعریف نمود و در نهایت، سطح را بر اساس همان خط و نقطه معرفی کرد و گفت: نمی توان از نقطه خارج از یک خط، بیش از یک خط موازی رسم کرد. این همان تعریف سطح است. در ادامه برای این خط می توان به تعریف انحناء و استقامت پرداخت و نام انحناء کامل را دایره و استقامت کامل را مربع گذاشت که تعیین نسبت بین این دو شکل، به راحتی امکان پذیر خواهد بود و ابا ارائه تعاریفی مشخص می توان احکام خاص را عرضه کرد به اینکه مثلاً مجموعه زوایای مربع همواره ۳۶۰ و اندازه هر زاویه، ۹۰ درجه است. حال کسی که ادعا می کند خط مستقیم هیچ گاه در خارج وجود ندارد چون بین نقطه ای که در خارج فرض شود یک امتداد و کشیدگی بسیط وجود نخواهد داشت و حتماً به صورت یک کشیدگی را ایجاد کرده اند. این کشیدگی مرکب - ولو به لحظه آن امتداد توسط یک دوربین باشد - حتماً از میدان جاذبه خواهد گذشت و به صورت منحنی ملاحظه می گردد. پس نه واقعاً خط مستقیم در خارج وجود دارد و نه قابلیت فرض برای آن در خارج وجود دارد. با این وصف در فیزیک اتمی و کیهانی، هرگز مجموعه زوایای یک مربع، ۳۶۰ درجه نخواهد شد چون چهار قسمت خط منحنی، یا کمتر از ۳۶۰ درجه می شود. هر چند آن چه قبلاً با دستگاه منطقی انتزاعی ملاحظه شد صحیح می نمود اما در یک دستگاه جدید باید خط بطلان بر آن کشید.

یا تا کنون سختی و سستی جسم را از آن جسم می دانستیم اما در فیزیک اتمی دیگر نمی توانیم چنین بگوییم و مجبوریم این اوصاف را به جایگاه جسم تعریف کنیم. یعنی باید ببینیم جسم در کجا قرار دارد تا بگوییم اوصاف آن چگونه است؟ این چیزی جز «نسبیت» نیست که در این علوم مطرح است.

۶/۱- دخالت تئوریهای در علوم و حاکمیت اختیار بر علوم، یکی از ادله جهتدار بودن علوم

حال نکته مهم اینجاست که حتماً تئوریه‌ها در معادلات دخالت دارند. اگر معادلات، کشف شدنی بودند دیگر ابطال آنها بی معنا بود ابطال پذیری معادله، آن را از منزلت کشف خارج می کند و به صورت تعریف کاربردی معرفی می نماید. که ما در بحث خود از آن به نام «تجربه کاربردی» یاد کردیم تا زمینه لازم برای مباحث آتی فراهم شود. اگر معادله، یک تعریف کاربردی، باشد طبیعی است باید همین تعریف، بر اساس نظام فلسفی و ایمان شکل بگیرد. این نکته ظریفی است که توجه به آن، ما را به این واقعیت رهنمون می سازد که دیگر نباید علم را به «کشف و صورت حاصل از شیء در نزد عقل» معنا کرد. چنان چه در مبحث قبل دیدیم حاکم بر شناخت سه امر «هستی، فیزیک و ریاضی» اختیار و آگاهی است کما اینکه بالاتر از این دعوی شدیم که «ولایت، تولی، تصرف» حاکم بر مجموعه «تکوینی، تاریخی، اجتماعی» است. اصولاً ما تا چه اندازه باید به قانون بها دهیم؟ قوانین «تکوینی، تاریخی و اجتماعی» در چه صورت ابزار هدایت انسانها خواهد بود؟ آیا پذیرفتنی است که قانون پرست باشیم یا آن را رها کنیم تا سر از هرج و مرج در آورد؟! چگونه می توان بین این دو امر، تعریفی ارائه داد که بر سبیل صواب باشد؟ انشاء الله پاسخ به این پرسشها را در مباحث آتی پی خواهیم گرفت.

بسمه تعالی

توضیح جدول جامعه

استراتژی امنیت ملی

جلسه ۶

فهرست

- ۱ - سطوح سه گانه « توسعه، کلان، خرد» بیانگر «تکامل، نسبتها و مصادیق» یک وصف ۸۷
- ۱/۱ - مقدمات کل جامعه - به عنوان یک «منتجه» - موضوع بهینه در سطح توسعه ۸۸
- ۱/۲ - روابط درونی «کلی» و «خرد»، موضوع بحث دو سطح «کلان» و «خرد» ۸۹
- ۲ - تغییر موضوع و روابط و ارتقای کارآیی، شاخصه سطح تولید ۹۱
- ۳ - ضرورت هماهنگی «انگیزه، اندیشه، عمل» به منظور رساند جامعه به سطح توسعه ۹۳
- ۳/۱ - توسعه «نظا ارزشی» جامعه، منوط به بکارگیری ابزار تبدیل عرفان فردی به «عرفان سازمانی» ۹۴
- ۳/۲ - ضرورت ارتقاء نبرد با دشمن در تمامی شئون، از یک جنگ گره دار به یک جنگ کلاسیک ۹۴
- ۴ - تعاریف مربوطه سطح «توسعه» ۹۶
- ۴/۱ - تعریف انتزاع توسعه، به «پایگاه جریان عدالت در تکامل نیازمندیهای اجتماعی» ۹۶
- ۴/۲ - تعریف ترکیبی توسعه، به «برابر آن با نظامهای هدایت توانمندی جامعه» ۹۶
- ۴/۳ - توسعه، «بنیان نظام ولایت جامعه و تکامل جهتگیری و صیانت اجتماعی» ۹۷
- ۵ - بلوغ روحی، جامعه متغیر اصلی در تکامل اجتماعی ۹۷
- ۵/۱ - رفتار «سازمانی» نه فردی و گروهی - شاخصه تکامل روحی جامعه ۹۹
- ۵/۲ - تغییر مبانی و روشها، زمینه ساز ایجاد تکامل اجتماعی ۱۰۰

- مقدمه ۲ رابطه زیر بخشهای ششگانه «مبنا» و «موضوع» رابطه موصوف و صف

طی مباحث گذشته به بررسی مبحث «مبنا در وحدت» پرداختیم که شامل سه وصف «تمایل، تفاهم و تعاون» بود. اینک طی مباحثی دیگر به بررسی مبحث «موضوع» می پردازیم که ابتدائاً ارائه یک تعریف جامع از آن ضروری می نماید:

در یک تعریف ساده، عناوین سه گانه مطروحه در مبنا به عنوان «وصف»، و عناوین مطروحه در موضوع به عنوان «موصوف» قلمداد می شوند. مثلاً زمانی که در مورد رنگها سخن می گوئیم و به دنبال موصوف یک رنگ مشخص - همچون رنگ سبز - هستیم برای آن که با مخاطب خود به تفاهم برسیم اشیای مختلفی را که دارای رنگهای سبز تیره، معمولی و روشن است بر می شمیریم. همچنین در مورد اوصاف اشیای در حال تغییر بدین صورت عمل می کنیم و نمونه هایی را که آن وصف در آنها به صورت ساده است و یا علت پیدایش و تغییر آن وصف و یا به حالت میانه می باشد معرفی می کنیم. بنابراین زمانی که ما سطوح سه گانه «توسعه، کلان و خرد» را مطرح می کنیم و در صدد بیان نسبت آنها با اوصاف سه گانه مبنا بر می آییم باید متوجه باشیم که این نسبت، بیانگر موصوفات آن اوصاف است. به تعبیر دیگر در این حال به بیان طبقات و سطوح مربوط به اوصاف مزبور می پردازیم.

۱- سطوح سه گانه «توسعه، کلان، خرد» بیانگر «تکامل، نسبتها و مصادیق» یک وصف

سطح «توسعه»، بیانگر «تکامل» یک وصف است و به این سؤال اساسی می پردازیم که جریان تکامل در آن وصف به چه صورت است؟ این سطح، علت تغییرات و پیدایش در وصف را نشان می دهد.

سطح «کلان»، بیانگر «نسبتهای کلی» جریان آن وصف است.

سطح «خرد» بیانگر «مصادیق عینی» ساده آن وصف است.

مثلاً در مقوله اقتصاد گاهی به ارائه گزارشهای کمی پرداخته و می گوئیم باید بررسی کنیم کارخانه های صنعتی کشور، به تولید چه محصولی مشغولند؟ دو نوع از این کارخانه ها کارخانه تولید کاغذ و مداد است که آمار مربوط به تناژ تولید آن را با یک بررسی می توان به دست آورد و سپس به تعیین نسبت میان ارز مواد خام، ارزش افزوده این دو محصول و هزینه های خرد آن پرداخت. هر چند مواد و محصولات مزبور به لحاظ

کمیت، پر حجم و به لحاظ نوع، تولید، پر ارزش هستند اما کما کان تحت عنوان «خرد» می گنجند. اگر کل اقلام خرد تولیدات یک کشور را در یک کشور گزارش کمی منعکس کنیم هرگز نمی توان چنین گزارشی را به وصف کلان متصف کنیم. اما زمانی که در محاسبه میزان محصولات، به تعیین سبد اقتصادی و نسبت بین سبدها و نمونه برداریها پردازیم عمل ما فراتر از یک محاسبه خرد خواهد بود. در این حال به بررسی نسبت نیروی کار بازار محصولات مصرفی و کالاهای سرمایه ای پرداخته و مشخص می کنیم کیفیت موازنه ارزی نسبت به شرایط موجود در جامعه - یعنی قدرت جریان تکامل نیاز اجتماعی به لحاظ اقتصادی و ارضای آن - چگونه است و ما باید چگونه عمل کنیم؟ به عبارت دیگر باید دید نسبت کل حجم برآیند تولید جامعه با حجم آن در صورت ملاحظه شرایط خارجی به چه صورت است؟ این امر غیر از بررسی تک تک واحدهای تولید است چون در اینجا به دنبال این هستیم که چه خطوطی باید پی گیری و چه خطوطی باید حذف شود؟ مناسب است برای تصحیح نسبت مزبور، به چه واحد تولیدی بیشتر بها داد و از کدام بازار یا واحد تولیدی بالنسبه قطع امید کرد؟

در اینجا یک ترکیب جدید در مقدمات و مشکلات ما به وجود می آید که دیگر نمی توان نام آن را بررسی محصولات مصرفی یا ابزار کارخانه ای و سرمایه ای و یا نیروی انسانی گذت بلکه همین بافت و ترکیب نسبتها، بیانگر منته قدرت اقتصادی است که در سایه آن می توان به تعیین وزن پول جامعه خود در مقابل وزن پول دیگر در نظام موازنه ارزی پرداخت. این محصول، محصول سیاستگذاری کلان و ملاحظه نسبتهای کلی ماست. یعنی اگر از محصولات مصرفی سخن می گوئیم دیگر محصول خاصی را مد نظر نداریم.

۱/۱ - مقدمات کل جامعه - به عنوان یک «منتجه» - موضوع بهینه در سطح توسعه

حال نیروی انسانی در بخشهایی همچون پتروشیمی، نظامی، خدمات بهداشتی و ... اعم از این که در قالبهای تولیدی، خدماتی، امنیتی و ... مشغول به کار باشند به صورت خرد و جداگانه ملاحظه نخواهد شد. چون قرار است نسبتهای کلی را مقایسه کرده و بافت قدرت اقتصادی خود را که نمی تواند از بافت قدرتهای سیاسی و فرهنگی جامعه جدا باشد مورد توجه قرار دهیم. در این صورت محصول کل جامعه و مقدمات کل آن به عنوان یک «منتجه»، موضوع بحث ما قرار گرفته و بهینه منته و برآیند در دستور کار واقع می شود

نکته مهم آن است که این نوع بهینه همواره در سطح «توسعه» ملاحظه می شود. لکه هر چند بررسی بافتهای قدرت، در سطح کلان مطرح بود اما بهینه برآیند در سطحی فراتر صورت می گیرد.

۱/۲- روابط درونی «کلی» و «خرد»، موضوع بحث دو سطح «کلان» و «خرد»

ما با یک واحد سر و کار داریم که تغییرات کل را در سطح توسعه مورد توجه قرار می دهد. بنابراین روابط درونی کلی، در سطح کلان و روابط خرد آن در تک تک اعضای مجموعه ملاحظه می شود.

مثلاً در زمان قدیم، عده ای از مردم از ضبط صوتهای لامپی که با نوارهای ریلی کار می کرد استفاده می نمودند. بزرگی این نوع ضبطها در حد یک چمدان معمولی بود. هر چند این نوع وسایل، از فایده بهره مندی اجتماعی برخوردار بود اما بزرگی حجم آن به افراد این امکان را نمی داد که آن را در جیب بغلی خو بگذارند و یا از آن به عنوان ابزار آموزشی، فرهنگی، سیاسی، امنیتی و اقتصادی در سطحی گسترده استفاده کنند. تجارت این نوع دستگاههای برای بازرگانان جامعه، مقرون به صرفه نبود چون مصرف آن در جامعه محدود بود و شامل جمع دانشجویی و دانش آموزی و ... نمی شد. پس از مدتی، نوع ضبط تزانزیستوری با حجمی کوچکتر به بازار آمد که استفاده از آن و حمل و نقل این نوع ضبط گسترش یافت و به تبع، رونق بازار اقتصادی و کارآمدی بیشتر فرهنگی و سیاسی را به دنبال آورد. پس از چندی، نوع پیشرفته الکترونیکی و سیلیسی آن نیز به بازار آمد و کارآمدی آنها و اقبال جامعه نسبت به این نوع ضبطها مضاعف شد چون سهولت حمل و نقل و بهره وری از آنها افزایش یافت. این امر زمینه ساز بهره وری بیشتر سیاسی، فرهنگی، اقتصادی از آن در جامعه شد.

اما ببینیم کار ضبط صوت چیست؟ ما با سخن گفتن، به ایجاد یک حرکت مکانیکی در هوا می پردازیم که این نواسانات بر روی دیافراگم میکروفون تأثیر گذاشته و سپس تقویت شده و در یک شدت جریان معین، به هد ضبط منتقل می گردد. اصولاً هر شیء خارجی که در یک جریان وارد شود به تناسب میزان شدت این جریان، عکس العمل آن نیز فزونی می یابد، مثل کارکرد یک پنکه، زمانی که پوشش آن را برداشته باشیم و یک شیء کوچک - همچون نخود - را در میان پره های آن رها کنیم حال هر چه سرعت گردش پره ها بیشتر باشد بازتاب برگشت این شیء نیز بیشتر خواهد بود و هر چه سرعت آن کمتر باشد میزان فشار پرتاب

آن شیء کمتر مؤثر خواهد بود. سیکل و جریان موجود در میزان حرکت الکتریسته ضبط نیز با ورود صوت و میزان شدت آن باید هماهنگ شود. در این حال شتاب این ورود در میزان شدت جریان الکتریکی ضرب می شود و سرعت عملکرد مغناطیسی هد ضبط و قوسی که در آنجا در مقابل نوار ایجاد می شود با میزان سرعت سیکل مزبور برابر شده و صدا روی نوار ضبط می شود. این ضبط باعث تأثیر شکل مولکولی اکسید آهن موجود روی نوار ضبط می گردد که هماهنگ با صدای وارد شده است.

هنگامی که نوار مزبور در مقابل هد قرار می گیرد و بجای میکروفون، از بلند گو استفاده می شود، آن تأثیر نوار در مرحله قبل، موجب پخش صدا خواهد شد و عملاً دو نوع کارکرد ضبط و پخش از این دستگاه صورت خواهد گرفت این سیکل، از خروج صورت از دهان یک سخنران آغاز می شود و به ضبط نوار و از آنجا به شنیدن صوت توسط گوش شنود ختم می گردد.

بهینه این عملیات که درون یک دستگاه صورت می گیرد با بررسی برآیند اجتماعی آن که مربوط به برون دستگاه است و نیز ملاحظه تک تک مهره های آن که در یک قالب خرد مطرح می شود متفاوت می باشد. وقتی سیر تکامل این دستگاه را از لامپ به ترانزیستویی و سپس مدارهای آی. بی و الکترونیکی ترسیم می کنیم و از برآیند اجتماعی سخن میگوییم، کاری به بخشهای مزبور نداریم. چون ما در حال بیان سهولتهای ایجاد شده از قبیل کوچک شدن و حمل آسانتر آن هستیم که کیفیت عملکرد آن را صد چندان کرده است. طبیعتاً این وضعیت، شرایط بهتری را برای داد و ستد و تجارت در فضای آموزشی، امنیتی و اقتصادی ایجاد می کند. تمامی اینها بیانگر بهینه کامل و کارآمدی است که در سطح توسعه مطرح می شود. اما زمانی که بهینه درونی دستگاه و نسبت بخشهای داخلی آن را مد نظر قرار می دهیم در واقع به سطح کلان توجه داریم از کیفیت انتقال جریان الکتریکی توسط لامپ یا ترانزیستور یا مدارهای آی. سی سخن می گوئیم. و بالاخره زمانی که به بررسی تک تک مهره های مزبور می پردازیم و مثلاً میزان ظرفیت و شدت جریان قطعه ای به نام هد را ملاحظه می کنیم در واقع وارد سطح خرد شده ایم. مثلاً در این حال از تناسب الکتروموتور با هد و یا از کیفیت دستگاه تقویت شدت جریان و نسبت آن با دیگر قطعات سخن می گوئیم.

۲- تغییر موضوع و روابط و ارتقای کارایی ، شاخصه سطح تولید

در یک سطح ما کاری به امور کلان مربوط به دستگاهی همچون ضبط صوت در اجتماع نداریم و از بهینه کارآمدی و برآیند بحث می کنیم تا سطح بررسی را به سطح توسعه ، تکامل و گسترش این ابزار ارتقا داده باشیم. گاهی اصلاً در مرحله تکامل، این ابزار کاملاً عوض می شود و ابزارهای جدید با کارآمدی افزونتر جای آن را می گیرد. در این حال موضوع دیگری جای موضوع قبلی - یعنی ضبط صوت - را می گیرد مثلاً اگر ما بتوانیم توسط کامپیوتر ، علائم نگارشی را به صوتی یا بالعکس تبدیل کنیم کارآمدی بهتر را ارائه دهیم اصولاً مجالی برای عرض اندام دستگاهی به نام ضبط صوت نخواهد بود. پس در سطح توسعه حتی حفظ موضوع قبلی نیز مطرح نیست بلکه توجه اصلی، معطوف به کارآمدی برتر و گسترش بیشتر در جریان تکامل اجتماعی است که موضوع اصلی بحث خواهد بود . زمانی ضبط یا پخش صدا توسط گرامافون صورت می گرفت و زمانی دیگر توسط ضبط صوت و در حال حاضر توسط کامپیوتر و دیسکت کامپوتری که حجم بسیار بیشتری از اطلاعات را که قابل قیاس با نوار ضبط نیست در خود جای می دهد، صورت می گیرد. ابزار جدید، از قدرت حضور بیشتری در شبکه اطلاعات و تبادل آنها برخوردار است. بنابراین صحیح است که بگوییم در این زمان، قدرت «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» برتر ایجاب می کند تدریجاً ضبط صوت از صحنه بهره وری اجتماعی حذف شود و عملاً مباحث کلان و خرد مربوط به آن نیز رها شود.

پس در مقام طرح بحث توسعه، از تبدیل روابط، موضوعات و کارآمدی - یعنی تغییر منتهجه ، پیدایش سؤالات جدید و افق نوینی - سخن می گوئیم که قبلاً قابلیت طرح نداشت. چون ما برای ایجاد تفاهم، از ذهن و زبان بهره می جوئیم که علائم گفتاری و نوشتاری هستند. اگر این علائم موجود نبود و حافظه فردی و اطلاعات موجود در آن وجود داشته اما حافظه اجتماعی در کار نباشد زمانی که قلم و علائم نگارش به وجود بیاید انسان می تواند آنچه را که به مخزن ذهن خود می سپارد و در موقع تداعی و اراده کردن، آنها را از آن آرشیو خارج می کند با استفاده از همان قلم و علائم نگارشی بنویسد و به جایی منتقل کند تا با دیدن آنها مطالب را تداعی نماید و هم با یادگیری این زبان توسط دیگران، آنها را نیز از این نعمت برخوردار سازد در این صورت حافظه صرفاً یک حافظه فردی نخواهد بود. کتابخانه چیزی جز حافظه اجتماعی نیست.

قدرت تحرک و ایجاد تناسب و هوشمندی حافظه اجتماعی به گونه ای است که باز به افراد باز می گردد . یعنی کسی می تواند ده کتاب بخواند؛ آنها را فیش برداری کند؛ به تجزیه و طبقه بندی فیشها پردازد و به گمانه زنی استدلالات اقدام کند. چنین کارهایی را باید تک تک محققین انجام دهند در حالی که ضبط صوت بدون آن که ضرورتی برای نوشتن در کار باشد به ضبط صدا می پردازد و با تبدیل علائم صوتی به مغناطیسی بر روی یک نوار، آنها را برای ما بایگانی می کند. اما دیسکت کامپیوتری زمانی که به آن یک مدل کارا داده شود قدرت دیگری پیدا کرده ، می تواند به تنظیم نظامات جدید و متنوع، از اطلاعات داده شد پردازد و بستر گمانه زنی یک محقق را ارتقاء دهد و عملاً به هوش فردی یاری رساند . این نوع مساعدت در زمان کتاب خوانی وجود نداشت چون هر مؤلفی به یک سبک خاص، به تألیف کتاب و تنظیم مطالب و فصول آن می پردازد. حال اگر قرار باشد این اطلاعات را با سبک دیگری کنار هم بگذاریم چیزی جز این نیست که آن را به عنوان کار تک تک محققین تعریف می کنیم.

آرایشها و پردازشها جدید، ایجاد بسترهای گمانه زنی و قاعده مندی و هوشمندیهای اجتماعی که غیر از قاعده مندی حافظه اجتماعی است امر دیگری است که اگر از یک منطق قوی تفاهم و استدلال بهره جوییم می توانیم با استفاده از این منطق در این گستره و افق جدید ، حضور فعالتری داشته باشیم. این مهم، زمانی قابل تحقق است که قدرت برنامه ریزی و پردازش متناسب با اهداف خود وجود داشته باشد. در این صورت می توان برای هماهنگ سازی پژوهشها از یک مدیریت کلان بهره مند شد. محققان نیز می توانند در پیوستگی شایسته تری، با یکدیگر به تبادل اطلاعات - آن هم حین تولید و نه پس از آن - پردازند. تبادل اطلاعات حین تولید زمانی صورت می گیرد ولی هر محقق در مقام گمانه زنی می تواند در همان لحظه، گمانه خود را در شبکه اطلاعات وارده کرده و آن را به زبانی محقق دیگری ترجمه کند مادامی که رشته کاری او با آن محقق تفاوت داشته باشد تا بدین وسیله بتواند آن را در یک دستگاه متناظر وارد کند. البته فعلاً ضرورتی برای ورود در پیچیدگی این بحث وجود ندارد اما این نکته را اضافه می کنیم که اگر فیزیک اتمی با علمی تجربی یا انسانی پیوستگی دارد چگونه یک محقق باید از آنها ارتباط بر قرار کند؟ اکنون به

پاسخ این سؤال نمی پردازیم و صرفاً به ترسیم سیمای کلی آن مبادرت می کنیم به اینکه کارهایی که در دوره تبادل اطلاعات کامپیوتری صورت می گیرد حتماً از دامنه و گسترده بیشتری نسبت به همکاریهای اجتماعی که در دوره کتابخوانی انجام می شود برخوردار است.

۳- ضرورت هماهنگی «انگیزه ، اندیشه، عمل» به منظور رساند جامعه به سطح توسعه

بیان مثالهای گوناگونی که اخیراً گذشت نباید ما را از این نکته غافل کند که اوصاف اجتماعی قبلاً به «گرایش، بینش و دانش» تعریف کردند و آن چه در این بحث مورد نظر قرار گرفت ملاحظه سطوح آن موضوع بود تا ببینیم هر یک از سطوح سه گانه « توسعه، کلان و خرد» چه تفاوتهایی با یکدیگر دارند؟ اگر قرار باشد جواب این سؤال را با توجه به مباحث گذشته ارائه دهیم می گوئیم: اگر بخواهیم نظامات انگیزشی وحدت اجتماعی، توسعه پیدا کند باید یقین کنیم که نباید محبت هر محبّ اهل بیت علیه السلام صرفاً به گریه کردن و یا مسرور شدن ختم شود بلکه باید این محبت در سایر رفتار او نیز حضور پیدا کند. این محبت نباید تنها در رفتار فردی او خلاصه شود بلکه باید در رفتار اجتماعی او نیز حاضر باشد؛ اما این حضور حتی در رفتار اجتماعی خرد او نیز نباید محصور بماند بلکه باید بتواند با «ولایت، تولی و تصرف» خود آن را به ظهور برساند. پس توسعه محبت زمانی صورت می گیرد که تمامی اعمال او «ورداً واحداً» باشد. او نمی تواند قسمتی از اعمال را خدایی و قسمتی دیگر را همسو با تکنولوژی موجود معنا کند چون تعدد شخصیت ، دال بر توسعه نیافتگی است. چنین تعددی بیانگر این است که او با دو پای محبت حرکت می کند. او هیچگاه بدون «انگیزه» نمی توان عمل کند. وی پاره ای از اعمال خود را به انگیزه الهی منسوب کرده و پاره ای دیگر را بریده از آن ، تفسیر عینی نموده است. اگر کسی بگوید من زمانی که در دعای کمیل و زیارات روزه ها و نمازهای خود بسر برده و یا به ترک رذائل می پردازم ر واقع درحال تأمین آخرت خود هستم چون جلب اخلاق حمیده و ترک اخلاق رذیله ، مربوط به فرد و آخرت است سخن تمامی نگفته است. او زمانی که درآرایش توانمندی اجتماعی بسر می برد و در صدد طراحای چارت سازمان و کارشناسی یک سازمان ضرورتی نمی بیند که از آن اخلاقها در این زمینه ها استفاده کند. او هر چند می پذیرد که براین روشها، پیشفرضهائی حاکم است و «هستی شناسی، فیزیک و ریاضیا» مادی را بعنوان علوم پایه موجود و

شناخت «حیات و زیست و انسان و جامعه» را بعنوان علوم انسانی موجود و ربط بین این دو نوع علوم تجربی موجود می شناسد اما نمی تواند قبول کند که شخصیت مذهبی خود را در این نوع روشها و اطلاعات نیز دخالت دهد لذا آنها را عملاً درعرضه مجزاً از یکدیگر می تواند. چون چنین شخصیتی را عاجز از ارائه قدرت تصمیم گری عینی می داند و بر عکس، آن معادلات را در ارائه چنین قدرتی توانا می بیند. اگر یک انسان، دو شخصیتی شود وقتی وارد تصمیم گیریها و خدمات اجتماعی شده و از نظر منطقی نیز بریده باشد هر چند از نظر عاطفی، خواهان خدمت رسانی بر اساس مبانی مذهب می باشد اما عملاً چنین قدرتی را درخود احساس نخواهد کرد. قلب او بدنبال حق جوئی است اما دستش تحت فرمان مغرش بوده و به محاسبه و بکارگیری معادلات مادی کنونی مجبور است. او دست خود را از معادلات الهی کوتاه می بیند لذا مجبور است ابزار انگیزش سازمان خود را با ابزاری هماهنگ سازد که نسبت به اخلاق حمیده او سر ناسازگاری دارند.

۳/۱ - توسعه «نظا ارزشی» جامعه، منوط به بکارگیری ابزار تبدیل عرفان فردی به «عرفان سازمانی»

در این جا صحیح است بگوئیم نظام ارزشی جامعه ما توسعه نیافته است و علمای اخلاق و عرفان نتوانسته عرفان «فردی» را به عرفان «سازمانی» گسترش دهند. البته می توان ریشه این معضل را در عم تسلط ایشان بر حکومت اجتماعی بازگرداند و گفت: منطق و روشی را که ایشان برای ارائه تحلیل خود بکار می بردند یک منطق ملاحظه نظام، مجموعه نسبت نبوده است لذا هیچ گاه نیم توانستند به طراحلی اخلاق سازمانی و نفس سازمانی برای شیاع اخلاق حمیده در جامعه مبادرت کنند تا تصمیم گیریها را منشأ پرورش اخلاق مزبور قرار دهند. طبعاً فقدان چنین روشی، ما را در فضای اضطرار عملی وارد کرده است که همگان را مجبور می سازد از تکنولوژی مادی برای تنظیم سازمان استفاده کنند. هر چند استفاده از این ابزار در درمان اضطراب جاز است اما باید پژوهشگرانی به تأمل پیرامون تأسیس روشها و ابزار متناسب با مبانی الهی در جامعه پردازند و الا نمی توانند سازمان خود را در هویت تنظیم روابطش تکامل دهند و آن را درجهت اهداف خود بهینه سازی کنند.

۳/۲ - ضرورت ارتقاء نبرد با دشمن در تمامی شئون، از یک جنگ گره دار به یک جنگ کلاسیک

بنابراین بیان مثالهای مربوط به ابزار عینی بمنظور تقریب ذهن مخاطبان به امر «توسعه، کلان و خرد» صورت گرفت لذا نباید توهم شود موضوع بحث ما بخش سوم «مبنا» - یعنی بحث دانش اجتماعی - است چون هر یک از سه وصف «گرایش، بینش و دانش» دارای سه سطح «توسعه، کلان و خرد» هستند. ک چنانچه گذشت سطح توسعه، سطحی است که موضوعات ارزشی بتواند در افق جدید، حضور گسترده تری در موضوعات جدید تری پیدا کند. قبلاً موضوعات ارزشی بگونه ای فردی بود که اخلاق حمیده را در همان ابعاد ضیق معنا می کرد. ترویج این نوع اخلاق برای زمانی که حفظ مذهب در یک دوران تاریخی بصورت یک جنگ گرده دار و در قالب هسته های کوچک پارتیزانی بود ضروری می نمود. تفاوت جنگ گرده دار با کلاسیک این است که در جنگهای امروزی، واحدهای نظامی می توانند در یک قالب متمرکز و گسترده بصورت هماهنگ و در شکل لشکرهای متعدد میلیونی از یک نقشه انجام دهد و بنابر یکی از مبانی، هر جنگجوی میدان رزم توسط ۸ نفر پشتیبان می شود. اما در جنگ گرده دار از چنین مدلی پیروی نمی شود.

در دورانی که ارزشها و آرمانهای ما در محدودیتهای زیاد تاریخی بود و جامعه به بلوغ کامل نرسیده بود هر عالم شیعی بصورت فردی به انجام وظایف خود مشغول بود قطعاً استفاده از طرح کلاسیک برای حفظ و ترویج شیعه ممکن نبود و اصولاً چنان طری موضوعیت نداشت. اما زمانی که به حول و قوه الهی، بلوغ لازم اجتماعی نصیب جامعه شد و عصبیت های قومی رنگ باخت^۴ چرا باید کما کان از شیوه های جنگ گرده دار در عرصه فرهنگ جامعه بهره می جوییم؟! در این حال طبعاً می توان بلکه باید با جناح مقابل بر اساس یک طرح کلاسیک وارد نبرد شد چون تکامل اخلاقی جامعه به جایی رسیده است که می تواند پشت سر یک پرچمدار عادل و در مقابل پرچمدار کفر صف آرائی کند.

^۴ - یکی از وقایعی که بسیار دردناک است قضیه مربوط به توابعین کوفه می باشد که پس از واقعه عاشورا از کرده خود بسیار پشیمان شدند. یکی از سران برای قوم خود سخنرانی کرد و از فضائل و کرامات نفسانی حضرت ابا عبد الله علیه السلام و رذایل یزید یاد کرد و از آنها درخواست تشکیل نظامی با سپاه شام را نمود. اما پس از این سخنان، یکی از مخاطبان خود را مقابل می بیند که می گوید: ما از قوم تو و تابع توئیم. اگر بگویی حسین علیه السلام خوب است و باید تابع او بود چنین کنیم و اگر یزید را به خوبی معرفی می کنی با چنین خواهیم کرد! این واقعه می رساند که امثال او اصولاً از درک معنای خوبی بدی عاجز بودند و این معنا را به پسند رئیس قوم خود باز می گرداندند. اما بحمد الله الآن وضع بگونه ای است که مردم وقتی برای برپائی اسلام به تبعیت از روحانیت قیام می کنند کاری ندارند که کدامیک از بستگان خود، طرفدار یا مخالفند. چه بسیارند شهدای عزیز ما که دارای بستگان نزدیک ضد انقلاب بودند اما آنها این حصارها از روی بصیرت شکستند.

در دستگاه گذشته، نظام ارزشی و تحلیل روانی و استدلالات و استنباطات دستوری و حقوقی بگونه ای بود که اصولاً نیاز اجتماعی را جدای از اخلاق تنظیم سازمان، تعریف می کردند. آنها نمی دانستند که سازمان بر چه پایه ای باید شکل بگیرد و توزیع قدرت به چه صورت نظام یابد و پیدایش «تصمیم، تخصیص و گردش عملیات» به چه صورت باشد تا زمینه ساز ترویج اخلاق حمیده در جامعه شود؟ اصولاً یک سازمان الهی ایجاد کنند شرایط بهینه تر شدن اخلاق الهی عالم است. چنین امری در سازمان الهی ایجاد کننده شرایط بهینه تر شدن اخلاق الهی عالم است. چنین امری در زمان سابق اصلاً موضوعیت نداشت. آیا معنا داشت که توقع داشته باشیم سازمان ارتش زمان شاه با نظرات و جریان سیاستهای ولی فقیه هماهنگ باشد؟! آن زمان آن سازمان، استکباری بود و اگر یک منبری و موعظه گر را نیز در آن سازمان بکار گمارده بودند و او به صرفاً اجازه نشر بعضی مواعظ را می دادند نه آن که او مجاز باشد کل هویت سازمان را به زیر سؤال ببرد تا بخواهد آن را الهی کند.

بنابراین آنچه در این بحث گذشت بیان سطوح سه گانه موضوع بود که سطح اول را سطح توسعه نامیدیم. در اینجا کل، و در سطح کلان، روابط درونی آن و بالاخره در سطح خرد، تک مهره های آن بهینه می شود.

۴- تعاریف مربوط به سطح «توسعه»

۴/۱- تعریف انتزاع توسعه، به «پایگاه جریان عدالت در تکامل نیازمندیهای اجتماعی»
اصولاً برای جریان عدالت در تکامل، یک سلسله نیامندیهای اجتماعی فرض شده است اما زمانی جریان تکامل، جهت الهی را می پیماید که بتوان شاهد جریان عدالت در تکامل بود. احساس نیازمندی و ارضائی که از سوی جامعه صورت می گیرد. این سؤال مهم را در اذهان بوجود می آورد که آنها نسبت به چه امری در جریان تکامل نیازمندند؟ باعتقاد ما این نیاز، به حضور عدالت در تکامل است. حال «همبستگی، تفاهم و تعاون» در این عدالت چگونه می تواند در تکامل نیازمندیهای اجتماعی نقش داشته باشد؟

۴/۲- تعریف ترکیبی توسعه، به «برابر آن با نظامهای هدایت توانمندی جامعه»
آنچه در مورد تعریف توسعه به پایگاه جریان عدالت در تکامل نیازمندیهای اجتماعی گذشت عنوان انتزاعی و تجریدی آن بود. اما توسعه، دارای یک عنوان ترکیبی و نظامند است که در آن، توسعه را «برابر با نظامهای

هدایت توانمندی جامعه» می دانیم. اگر تکامل نیاز بصورت نیاز به همبستگی ، حضور در آرمان و نیاز الهی تبلور یابد بگونه ای که همبستگی، وابستگی ، وحدت ، بینش و تکامل الهی ارتقاء پیدا کند و تعاون عینی در مقیاس توسعه گسترش یابد حتماً توان جامعه نیز بیشتر می شود که برابر با «توسعه ، ساختار، کارآئی» است. البته عنوان توسعه در اینجا چیزی جز «نظام اصطلاحات» ما نیست که دارای سه صفت زمانی، مکانی و کارآئی است.

۴/۳- توسعه ، «بنیان نظام ولایت جامعه و تکامل جهتگیری و صیانت اجتماعی»

در این سطح از بحث ، مجالی برای تبیین بخش درونی آن که برآیند هماهنگی رابطه بین تمایلات ، تفاهم و تعاون است باقی نمی ماند و تنها این نکته را متذکر می شویم که توسعه، «بنیان نظام ولایت جامعه و تکامل جهتگیری و صیانت اجتماعی» می باشد. توضیح این مطلب منوط به تشریح بعضی از مفردات تعریف فوق است:

«صیانت اجتماعی» بمعنای به حداقل رساندن آسیب پذیری جامعه است. اگرما در ظرفیت قدرت از برترین قدرت نسبی برخوردار شدیم به همان اندازه هم مصونیت پیدا می کنیم. اگر انرژی ، کارآمدی و شبکه جریان انرژی، تضعیف شود ما مصون نخواهیم بود بلکه صرفاً بصورت یک ارگانیزم و اندام آسیب پذیر در خواهیم آمد. جامعه بمثابه یک اندام است که اگر توانمند بوده و جریان توانائی در شبکه اعصابش بصورت روان باشد و از جرأت روحی، سرعت ذهنی، هوشمندی و قدرت عملی فزاینده برخوردار باشد حتماً نسبت به ارگانیزم مقابلش پیروز خواهد بود. اما اگر این جامعه در یک جامعه در یک میدان نبرد، از ضعف مزاج و کمبود توان روحی رنج ببرد و دارای بنیه کامل روحی ، ذهنی و عملی نباشد حتماً طرف غالب نخواهد بود. بنابراین موضوعی را که ما در سطح توسعه مورد بحث قرار میدهیم با چنین شاخصه هائی همراه است.

۵- بلوغ روحی، جامعه متغیر اصلی در تکامل اجتماعی

حسن ختام کلام پاسخ گوئی به این سؤال قرار می دهیم که آیا توسعه جامعه، با گذشت زمان صورت می گیرد یا مؤلفه های دیگری غیر از این امر، در رسیدن جامعه به بلوغ دخیل است؟

چنانچه گذشت یکی از زیر بخشهای مورد بحث در نظام انگیزش، «ولایت، تولی، تصرف» است که در سه شکل «تکوینی، تاریخی و اجتماعی» تبلور می یابد. مهم آن است که ما زمان را برابر با تأثیر متقابل ماده نمی دانیم بلکه آن را تحت ولایت الهی در شکل تکوینی، معنا می کنیم. سپس به تکامل تاریخی می رسیم که دارای اولیاء تاریخی است؛ یعنی فلسفه تاریخی ما صرفاً به قانونمندی صرف که چیزی جز قانونمندی ماده در جریان تکامل است اکتفاء نمی کند. لذا چنان کسی، هم ولی تکوینی ماست و هم ولی تاریخی ما. بله در این امر حتماً حضور انسانها دخیل است لذا از آن امر به ولایت اجتماعی یاد کردیم. ولایت تاریخی از ابتداء تا انتهای تاریخ وجود دارد و هیچگاه قطع نمی شود؛ چه این که ولایت نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بوسیله ادیان و انبیاء علیه السلام گذشته اعمال می شده است لذا حضور ایشان یک حضور فعال به عنوان یک اکسیر حیاتبخش مطرح بوده است. اینک نیز رئیس امم تحت فرمانروائی نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم حضور دارند.

اما در ولایت اجتماعی چنین نیست که انسان اختیار نداشته باشد. هر انسانی، اختیار نسبت به تولی به ولایت جور یا ولایت نور را داراست. جریان تاریخ بگونه ای است که توسط ولی تاریخی، انسانهای متولی به ولایت طاغوت را مغبون خواهد ساخت. آن ولی تاریخی نیز از طریق اولیاء نور به ولایت می پردازد. لذا به نفع تاریخ است که فلان قوم نابود شود. (فاعتبروا یا اولی الابصار) این اعتبار بلحاظ تکوینی و تاریخی جریان پیدا می کند.

گاهی علت تکامل را صرفاً در دستگامخ مادی ملاحظه کرده و می گوئیم: ابزار و نظائر آن که رافع نیازهای مادی و وسیله توسعه نیاز و ارضاء هستند حاکم خواهند شد. و گاهی از وجود خداوند بعنوا خالق هستی سخن می گوئیم که دارای خلفائی است. این خلفاء هم متناسب با تکامل ولایت و تولی، رسالت پیدا می کنند. سپس از ولایت اجتماعی بحث می کنیم که این ولایت متناسب با جریان رشد آنها و پس از بلوغ تولی بصورت «الهی» ایجاد می شود.

اصولاً تولی اجتماعی به چه صورت پیدا می شود؟ اگر افراد با میل خود، تولی به نور پیدا نکردند با شکست ولات جور چنین خواهند شد چون سکه کفر دارای دو طرف است: «شهوات» و امیالی که بشر را بسوی خود جلب می کنند و «استثثار» - و نه ایثار - که تلخی محرومیت و ظلم را به ارمغان می آورد. پس از یک طرف پای شهوت در میان است که تولی مادی را طلب می کند اما در طرف دیگر، استکبار نسبت به خداوند متعال است که قطعاً نسبت به بندگان او هم کبر می ورزد و از این طریق، تلخی جور و محرومیت را در کام بشر می ریزد. در این حال انسان می فهمد که او به تازیه ای تعلیم پیدا کرده است که باید از طریق رشد پیدا کند. اما این فهم، دیگر یک فهم اجتماعی است و نه فردی. او می فهمد که مار خوش خط و خال شهوات اجتماعی، دارای سم دردناک تحقیر و تحریص اجتماعی است لذا این بار با بصیرتی جدید به ولات عدل و اولیاء نور وری می کند.

۵/۱- رفتار «سازمانی» نه فردی و گروهی - شاخصه تکامل روحی جامعه

بنابراین ما ابتدائاً «تکامل روحی» را اصل در تکامل می دانیم اما چنان تکاملی هم چنین نیست که از اول به بلوغ الهی برسد. بله صورت «فردی» این تکامل از همان اول قابل تحقق بوده و می تواند به بلوغ الهی خود برسد. یعنی افراد ممکن است گرایش به حق پیدا کنند و حوزه کوچکی در کنار اولیاء الهی برای خود ایجاد کنند و در یک جنگ گرده دار و پارتیزانی به وظائف خود در عرصه تحقیق و تبلیغ و آموزش بپردازند. هر چند این نوع فعالیتها بعضی از سطوح اجتماعی را هم تحت تأثیر قرار می دهد و حتی با استکبار و کفر نیز درگیری پیدا می کنند اما گسترده نظر آنها صرفاً در این حد است که ما باید در یک نظام و روابط اسلامی زندگی کرده و رفتار اجتماعی الهی را در جامعه پیاد کنیم تا بدین وسیله حکومت شیعی حاکم شود گرچه نظام حاکمیت بصورت غیر شیعی و در یک قالب قومی اداره گردد! برای ایشان دیگر تفاوتی ندارد که دودمان صفویه بر سر کار باشد یا قاجاریه یا پهلوی. غایت همت ایشان این است که مثلاً اهل تصوف بر سر کار نباشند اما این سطح در قالب یک رفتار اجتماعی، قابل تعریف است و نه یک رفتار «سازمانی» آنها درک نمی کنند که اصولاً معنا ندارد روابط توزیع قدرت به یک دودمان تعریف شود چون بنا نیست روابط قومی، بشر را سازماندهی کند. دایره استدیشان دید آنها را محدود به وجود رفتار شیعی در جامعه کرده است اما بلحاظ

اصل تدبیر و سازماندهی و مدیریت، برای خود حد و مرزی نمی شناسد. شاهان سابق نیز به بعضی از علمای بزرگ نامه می نوشتند و آنها را به تدریس و قضاوت فرا می خواندند اما هیچگاه از تدبیر کشور و طراحی قواعد آن توسط ایشان بر زبان نمی آورند. آنها از ایشان نمی خواستند که پیرامون موازنه و تولید و بکارگیری قدر- تأمل کنند.

۵/۲- تغییر مبانی و روشها، زمینه ساز ایجاد تکامل اجتماعی

اینک بحمد الله رفتار اجتماعی بگونه ای بلوغ پیدا کرده است که رفتار فردی شیعی در زمان تقیه هم می تواند به صورت رفتار گروهی شیعی نمود پیدا کند اما متأسفانه خلأ ابزار و روشها به ما این امکان را نمی دهد که به سازماندهی رفتار سازمانی بپردازیم. در زمان مشروطه نیز هر چند قانونگذاری را به وجود شرع مقدس مشروط کرده بودند اما مردم هنوز به بلوغ لازم اجتماعی نرسیده بودند لذا در مجلس آنزمان وقتی سخن از نظام توزیع «قدرت، اطلاع، ثروت» گفته می شود پای تجارب کشورهای خارجی و سفارتهای آنها در ایران بمیان می آید. آنها حتی قادر نیستند یک تحلیل علمی نسبت به نظام توزیع کشورهای دیگر ارائه دهند لذا به نمونه برداری از تکنولوژیهای آنها می پردازند. مسلماً این غیر از آن است که خودمان به طراحی تکنولوژی متناسب با ارزشهای مورد پذیرش جامعه اقدام کنیم و از پیش فرضها و نظام اولویتهای خود برای رفع معضلات جامعه بهره جوئیم. البته بصورت صوری در برهه هائی از تاریخ، هدایت قانونگذاری بدست مذهب افتاده است اما درگیری با عناصر - و نه مبانی - در آن اصل شده است. وقتی درگیری با عنصر اصل شود آنگاه صحیح است که از تهاجم فرهنگی سخن بگوئیم. این که مردم چگونه به بلوغ می رسند و شرائط اجتماعی چگونه توسعه پیدا می کند و آیا عوامل درونی، بیرونی و یا نسبت بین این دو عامل در آن دخیل است یا خیر، همگی از سؤالاتی است که باید در جای خود مورد دقت بیشتری قرار گیرد. اما تنها بر این نکته تأکید می کنیم که متغیر اصلی در این تحول اجتماعی، بلوغ و تکامل روحی جامعه است. یعنی برای ارتقاء هوشمندی اجتماعی هر چند عوامل «روحی، ذهنی و عینی» دخالت تام دارند و عوامل عینی نیز از سهم تأثیر تبعی برخوردارند اما متغیر اصلی را عواملی روحی تشکیل می دهد.

بسمه تعالی

توضیح جدول جامعه

استراتژی امنیت ملی

۲۹۶۴

جلسه ۷

- توصیف اجمالی جدول طبقه بندی موضوعات جامعه

شامل ترین طبقه بندی حاکم بر جدول:

- اوصاف زمانی است که در اینجا به عنوان «مبنا» ذکر شده است.

- اوصاف مکانی است که در این جدول بیان کننده طبقات یا سطوح ساختاری «موضوع» است.

- اوصاف کارآیی که مبین نسبت بین زمان و مکان بوده و در این جدول به عنوان «مقیاس» (مقیاس و کارآیی) ذکر گردیده است.

«مبنا» همان جوهره تکاملی جامعه است که سه بعد «تمایلات»، «تفاهم» و «تعاون» روی هم آن را تشکیل می دهند. یعنی در ابتدا وجود تمایلات مشترک و وحدت یافتن آن اساس تشکیل جامعه است و در مرتبه بعد همین سطح از تمایلات بایستی به تفاهم رسیده و در نهایت به تعاون و همکاری تبدیل شود تا مبنا یا هسته اولیه تکامل جامعه شکل گیرد.

«موضوع» نیز ساختار و یا اوصاف مکانی است که در سه سطح توسعه، کلان و خرد قابل بررسی است. موضوعات در سطح توسعه موضوعاتی است که تکامل جامعه را نتیجه می دهد موضوعات کلان نسبت بین دسته بندی های کلی در جامعه و موضوعات خرد عبارت از مصادیق و موضوعات خارجی است.

«مقیاس» اوصاف کارآیی که مبین بین زمان و مکان بوده و در این جدول به عنوان مقیاس (مقیاس تأثیر کارآیی) ذکر گردیده است دارای سه سطح «جهانی»، «بین المللی» و «ملی» است. حضور در سطح جهانی

به منزله حضور در توسعه ظرفیت نهم جهانی است و ملّتی که توانست در این سطح حضور داشته باشد نسبت به سایر ملل رهبری و حاکمیت تاریخی یافته است. در سطح دوم یا سطح بین الملل یک ملت باید بتواند در نحوه ارتباط خود با سایر ملّتها حضور داشته و در موازنه جهانی سهیم باشد. سطح سوم یا سطح ملی حضور یک ملت در تنظیم جهت گیری و ساختار درونی خود بدون ملاحظه روابط بین المللی و جهانی است.

- بررسی تقسیمات داخلی جدول

چنانکه بیان شد «مبنا» یا «جوهره تکامل جامعه» دارای ۳ زیر بخش «تمایلات»، «تفاهم» و «تعاون» اجتماعی است که هر سه روی هم «مبنا» یا «اوصاف جامعه» اند. زیر بنای تمایلات «گرایش» و زیر بنای تفاهم «بینش» و زیر بنای تعاون نیز «دانش» است که در جدول مشخص شده است.

- گرایش اجتماعی

گرایش اجتماعی «پایگاه تکامل همبستگی تمایلات اجتماعی» است، این عنوان هر چند یک عنوان انتزاعی است لذا بایستی در ارتباط با سایر عناوین قرار گرفته و نظام مند شود و در آخر عنوانی مرکب را تحویل بدهد.

پایگاه تکامل اجتماعی برابر با نظام های انگیزشی جامعه (اعم از ارزشی، دستوری و حقوقی) عنوان منتهی یک نظام است. روابط درونی آن نظام برآیند وجود رابطه بین ولایت، تولی و تصرف در سه سطح تکوینی، تاریخی و اجتماعی می باشد.

نظام های انگیزشی جامعه و برآیند وجود رابطه بین امور روی هم بنیان نظام اخلاق جامعه و تکامل وجدان و همدلی اجتماعی را ترسیم خواهند نمود.

نظام های انگیزشی دارای سه سطح است در یک سطح «ارزش ها» یا شایستگی می شود و در سطح سوم «حقوق اجتماعی» بر پایه آن «بایدها» «نبایدها» تعریف می شود. نظام حقوقی حاکم بر جامعه به وسیله بعث و زجرهایی که می نماید می تواند فضای خاصی را برای به وجود آمدن حساسیت های خاص ایجاد کند.

پیدایش این حساسیت ها سبب پرورش انگیزه خاصی است که در پیدایش بینش اجتماعی نقش زمینه را بر عهده دارد.

«ارزش» - «دستور» و «حقوق» همواره پایگاه همبستگی اجتماعی در عموم جوامع است یعنی تحقیر و تجلیل یا بعث و زجر در هر جامعه ایجاد یک فضای پرورشی خاص نموده که این فضای پرورشی با توجه به ظرفیت آن، اساس پیوند و همبستگی و اتحاد در جوامع مختلف می باشد لذا در هر جامعه، اموری به عنوان ارزش پذیرفته شده است و با تکیه بر آن ارزشهاست که «دستور» جریان می یابد و در مرحله بعد آن دستورات قاعده مند و دارای ضابطه شده و انضباط عملی یعنی «حقوق» بر آن پایه شکل می گیرد. البته ناگفته نماند که بعضی از ارزشها بدلیل عدم ظرفیت و توانائی قابلیت تبدیل شدن به قاعده منطقی را نداشته و در مرحله «دستور» و «حقوق» در جامعه جاری نمی شود در چنین صورت بطور طبیعی این جامعه در قواعد «حقوقی» و «دستوری» از جامعه ای پیروی می کند که توانسته است ارزشهای خود را قاعده مند نموده و تا مرتبه انضباط عملی جریان یافته است.

با توجه به مطالب فوق الذکر «گرایش» - «بینش» - «دانش» بایستی به عنوان محور جدول طبقه بندی موضوعات و در جایگاه اوصاف زمانی یا «مبنا» مطرح شود هر چند که این سه وصف در مرتبه بعد درسه وصف ساختار موضوع ضرب شده و «گرایش توسعه» - «گرایش کلان» - «گرایش فرد» - «بینش توسعه» - «بینش کلان» - «بینش خرد» و دانش توسعه - «دانش کلان» - «دانش خرد» را تحویل می دهد.

۹/۲ - بینش اجتماعی

همواره «موضع گیری» اساس پیدایش «بینش» است یعنی انگیزه، ایمان، اعتقاد می یابد. هر چند که خود در توسعه و تکامل به وسیله «بینش» لجستیک می شود به عبارت دیگر «عمل» در زیر بنای ترین امر در حکم «علت فاعلی» است و «فکر کردن» «علت صوری» پیدایش یک امر است.

«بینش اجتماعی»، «پایگاه تفاهم اجتماعی» است. تفاهم اجتماعی عنوانی تجربیدی است که در آخر بایستی عنوانی مرکب را تحویل دهد.

تفاهم اجتماعی برابر با نظامهای فلسفی جامعه یعنی «فلسفه چرایی»، «فلسفه چیستی» و «فلسفه چگونگی» است. در فلسفه چرایی اصل علت و هستی هر پدیده مورد بررسی قرار می گیرد. مثلاً ماده قدیم یا حادث است و نیاز به محدث دارد. در فلسفه چیستی صحبت از خصوصیت‌های خاص و به عبارتی مقومات ماهیت به میان می آید. (اعم از اینکه خصوصیات اعتباری یا ذاتی شیء فرض شود) یعنی هر گونه طبقه بندی و دسته بندی بین موجودات از میدانهای انرژی تا اشعه ها بایستی در این فلسفه (فلسفه چیستی) پیرامون آن صحبت شود.

فلسفه دیگری نیز در جامعه لازم است تا به وسیله آن بتوان با تحلیل نظردی «چگونگی» و بدست آوردن «بزار عملی» متناسب عینیت را کنترل و اداره نموده و آن «فلسفه چگونگی» است. این سه نظام فلسفی اگر در ارتباط با یکدیگر و در یک مجموعه ملاحظه شوند برآیند شناخت رابطه بین «هستی»، «فیزیک»، «ریاضی» را نتیجه می دهند. لذا بایستی بتوان این سه را در «وحدت و کثرت»، «مکان و زمان»، «اختیار و آگاهی» ضرب کنیم تا در نتیجه بنیان نظام فکری جامعه پی ریزی شود.

- نیازمندی فلسفه جامعه

جامعه اسلامی ما در مقابله با فرهنگ کفر هر چند بتواند در «فلسفه چرایی» یعنی هستی شناسی همچون سدی در مقابل شبهات اعتقادی ایستادگی کند و در «فلسفه چیستی» نیز بتواند ضرورت نبوت و رسالت و سیر تکاملی عالم و قیامت و ... را تثبیت نماید (گرچه در این قسمت نیز کار اجتهادی دقیق لازم است) اما اگر نسبت به «فلسفه چگونگی» بی تفاوت باشد ربط عینیت و اعتقادات در جامعه منقطع شده و تکنولوژی و امر اداره به دیگران واگذار می شود.

نتیجه عملی این انفصال، استفاده از بینش غیر الهی در جامعه اسلامی است که در نهایت این بینش، لجستیک ارزشی خاصی است و این تقابل بینش و گرایش به تدریج موجبات ضعف گرایش دینی را فراهم ساخته و دین را به انزوای مطلق و یا دامن زدن به تأویلات حسی دین می کشاند.

در اینجا به تبیین واژه دانش اجتماعی از تقیسمات مبنا می پردازیم.

- دانش اجتماعی - پایگاه تکامل تعاون اجتماعی

دانش اجتماعی همان دستیابی به پایگاه تکامل تعاون اجتماعی است. از آنجا که تعاون و همکاری در افعال و رفتار عینی بوده و اعمال بدون مقدورات تحقق نمی یابد. بنابراین مقدورات ، پایگاه تکامل تعاون و همکاری می گردد. مقدورات نیز خارج از «انسان»، «ابزار»، «امکان» نیست منتجه نظامهای تجارب کاربردی جامعه (نسبت به هر سه دسته) از برآیند نظامهای درونی آن بدست می آیند که برآیند کارائی رابطه بین

حیات (زیست شناسی) فیزیک

انسان (انسان شناسی) «شیمی است

جامعه (جامعه شناسی) منابع

علاوه بر این که فیزیک ، شیمی ، منابع در جامعه شناسی، انسان شناسی و زیست شناسی ضرب می شوند و ارتباط دارند، نظامهای درونی تعاون و همکاری جامعه بشری را نیز نشان دهند. لذا کیفیت پرستش اجتماعی و محور توسعه آن در شکل گیری فیزیک، شیمی مؤثر بوده و تحقق آنها جهت دار می شود.

- تعریف فیزیک بمعنای مطالعه رفتار نظام ماده

رفتار نظام ماده خارج از اصل حرکت نبوده و ملاحظه نسبت حرکت بیرون ملکول ماده و درون ملکول ماده بعهدده علم فیزیک است. در مطالعه ساختارهای برون ملکولی سه سطح استاتیک (ایستا)، مکانیک (در حال حرکت)، و سیالات (مایعات و گازها) قابل بررسی است. در مطالعه ساختارهای درونی ملکولی نیز سه سطح الکتریک ، الکترون و کوانتوم (نور، اشعه، امواج) قابل بررسی می باشد.

ساختار درون ملکولی در خصوص تغییرات و کارآمدی رفتار نظام مان (الکتریک - الکترون - کوانتوم) و

ساختار برون ملکولی در خصوص رفتار ملکول و ارگانیزم ماده، هیدرولیک و یا سیالات و و استاتیک

- تعریف «شیمی» به معنای دستیابی به معادله برای تغییر در نظام رفتار ماده

بعد از تسلط و آشنادی به نظام رفتار ماده در فیزیک می توان بر اساس نیازمندیهای جامعه و تکامل آن ، محصولات جدیدی را سفارش داد، و علم شیمی متکفل دستیابی به معادلات تغییر در نظام رفتار ماده برای رسیدن به آلیاژهای جدید و اوصاف جدید در ماده است.

پس مبنا بعنوان اوصاف زمانی، موضوع بعنوان اوصاف مکانی و مقیاس بعنوان اوصاف نسبت بین زمان و مکان، گرایش، بینش و دانش بعنوان ابعاد مبنا یا پایگاه تکامل، توسعه، کلان، خرد بعنوان ابعاد موضوع یا پایگاه جریان عدالت در تکامل، جهانی بین المللی، ملی بعنوان ابعاد مقیاس یا پایگاه تکامل عینی مقدرات معرفی می شود.

بعد از توضیح «گرایش»، «بینش»، «دانش اجتماعی» به توضیح «توسعه»، «کلان» «خرد» در موضوع تکامل اجتماعی می پردازیم.

نحوه اتصال عدل با تکامل توسعه را در جهت گیری ها تعریف می کند، یعنی استراتژی و راهبرد و محور هماهنگ سازی سیاستهای دراز مدت ، مبین و شاخصه تعریف توسعه است.

در مورد «کلان» یا پایگاه و جریان عدالت در روابط اجتماعی نیز مسئله توازن توانمندی اجتماعی موضوعیت دارد و در مرتبه «خرد» نیز آن بهره ای که از این توازن حاصل شده است مد نظر می باشد.

- توسعه پایگاه جریان عدالت در تکامل نیازمندیهای جامعه

موضوعات جامعه بوسیله نیازمندیها، روابط و رفتار اجتماعی شکل می گیرد، اما هرگاه عدالت در نیازها، روابط و رفتار جاری می شود می توان پایگاه تکامل نیازمندیهای اجتماعی، پایگاه تکامل روابط اجتماعی و پایگاه تکامل رفتار اجتماعی را معرفی نمود.

- پایگاه جریان عدالت در تکامل نیازمندیهای اجتماعی

برابر با نظامهای هدایت توانمندی جامعه است. موقعیت این نظامها حاصل استراتژی یا راهبرد، سیاستگزاری و برنامه یا مناسک رفتار اجتماعی است.

منتجه توانمندی جامعه از نظامهای درونی آن است، که از برآیند هماهنگی رابطه بین

تمایلات سیاسی

تفاهم × فرهنگی بدست می آید.

تعاون اقتصادی

بنیان نظام ولایت جامعه حاصل ارتقاء و تکامل در جهت گیری و صیانت اجتماعی است این صیانت در مقابل خطرات نظام کفر موضوعیت دارد.

- کلان - پایگاه جریان عدالت در روابط اجتماعی

بعد از صیانت نظام از خطرات کفر بوسیله بنیان نظام ولایت جامعه نوبت به جریان عدالت در روابط یا ابزار انتقال قدرت، اطلاع، ثروت درون نظام می رسد که موجب توازن یا موازنه درونی نظام است.

منتجه نظامهای توازن توانمندی اجتماعی «مدیریت مشارکت، مباشرت» از برخورد نظامهای

نظام تصمیم گیری نهادهای دولتی

درونی نظام تخصیص × نهادهای اجتماعی بدست می آید

نظام اجرا نهاد خانواده

حاصل توازن توانمندی اجتماعی، تکامل انضباط و تقوی اجتماعی است که این امر بدان تولى تحقق نمی یابد. حال اگر تولى جامعه در جهت شیطانی باشد تکامل در جهت گیری واقع نمی شود و حرص و حسد بر جامعه حاکم می شود.

- خرد - پایگاه جریان عدالت در رفتار اجتماعی

پایگاه جریان عدالت در رفتار اجتماعی برابر با نظامهای بهره وری اجتماعی است لذا حاصل شدن فقط بمعنای سهم افراد در نظامهای بهره وری اجتماعی با مکانیزمهای اجتماعی پیدا می شود نظامات درونی آن از

برآیند جریان رابطه بین

تولید × دولتی

توزیع × گروهی بدست می آید.

مصرف × عمومی

منتجه نظامات درونی موجب پیدایش سه نظام می گردد، که عبارتند از:

۱ - نظام انگیزی که مفسر هدف رفتار و علت پیدایش عشق و پتانسیل در انسانها می شود

۲ - نظام پرورشی که مفسر فعالیت‌های روحی، ذهنی و عینی است

۳ - نظام گزینش که مفسر جایگاه بکارگیری فرد در نظام، بعد از پیدایش انگیزش و پرورش خاص می باشد.

- بررسی اوصاف مقیاس

- مقیاس در سطح جهانی

آنگونه که بیان گردید «مقیاس» بمعنای کارآمدی است که شامل سه قسمت «هماهنگسازی» یا پایگاه تکامل عینی مقدورات اولیه یا جهانی - وسیله یا پایگاه تکامل عینی روابط مقدورات شکل پذیریا «بین المللی» و «زمینه» یا پایگاه تکامل عینی مقدورات شکل گرفته در نظامهای تشخیص سهم تأثیر جامعه که قدرت، اطلاع و ثروت است هر کس چستی «قدرت» را تعریف کند طبعاً همان کس در عینیت و کارائی حرف اول را در دنیا می زند، همچنانکه در مسئله طبقه بندی تفکر و سنجش و یا مسئله پرورش نیروی انسانی نیز مسئله سرعت - دقت و تأثیر در ارائه روش امری بسیار مهم و اساسی است و یا در مسئله ابزار نیز کسیکه حرف اول را در ابزار فرهنگی - سیاسی و یا ابزار عینی به دنیا ارائه کند جهان را تسلیم خود کرده است. در مور منابع طبیعی نیز همین مسئله صادق است.

به عنوان مثال تا کنون کسی قائل نبوده که نور نیز دارای قدرت بوده و در زمره منابع طبیعی قلمداد می شود اما همین نور با تسخیر سرعت آن می توان در ارتباطات نوری از آن قلمداد می شود اما همین نور با تسخیر سرعت آن می توان در ارتباطات نوری از آن استفاده نمود. بنابراین منظور از بیان نظام تعریف و احکام و تکامل معادله های حاکمیت جهانی توانائی در ارائه شامل ترین تعریف در موضوعات فوق است یعنی حاکمیت جهانی از آن کسی است که قدرت تولید تعریف شاملتری داشته باشد.

این که گفته می شود رهبری تکنولوژی در دست آمریکا است به همین معناست که فرهنگ کفر بر تعاریف جهانی استیلا دارد. چگونگی تعریف نیز بدینگونه است که توانسته اند مقیاس کارآمدی انسان یا ابزار یا منابع را در سرعت - دقت - تأثیر (در مقیاس) تغییر دهند.

- مقیاس در سطح بین المللی (یا پایگاه تکامل عینی روابط مقدورات شکل پذیر)

نیز منوط به دارا بودن نظام تشخیص سهم تأثیر جامعه در هماهنگی «مقدورات» - «موانع» و مقاصد است یعنی برقراری نسبتی بین موانع و مقدورات جهت انحلال موانع در جهت رسیدن به مقاصد، اساساً مقدورات به همین دلیل دارای طرح است تا بتواند موانع را برای رسیدن به مقاصد بر طرف نموده و تبدیل کند. حال با توجه به منابع ارتباطی (منابع اجتماعی) وسائل ارتباطی و شرائط ارتباطی چه در جامعه و چه در تکنیک و

چه در سطح طبیعی مدعی ساختار عدالت اجتماعی و تکامل و کرامت انسانی هستیم.

- مقیاس در سطح ملی (یا پایگاه تکامل عینی مقدورات شکل گرفته)

که برابر با نظامهای تشخیص سهم تأثیر جامعه در بهره وری «روانی - ذهنی - عینی» است که برآیند رابطه ترکیب محصولات تأمین محصولات و تخصیص محصولات است.

این که از ترکیب محصولات موجود دنیا ما چه قدرتی را در تأمین داریم و در مرتبه بعد از تأمین چگونه آن را تخصیص بزنیم تا نیازهای تکاملی - نیازهای صنفی و نیازهای فردی جامعه بر طرف شود حاصلی که این فعالیت بدنبال دارد ارضاء نیاز روانی - ذهنی و عینی جامعه است که بنیان نظام نیز و ارضاء و تکامل بهزیستی جامعه می باشد.

به عبارت دیگر معنای بهتر شدن زندگی در سطح «ملی» قابل طرح است یعنی در صورتی که ملت ما در صنعت و بکارگیری آن در نیروی انسانی اتخاذ توسعه ظرفیت نماید سبب انعکاس جهانی شده و منجر به صدور انقلاب می شود کما این که در کلیه تعاریف از قبیل نور و صوت ... تعریف جدیدی ارائه دهید با

استقبال دنیا روبرو خواهد شد. به عبارت دیگر تکامل مقدورات اولیه در مقیاسهای سرعت - دقت و تأثیر بمنزله کرسی اولیه مدیریت جهانی است و در پله دیگر ارتباط با ملتها مطرح می شود.

بیان ترسیم موازنه در سه جامعه الحادی ، التقاطی ، اسلامی

دو نظام ولایت الهی و الحادی به همین ۹ محور تعریف می شود. وضعیت هر دو بگونه ای است که نسبت به یکدیگر آسیب محسوب می شوند. لذا آسیب نظام ولایت الهی همان ۹ محور مربوط به نظام الحادی است و بالعکس به دیگران بیان اخلاق، فکر ، تکنولوژی ، تکامل جهت گیری یا استراتژی ، تکامل انضباط یا قاعده مند شدن جامعه، تکامل قسط و مفهوم عدالت ، معادله های حاکمیت جهانی، حضور بین المللی و بالاخره بهزیستی اجتماعی آنها همگی در مقابل همین ۹ محور است؛ اما در نظام الهی قرار دارد. طبعاً میان دو جریان الهی و الحادی کشورهایی را می توان یافت که به التقاط از دو وضعیت مزبور دچارند. با این وصف ضرورتی هم برای رفع این نقایس احساس نخواهد شد. قطعاً هر گواه خلاً مورد شناسایی قرار گرفت قدرت مقابله ما صد چندان خواهد شد. انسان قدرت ایستادن در مقابل دشمن و انتخاب مرگ را دارد اما تمامی اینها منوط به شناسایی دقیق نقایص و خلأهای اجتماعی است. جوامع به سه صورت «الحادی ، التقاطی و اسلامی» اداره می شوند و این ۹ محور به عنوان واژه های کلیدی تنظیم زیرساخت نظام شاخصه های ارزیابی جامعه محسوب می شوند.

پس هر جامعه ای یا جامعه الهی است یا الحادی و یا التقاطی که از ضرب ۹ محور مزبور در این سه نوع جامعه ۲۷ عنوان حاصل می شود. اصولاً جوامع التقاطی جوامعی یکدست نیستند و گاهی گرایش آنها به نظام اسلامی و گاهی به نظام استکباری است. گرچه قرار دادهائی با هر دو طرف می بندند، اما نمی توان به صورت یکدست آنها را در یکی از دو جرگه الحادی و اسلام قرار داد. اینها جوامع ضعیفی هستند آنها را در یکی از دو جرگه الحادی و اسلام قرار داد. اینها جوامع ضعیفی هستند که چندان لطمه ای را متوجه نظام اسلامی نمی کنند. لذا باید در مقابل جرین استکبار کاملاً حساس بود و نقاط آسیب پذیر جامعه خود را نسبت به ایشان پیدا نمود و به گونه ی عمل کرد که دشمن نتواند از چنین نقاطی به نفع حاکمیت خود در

جهان بهره جوید. مثلاً تحجر و انفعال دو پدیده تلخ واقعی هستند که فرهنگ ما دچار آنهاست. این امر گویای آن است که هنوز ما موفق به تولید فرهنگ تکامل یافته متناسب با نیازهای انقلاب نشده ایم و اخلاق، نظام فکری و تکنولوژی مسانخ با اهداف عالیه انقلاب را طراحی نکرده ایم؛ هرچند به صورت ضعیف می توان از نظام اخلاق و از نظام فکری اسلامی در جامعه سراغ گرفت. اگر نتوانیم به گونه ای عمل کنیم که مجالی برای حضور دشمن در هر یک از این عرصه ها پیدا شود باید منتظر آسیب پذیری روز افزون خود در جامعه باشیم.

- پذیرش الگوهای مادی، عمل تضعیف و تغییر ساختار اجتماعی الهی

ارائه یک برنامه قوی و منسجم می تواند آسیب پذیری م را به حداقل و آسیب پذیری دشمن را به حداکثر رساند. حال فرقی نمی کند که این برنامه ریزی در عرضه سیاست یا فرهنگ و یا اقتصاد باشد. آیا می توان پذیرش الگوی اقتصادی «هارولد دومار» را یک انتخاب صحیح دانست آن هم بدین خاطر که کمیسیون عمران و توسعه سازمان ملل متحد آن را پذیرفته است؟! و آیا می توان مدافع پذیرش چنین الگوهایی بود آن هم بدین علت که عدم پذیرش آنها باعث عدم دستیابی ما و کشورهای جهان سوم به وامهای ریز و درشت بانک جهانی و صندوق بین المللی پول می شود، و یا فاینانسینگ شرکتها که بر اساس چنین وامهایی صورت می گیرد عملی نخواهد شد؟! به اعتقاد ما پذیرش چنین الگوهایی به تضعیف ساختار اجتماعی نظام اسلامی منجر می شود چه این که صاحب همین الگو در جایی تصریح می کند که من این الگو را برای تغییر وضعیت روانی که به تغییر ساختار اجتماعی منجر می شود طراحی کردم. در واقع پذیرش چنین الگوهایی که در نهایت به تغییر ساختار و به تعبیر بهتر به تغییر نظام منجر می شود به هیچ وجه معقول و قابل توجیه نیست. طبیعی است عدم پذیرش این الگوها ما را به سوی تنظیم جدید اقتصادی سوق می دهد. مثلاً در چنین تنظیمی دیگر اولویت اول تنظیم اقتصادی به ایجاد راه اندازی طرحهای کوچک و بزرگ صنعتی در کشور نخواهد بود، و می توان با الویت گذاری نسبت به اصلاح و بهره وری افزون تر از ۷ میلیون هکتار جنگل شمال که دارای آب فراوان و زمین شیرین هستند، با امر توسعه اقتصادی کشور به گونه ای دیگر برخورد کرد.

با اصلاح چوب این جنگل و گسترش صادرات آن می توان درآمدی معادل در آمد صادرات نفت را از آن خود ساخت و خود را از ورود کارخانه های سنگین به کشور بی نیاز نمود. چنین تنظیمی باعث می شود که ما اجباراً در دام قرار دادهای فاینانسینگ با دیگر شرکتهای جهانی نیفتیم و وضعیت اقتصادی کشور را تا اندازه زیادی رونق بخشیم. نقطه مثبت دیگر این طرح این است که با استفاده از نیروی کار ساده، کارگاههای کوچک و امکانات معمولی حمل و نقل و البته با یک بسیج همگانی همچون زمان جنگ می توان به تحکیم زیر ساخت اجتماعی کشور مبادرت نمود. در این صورت دیگر نیازی به واردات کارخانه های عظیم اتوماسیون که نیازمند وامهای چند ده میلیارد دلاری است نخواهیم بود. این تنها یک نمونه از چندین نمونه خرد و کلان است که با اجرای آنها می توان در آمد لازم برای باز سازی و توسعه کشور را بدون وابستگی به اجانب نصیب خود نمود.

چنانچه گذشت مقیاس تکامل جامعه در «سطح ملی» برآیند جریان رابطه بین «ترکیب تأمین و تخصیص» محصولات با نیازهای «تکاملی، صنفی و فردی» می باشد. حال میگوئیم اگر در صدد طراحی جدول تعیین اولویت اشتغال باشیم باید از وضعیت برونی کشور تا وضعیت درونی آن را مورد مطالعه و دقت قرار دهیم. از این رو باید دید شرائط تأمین محصولات ما در مقیاس ملی چگونه است؟ این مطالعه می تواند ما را به این جمعبندی برساند که از ترکیب محصولات جهانی که به شکل کارخانه های بزرگ اتوماسیون و به صورت الکترونیکی فعالیت دارند تنها باید در بخش ارتباطات، امنیت و دفاع استفاد کرد اما خود را مقید به استفاده از این محصولات در امور اقتصادی کشور ندید و عمدتاً بر منابع داخلی تکیه نمود. باید همواره متوجه این نکته باشیم که آیا طرحهای نظام کارشناسی کشور با استراتژی نظام اسلامی و روحیه گستاخی انقلابی ایجاد شده در آحاد مردم سازگار است یا خیر؟ قطعاً الگوهای ارائه شده از جانب سازمان ملل و نهادهای تابعه آن را روحیه انقلابی کشور ما سازگار نیست. بله اگر به چنین الگوهایی به صورت بریده و مجرد ا توسعه امنیت ملی و مبانی جامعه شناسی خود بنگریم می توان مدافع پذیرش و اجرای آنها در کشور بود.

- ضرورت مجموعه نگرى در تنظیمات سیاسى، فرهنگى و اقتصادى

بنابراین مادامی که تعریف صحیحی از جوامع «اسلامی، التقاطی و الحادی» نداشته باشیم امکان در افتادن در چاه ویل آسیبها و معضلات اجتماعی برای ما حتمی است.

- جدول شناسائی جامعه، محصول ضرب ۹ محور فوق در ۳ قسم جامعه

حسن ختام کلام به «شاخصه های تعریف نظام ولایت» اشعار دارد. اهمیت این بحث که مجال واسعی را طلب می کند باید در گزارشگیری آماری و مدیریت و کنترل وضعیت در لحظه دانست که البته این امر می تواند ما را در تبیین نمونه های جزئی و استفاده بهینه از آمار و اطلاعات مراکز آماری کشوری و جهانی یاری رساند. به تعبیر بهتر تسلط بر بحث شاخصه ها می تواند به ما امکان مطالعه نسبت به آمارهای منتشره از سوی دولتهای و نهادهای خارجی بر اسا مدل مطلوب خود بدهد. تمامی اینها در یک سطح خرد قابل تحلیل است اما در سطح کلی باید جامعه را به همان ۹ محور تعریف نمود که از ضرب دو مجموعه ۳ عنوانی در یکدیگر به دست آمده است. البته ما فعلاً در مقام بحث از زیر بنای این ۹ محور نیستیم اما بر این نکته تأکید می ورزیم که شناسایی مطلوب جامعه با استفاده از این ۹ محور که در ۳ عنوان «اسلامی، التقاطی و الحادی» ضرب می شود صورت خواهد گرفت. این مطالعه ما را در ترسیم وضعیت امنیتی حال و آینده کشور یاری می رساند چون از این طریق می توان به این جمع بندی رسید که چند کشور را می توان را با خود همراه دانست و اصولاً چه کشورهایی حاضر نیستند به خاطر امنیت ما از امکاناتی همچون وام بانک جهانی چشم پوشی کنند و کارخانه های خود را نیمه تمام بگذارند؟ با این وصف می توان نسبت به تک تک کشورهای مطالعه ای دقیق و جامع ارائه داد و به هر یک به لحاظ امنیتی نمره او امتیاز مشخصی داد. در این صورت می توان انتظارات خود را از این کشورهای واقعی نمود؛ کشورهای التقاطی را که بین ما و نظام استکبار است رفته رفته به سوی خود جذب کرد؛ به صورت منطقی از منابع ارتباطی «اجتماعی، تکنیکی و طبیعی» خود برای جذب آنها استفاده نمود و تنظیم جدید را در روابط سیاسی، فرهنگی و اقتصادی با چنین کشورهایی مورد دقت قرار داد.

- پرورش نیرو و موضعگیری قاعده مند دو شاخصه یک تنظیم صحیح در جامعه

نمود چنین جداولی باعث می شود تا در زمان تصمیم گیری اجرایی وزارتخانه های ذیربط همچون وزارت امور خارجه یا صنایع یا آموزش عالی نسبت به تعیین اولویت ارتباط با دیگرکشورها به صورت سلیقه ای برخورد شود هر یک بصورت مستقل از یک طرح اولویت گذاری مشخص پیروی نماید.

از این ور به اعتقاد ما تنظیم چنین نظامی دارای کاربردهای فراوانی است که مهمترین آنها را باید در پرورش نیرو خلاصه کرد.

بدین معنا که نیروی انسانی موجود در جامعه اسلامی باید به خوبی بر این نکته واقف شود که چرا اساس نظام اسلامی بر ربوبیت الهی و ساختار اجتماعی آن بر حاکمیت ولی فقیه استوار است؟ آنها خواهند دانست که وظیفه ولایت جامعه در تکامل جهت گیری و صیانت اجتماعی تعریف می شود در این صورت وفاداری چنین نیروهایی « از روی بصیرت خواهد بود» که قطعاً غیر از آن نوع وفاداری است که از روی هیجانات اجتماعی زود گذر بوجود می آید و با تضعیف چنین هیجاناتی تضعیف می شود. آنها خواهند دانست که ما نسبت به تاریخ، دین و خداوند متعال چه تکالیفی بر دوش داریم. با چنان تنظیماتی می توان در اختیار این نیروها جداول و الگوهای شمخصی برای برخورد شایسته با پدیده های طبیعی و اجتماعی قرار داد تا بر اساس آنها بتوانند تحلیل صحیحی از وضعیت حال و آینده خود داشته باشند. چنین افرادی که به وظائف خود آشنای پیدا می کنند کمتر اتفاق می افتد که از چارچوب مشخص شده برای ایشان تخطی کنند. قطعاً ما قای به سلب اختیار و نفی کامل تخطی افراد نیستیم اما تسلط آنها بر یک تحلیل صحیح از وضعیت فرد جامعه و جهان برای آنها زمینه ای را بوجود می آورد که تخلف از ارزشها را زشت بدانند و دفاع خود را از آنها از روی بصیرت انجام دهند. در غیر این صورت باید منتظر بود که جوانان جبهه رفته دیروز ما رفته رفته از ارزشهای الهی دور شده و دچار شبهات جدی فکری و ابتلا به وضعیت حاد روحی شوند چون دانشگاه و سایر نهادهای فرهنگی و غیر فرهنگی کشور نتوانسته اند متناسب با نظام فکری الهی حرکت کنند مادامی که تغذیه روحی و فکری دانشجویان و اساتید ما از نوع تغذیه روحی و فکری افراد معمولی جامعه باشد. نمی توان امیدوار بود که افرادی که مثلاً در رشته جامعه شناسی مشغول نوشتن پایان نامه هستند با چنین

تعلیماتی احساس بی نیازی از اجانب را داشته باشند. ایشان هر صبح و شام با مفاهیم و معادلاتی در دانشگاه سرو کار دارند که با مبانی ارزشی اسلام و انقلاب در تناقض آشکار است. مگر غیر از این است که جامعه شناسی، ما در علوم سیاسی است و امروزه در این رشته خاستگاه دین را به جامعه و جامعه را به یک پدیده مادی تعریف می کند؟ همانگونه که در این رشته دین را انعکاسی از خواص ماده می داند در رشته ای همچون روان شناسی می بینیم که انگیزه، ایمان و شناخت را نیز انعکاسی از آن می داند. تمامی اینها به نگرش علم موجود نسبت به حیات و تعریف مادی از آن بر می گردد لذا طبیعی است که دین را در کنار فلسفه و هنر، انعکاسی از ماده و شرائط آن بدانند. با این وصف صحیح خواهد بود که در علوم سیاسی، اساس مدیریت نظامهای اجتماعی را بر دمکراسی قرار دهند. البته نسبت به تک تک این تئوریها تحقیقاتی میدانی گسترده ای نیز صورت گرفته است و در این چارچوب دانشجویان آخر دوره را به نوشتن پایان نامه خود بر اساس چنین بینشی ترغیب می کنند. طبیعی است که نباید هیچ یک از این افراد دل به نظام ولایت فقیه ببندند مگر آن که قرار باشد که با اجبار و اعمال برخوردهای فیزیکی آنها را به نرمش مقابل حاکمیت ولی فقیه واداریم! وقتی به ایشان گفته می شود که به مظالم نظام استکباری و حوادث تلخی همچون بوسنی و هرزگوین نگاه منصفانه داشته باشید در جواب می گویند باید مدل عملی آن را برای تحقیق و مطالعه چنین موضوعی در اختیار ما بگذارید تا مطمئن باشیم چنین تحقیقاتی در نهایت صبغه عملی پیدا می کند. در نظر ایشان تا زمانی که یک ادعا به صورت عملی ارائه و اثبات نشود نمی توان متوقع بود که امر مدیریت و روابط اجتماعی تنظیم ارائه گردد. آنها می گویند اعتقادات و معارف را تنها باید در اعمال فردی و رابطه شخص با خدای خود تعریف نمود اما هنگام اداره امور معاش مردم و هنگام تصمیم گیری تنها آن نوع اطلاعاتی مفید است که در جریان تحقیقات میدانی اثبات شده باشد؛ چون اصولاً اثبات یک تئوری تنها از طریق تحقیقات میدانی و تجربی و یا تحقیقات کتابخانه ی صورت می گیرد.

ممکن است بعضی از خواص این مجموعه بزرگ مدعی شوند که می توان با چنین جریان نامبارکی مقابله کرد بدون آن که تعریف مشخصی از مجرای جریان امور ارائه شده باشد. اما به اعتقاد ما این کلام صحیحی

نیست چون فقدان چنین تعاریفی افراد را به اعمال سلائق شخصی خود وادار می کند اصولاً هماهنگی امور نیازمند وجود ابزار قوی و تنظیم نظام نسبتهاست تا از قبل این کارشناسی بتواند در آسیب شناسی و پیدا کردن راه حلها موفق باشد. در غیر این صورت مجبوراست به کارشناسان موجود برای رفع نقائص متمسک شود. به اعتقاد مابایست ادبیات متناسب با مبانی ارزشی و فکری انقلاب تولید شود و تا زمانی که چنین امری تأسیس نشده است لااقل باید بر نقاط آسیب پذیر انقلاب واقف شد. اصولاً آسیب پذیری نظام ولایت و امنیت ملی ما در به رسمیت نشناختن آسیبهای موجود است که به تبع، ضرورتی هم برای رفع این نقائص احساس نخواهد شد. قطعاً هرگاه که خلاء مورد شناسائی قرار گرفت قدرت مقابله ما صد چندان خواهد شد. انسان قدرت ایستادن در مقابل دشمن و انتخاب مرگ را دارد اما تمامی اینها منوط به شناسائی دقیق نقائص و خلاء های اجتماعی است.

بسمه تعالی

توضیح جدول جامعه

استراتژی امنیت ملی

۲۹۶۵

جلسه ۸

بررسی اجمالی مقیاس جهانی

فهرست

مقدمه:	۱۱۹
۱ - تغییر تعاریف مربوط به انسان، ابزار و منابع طبیعی موضوع بحث مقیاس جهانی	۱۱۹
۲ - ارتقاء سطح «انگیزه اندیشه و عمل» انسان، شاخصه تغییر در تعریف انسان	۱۱۹
۲/۱ - تفاوت سطح حساسیت یک بسیجی با یک مقدس مآب	۱۱۹
۲/۲ - نقش زهد اجتماعی در توسعه حساسیت الهی	۱۲۱
۲/۳ - تفاوت دو نگرش مسلمانان به نبرد تاریخی حق و باطل	۱۲۲
۳ - تبلور ارتقاء «کارآمدی انسان» در دو قالب شرح صدر للكفر و للايمان	۱۲۳
۳/۱ - «اجتماعی» شدن شرح صدر، شاخصه «تکامل» جامعه	۱۲۳
۴ - ارتقاء «سرعت، دقت و تأثیر» معلوم تغییر در تعریف «انسان، ابزار، منابع»	۱۲۳
۴/۱ - تغییر در «کارآمدی اجتماعی» ابزار و منابع، بیانگر تغییر در مفاهیم و مقائیس آنها	۱۲۵
۴/۲ - ایجاد تغییر در تعاریف «ابزار و منابع» ضرورت فرهنگی نظام اسلامی	۱۲۶

مقدمه:

چنانچه گذشت اوصاف جامعه عبارت از: اوصاف «زمان زمان» «مکان، مکان»، و «کارآمدی زمان» بود. البته متغیرهای این مجموعه که در واقع متغیرهای زمانی آن بود قبلاً مورد دقت قرار گرفت که شامل «گرایش، بینش و دانش» می باشد. همچنین بیان شد این اوصاف، دارای موضوعات و موضوعاتی است که به صورت موضوعات «توسعه، کلان و خرد» مطرحند. لذا در این بخش، در خصوص سطوح عملکرد اوصاف سخن گفتیم.

۱- تغییر تعاریف مربوط به انسان، ابزار و منابع طبیعی موضوع بحث مقیاس جهانی

اما در این نوشتان در صدد آنیم که روشن نماییم کارآمدی و تأثیر اوصاف زمانی در سطوح مکانی قابل اندازه گیری است؟ از این رو آنچه در این بحث مطرح می شود ابزارهای تشخیص سهم تأثیر یا کارآمدی است. زمانی که از قالب «جهانی» سخن می گوئیم - اعم از اینکه در سه وصف گرایش یا بینش یا دانش و نیز در سطوح توسعه یا کلان یا خرد مطرح شود - باید آن امر توانسته باشد در تاریخ، اثر جدیدی بر جای گذاشته باشد. به تعبیر دیگر آنگاه امری به صورت جهانی مطرح می شود که توانسته باشیم تعاریف مربوط به انسان، ابزار و منابع طبیعی را تغییر دهیم.

۲- ارتقاء سطح «انگیزه اندیشه و عمل» انسان، شاخصه تغییر در تعریف انسان

در این حال تعریف کارآمدی انسان عوض می شود، یعنی در حوزه هایی که انسان نمی توانست حضور مؤثر و فعال خود را اعلام نماید اینک می تواند از این حضور برخوردار شود. در این صورت موضوعات و روابط این حوزه تغییر می یابد که به تبع آن، حق اداره جهانی نیز پیدا می شود. این همان حق ابتکار عمل در عینیت است. چه ما بتوانیم حساسیتهای روحی انسان را نظام دهیم بگونه ای که سطح تحریک پذیری و تحرک و تأثیر عواطف او ارتقاء یابد و چه سطح اندیشه او را بالا ببریم و چه قدرت موضع گیری وی را افزایش دهیم در هر صورت تعریف از انسان عوض خواهد شد.

۲/۱- تفاوت سطح حساسیت یک بسیجی با یک مقدس مآب

مثلاً تفاوت میان بسیجیانی که در مقابل استکبار در معرکه های نبرد حاضر بودند با مقدّسینی که در مساجد به ذکر مشغول بودند بسیار بود گر چه هر دو شیفته حضرت ابا عبدالله علیه السلام بوده و از تمایل و عواطف نسبت به ساحت حضرت سید الشهداء علیه السلام برخوردار بودند. وضع آن مقدس چنین بوده و هست که صرفاً در حد دل سوزاندن اشک باریدن و غش کردن و از خود بیخود شدن عمل می کند اما زمانی که همین فرد از مسجد خارج می شود و با ارتکاب یک منکر یا ترک یک معروف روبرو می گردد با خود می گوید چون در امر و نهی من احتمال تأثیر نیست لذا این دو فریضه بر من واجب نمی باشد! وقتی از او می خواند که با آمریکا و استکبار درگیر شود چون قدرت را شرط تنجّز تکلیف می داند و خود را از این قدرت برخوردار نمی بیند لذا حکم به سقوط تکلیف برای خویش میدهد! اما آن بسیجی با یک پیام حضرت امام راحل(ره) و یا مقام معظم رهبری با تمام وجود تلاش می کند و حتی حاضر می شود بر روی مین برود. او وجود خود را در راه تحقق اهداف حضرت سید الشهداء علیه السلام فانی می بیند و به کمتر از فدا شدن در این راه رضایت نمی دهد که خود را حسینی بداند. وصیت نامه شهدا علیه السلام به خوبی گویای این ادعاست. در این صورت صحیح است حساسیت روانی این بسیجی را توسعه یافته و دارای نظام می دانیم چون عواطف او حول یک محور متمرکز است و با همان محور هم سنجیده می شود لکن آن مقدس مسجدی که احیاناً انسان خوبی نیز هست و از اهل بهشت بوده و اهل جهنم محسوب نمی شود حتماً جزء «اولئک اعظم درجه» یا «فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیماً» نیست. البته ممکن است واقعاً نظام حساسیتهای او به وی اجازه ندهد تا در عرصه های دیگری پای بگذارد.

آن نظام اخلاقی که وی را پرورش می دهد به او می گوید سه سال تمام را به سکوت بگذران و با ایماء و اشاره، حوائج خویش را بخواه و بقیه را در درون خود و هوس درگیر شوید و اگر می خواهید خود را تهذیب کنید بگونه ای در این عرصه وارد شوید که در نهایت بتوانید انجام تکلیف درگیری با دشمن را برای خودتان محرز کنید و برای خدا با استکبار رو در رو شوید. هر چند هر دو پرتلاشند که با خود سختگیری کنند اما یکی در عرصه جنگ با استکبار گام می نهد و دیگری در جنگ با هوای خویش.

۲/۲ - نقش زهد اجتماعی در توسعه حساسیت الهی

حساسیت توسعه یافته، تمامی مور خود را حول «هل الايمان الا الحب و البغض» می بیند اما زهد فردی، در کنار کاوش باطنی فرد او را بگونه ای تربیت می کند که نسبت به خانواده و اقربا و اطرافیان خود تا اندازه ای به اعمال عواطف انسانی اقدام می کند. حال اگر یک درجه پایین تر آمده و انسانی را که اهل تهذیب فردی نیست در نظر بگیریم می بینیم او احیاناً دارای عواطف شدید است و احیاناً به دعا نیز می پردازد اما مقصد او در حوائجش، از سطح تنگناهای مادی فراتر نمی رود. او هیچ گاه خود را در تهذیب معنوی در تنگنا نمی بیند. اصولاً تفاوت میان یک مقدس مآب با یک انسان خواهان تهذیب در این امر است که اولی حتر برای یک دندان درد نیز خود را مقتید می بینید که «یا الله» بگوید اما برای ترک اوصاف رذیله از خود و دفع محبت دنیوی، خویش را موظف نمی بیند که چنین کند. اگر خود را در جایی ببیند که از نگاهها و تجلیلها و احراز منصبها و مقامها محفوظ شده و آنها را برای خود شأن و بزرگی می شمرد هیچ گاه نمی تواند قبول کند چنین حالتی، یک بیماری روحی است که باید به درمان آن پرداخت و به درگاه الهی پناه برد. حال آنکه همه افراد باید به او پناه ببرند و از خداوند ادعیه ای همچون جوشن صغیر و کبیر بدانند و معرفت خود را در لابلای دعای عرفه جستجو کنند. ایشان همواره حتی نمک طعام غذای خود را هم از او می خواهند و درخواست می کنند که همه امور مرا تکفل بفرما. اما افرادی نیز پیدا می شوند که به نذر و دعا می پردازند ولی غایت هم آنها ادای دیون شخصی شان خلاصه می شود. مسلماً میان این دو گروه تفاوت بسیار است.

حال اگر آن عارف و این مقدس را با آن بسیجی نوجوان مقایسه کنیم که پنج میلیون صلوات نذر می کند تا شهید شود می بینیم تفاوت بسیاری وجود دارد. او به چیزی کمتر از شهادت قانع نیست. او می خواهد وجود خود را همچون گلوله ای آتشین بر قلب استکبار بنشاند تا بتواند جرأت او را در مقابل اسلام بشکند. هر چند همگی بر حسین بن علی علیه السلام سلام می دهند و دعا می کنند: «یا لیتنی کنت معکم فافوز فوزاً عظیماً» یعنی ای کاش ما نیز با شما همراه بوده و در رکاب شما شهید می شدیم اما قطعاً بین این دو گروه بسیار فاصله است. که اگر من در سال حادثه حاضر بودم حتماً با ایشان می بودم. اما آن بسیجی می گوید هنوز آن تقابل بین اسلام و کفر وجود دارد بلکه سپاه یزید با عمله و اکله بیشتر وارد وارد معرکه نبرد شده

است لذا حضور جدی تر مسلمین را در صحنه طلبه می کند تا با این نظام الحادی که در سرپرستی امم دخالت می کند به مبارزه برخیزند او می گوید اکنون ولی فقیه، مرا امر به مبارزه کرده است و من هیچ راهی ندارم جز آن که در معرکه نبرد وارد شوم و از خداوند متعال، استقامت و صبر بر مصائب را طلب کنم. این، دو نحوه «حساسیت» است. حال در مورد «اندیشه» و «موضع گیری عملی» نیز همین معادلات وجود دارد.

۲/۳ - تفاوت دو نگرش مسلمانان به نبرد تاریخی حق و باطل

مناسبت است در اینجا در مورد تفاوت بین طیفهای مختلف رزمندگان و رابطه دو جهاد اکبر و اصغر و اختلاف میان زهد فردی و اجتماعی، مطالبی را متذکر شویم: گروهی از رزمندگان ممکن است برای جمع آوری غنائم به نبرد پردازند چون خونده اند که: «وعدکم الله مغانم کثیره» هر چند چنین افرادی از قاعدین در شهرها و روستاها و یا رزمندگانی که در سپاه مقابلند افضلند اما شایسته است که به آنها خطاب شود: «علیم بالجهاد الاکبر». در عین حال رزمندگانی نیز یافت می شوند که به دنبال «رضوان الله اکبر» هستند و عملیات جنگی آنها یک عمل در راستای جهاد اکبر خواهد بود. رزمندگانی هم چون حضرت ابوالفضل علیه السلام نیز در طول تاریخ بوده اند که می توان به آنها خطاب کرد: «اشهد انک لم تهن» یعنی من شهادت می دهم که توسستی و تسامح به خرج ندادی. مسلماً نسبت به چنین کسانی دیگر شایسته نیست بگوییم: «علیکم بالجهاد الاکبر» چون قبلاً در مورد آنها گفته ایم: «اشهد انک کنت علی بصیره من امرک مقتدیاً للصالحین متبعاً للنّبیین» تحقیقاً می توان جمله اخیر را در مورد برخی از بسیجیان نیز قائل شد که وقتی از جبهه مراجعت می کردند احساس پشیمانی از حضور در جنگ و عقب ماندن از مال و مقام دنیوی نداشتند بلکه اکنون نیز در فکر چگونگی مقابله با استکبار و اطاعت از رهبری هستند. لذا امروزه نیز در عرصه تهاجم فرهنگی، با همان گرمی و استقامت جنگی نظامی مقاومت می ورزند و به همان اندازه که دیور زاز خالی شدن قلوب مسلمانان توسط هجوم نظامی کفر محزون بودند امروز نیز از این امر به خاطر هجوم فرهنگی آن نگرانند.

بنابراین اگر زهد را به صورت فردی اصل بدانیم گمان می کنیم درگیری لشکر حق و باطل، تاریخی نیست بلکه اگر آن را به صورت سازمانی و اجتماعی مورد دقت قرار دهیم می بینیم تنها نوع و تاکتیک هجوم

دشمن همواره در حال تغییر است و الا استراتژی آن ثابت می باشد و همیشه باید منتظر فدا شدن جان و مال و حیثیت خود بود. اگر کسی مثل قاضی نورالله شوشتری نیز در زیر شکنجه جان می بازد به خوبی می دانست که پایان مراره او چنین خواهد بود. این غیر از دیدگاه زاهدی است که وظیفه خود را چنین امری نمی داند.

۳- تبلور ارتقاء «کارآمدی انسان» در دو قالب شرح صدر للكفر و للايمان

اگر ما یا کفار توانستیم نظامی را ایجاد کنیم که توسعه حساسیت، گرایش و اخلاق را در محور مادی یا الهی به دنبال داشته باشد آن گاه هر دو می توانیم مدعی شویم که تعریف از انسان ظرفیت تحمل و ریسک خطر را پذیرفتن تغییر پیدا کرده است. بله هر چند اندام انسان به لحاظ فیزیولوژی، همان اندام است و شبکه اعصاب و دیگر اعضای یک بسیجی از نظر علم آناتومی کماکان همان اعضای سابق است اما کارآمدی او در قالب «کزبر الحديد» تعریف می شود چون وجود او همچون فولاد، بُرّاً و سخت شده است. لذا کارآمدی انسان، هم در نظام هوی قابل تغییر است و می تواند شرح صدر للكفر پیدا کند و هم در نظام ایمان، قابل تبدیل است و می تواند به شرح صدر للايمان نائل شود.

۳/۱- «اجتماعی» شدن شرح صدر، شاخصه «تکامل» جامعه

این شرح صدر، هم می تواند به صورت فردی ایجاد شود و هم به صورت اجتماعی جامعه مترقی و متکامل، جامعه ای که شرح صدر آن، «اجتماعی» شده باشد که البته این امر در دو قالب کفر و ایمان، قابل تعریف است. همواره در مقابل شرح صدر للكفر، شرح صدر للايمان می تواند عرض اندام کند و الا اگر تنها اولی پیدا شود مؤمنین ضعیف با ضعف روحی خود و عدم توسعه حساسیت در نظام عواطف خویش حول محور «حب فی الله» نخواهند توانست در این معرکه نا برابر پیروز شوند. آنها در غلظت کفر خود شدید شده اند لذا این واقعیت، نور شدیدی را طلب می کند که بتواند از عهده مقابله در آید و ظلمت شکن شود.

۴- ارتقاء «سرعت، دقت و تأثیر» معلوم تغییر در تعریف «انسان، ابزار، منابع»

حال که ائمه نار و نور در مقابل یکدیگر قرار گرفته و اولیاء نار توانسته اند جامعه متناسب با مقاصد اصلی خود را ایجاد کنند قطعاً سیر تکاملی جامعه الهی به تأخیر خواهد افتاد. اگر جامعه ای بتواند تعریف نظام

حساسیتها را عوض کند ابتدائاً سرعت وس پس دقت و تأثیر انسان در موضوعات روانی و حساسیتها تغییر خواهد یافت. و اگر توانست ادبیات منطقی جدیدی را بیان نهد که بتواند نسبت بین امور را سریعاً ملاحظه کند و اصحاب این ادبیات را به تفاهم لازم برساند تا هر کس از یک زاویه جداگانه، امور را ملاحظه نکند بلکه بتواند نسبت بین زاویه دید خود را با زاویه دید دیگران ببیند و یک نقشه را به صورت یک طرح جامعه ارائه دهد و از غرق شدن در دیدگاه خود و تمحّض مفرطانه نسبت به معتقدات خویش رهایی یابد و از زبان مفاهمه و گفتگو با دیگران برخوردار شود و بتواند سهم تأثیر راجح را به مفاهمه بگذارد آن گاه می تواند مدعی شد که «دقت» این فرد افزایش پیدا کرده است. البته مقیاس دقت همواره در حال تغییر است که به تبع، عوض شدن تأثیر آن را به دنبال خواهد آورد.

فرقی نمی کند که این واقعیت در مورد انسان و مقدرات یک جامعه مطرح باشد یا در موضوع «قدرت، اطلاع و ثروت» و یا در مورد ابزار. قبلاً برای هماهنگ کردن جامعه و اطلاع گیری یا اطلاع دهی و برقراری ارتباط ممکن بود از یک دستگاه الکتریکی بهره جوییم که بالطبع از سهم محدودی از پوشش انتقال صدا و قدرت ابزار ارتباط جمعی برخوردار بود. اما اینک که آن ابزار به صورت الکترونیکی در می آید می توانیم از ابزار دقیق تری برای تسخیر سرعت افزونتر در ارتباط بهره مند شویم و پوشش بیشتری را در انتقال صدا و تصویر، از آن خود سازیم.

همچنین است تعریف ما از منابع طبیعی؛ قبلاً به استخراج ماده ای همچون سلیس شیشه از معادن مبادرت می کردیم و با آن شیشه، به ساختن آینه و ظرف مایعات و حداکثر، منشور و ذره بینی می پرداختیم اما اینک می گوئیم تجزیه و ترکیب نور بوسیله شیشه بسیار مؤثرتر از این امر است در حالی که بوسیله الکتریسته صورت می گیرد. مثلاً یک شیشه عینک می تواند تمامی لامپهای یک سالن را به صورت جداگانه ملاحظه کند اما اگر ما بتوانیم چندین نقطه حرارتی ایجاد کنیم و یک صفحه مسی را بالای آن بگذاریم حرارتهای موجود با یکدیگر خلط می شود. همچنین وقتی جریان الکتریکی را به یک صفحه مسی وصل می-کنیم همین خلط صورت می گیرد مگر اینکه به وسیله عایق بندی از این ضایعه جلوگیری نماییم حال آن که

تک تک نورهای مربوط به هر یک از لامپها از این شیشه عینک عبور می کند بدون آنکه نیازی به عایق بندی باشد. وقتی که از فراز یک ارتفاع به یک شهر بزرگ و لامپهای روشن خانه و خیابانها نظر می اندازیم می بینیم که هیچ یک از آنها با یکدیگر ترکیب نمی شوند و به صورت نقطه های روشن خانه ها و خیابانها نظر می اندازیم می بینیم که هیچ یک از آنها با یکدیگر ترکیب نمی شوند و به صورت نقطه های روشن جدای از یکدیگر به چشم ما منتقل می شوند. این عدم ترکیب، امر بسیار مهمی است که اگر بخواهیم بعداً بر روی نور مطالعه کرده و از شیشه های محدب و مقعر برای تجزیه و ترکیب نور استفاده کنیم مجبوریم به ساختن صنایع سلیس و صنعت نوری روی آوریم و اگر چنین صنعتی نیازمند عایق بندی نباشد و بتوان عملیات تجزیه و ترکیب را بدون صفات عایق ساماندهی کرد طبعاً می توان به ساخت صنایع کوچک برای تولید مدارهای آی.سی نیز اکتفاء کرد.

۴/۱- تغییر در «کارآمدی اجتماعی» ابزار و منابع، بیانگر تغییر در مفاهیم و مقائیس آنها

رشد این ابزار به معنای این است که سلیس و کارآمدی آن از مفهوم پیشین خارج شده است؛ مثل اینکه امروز مسل را غالباً در ساختن ظروف غذا خوری به کار نمی برند و از آنها در ساختن سیم و انتقال جریان استفاده می کنند که با چند گرم از آن می توان امری را که تا دیروز غیر ممکن یا مشکل می نمود محقق کرد. طبعاً کارآمدی اجتماعی این ماده در امر ارتباطات به کلی دگرگون شده است لذا می توان مدعی شد مفهوم مس یا سلیس و کارآمدی آنها عوض شده است و عملاً تغییر در مقیاس صورت گرفته است.

مثلاً تا دیروز از واحدهای متر همچون متر و سانتی متر و میلیمتر و میکرومتر برای اندازه گیری حجم یک شیء استفاده می کردند ولی همین واحدها برای سنجش حجم مخصوص همان شیء قابلیت نداشت. اما اندازه گیری نسبت بین دو وصف و قرار دادن یک فلز در قوس الکتریکی و تبدیل آن به اشعه و انجام تجزیه نور و محاسبه نسبت آن توسط یک منشور مدرج (کوانتوم متر) مقوله دیگری است که می توان از این طریق مشخص کرد ترکیبات این فلز چیست که چنین نوری را حین تبدیل به اشعه ایجاد می کند؟ بنابراین می بینیم که مفهوم اندازه در حجم با مفهوم آن در بکار گرفتن طیفهای فوری، تفاوت دارد. چون اندازه موجود در این طیفها، اندازه مربوط به نسبت بین اوصاف ناست، زمانی که این فلز را در قوس الکتریکی می گذاریم تا

تبدیل به نور شود و توسط یک منشور، به تجزیه آن پرداخته و از این طریق به درجه بندی رنگهای آن و تعیین نسبتها می پردازیم. طبعاً اینها نسبتهای بین اوصاف است و نسبت موجود در حجم؛ چون این، یک عمل درون ملکولی - و نه برون ملکولی - است.

۴/۲ - ایجاد تغییر در تعاریف «ابزار و منابع» ضرورت فرهنگی نظام اسلامی

کسی که چنین عملی را در سطح درون ملکولی انجام می دهد این حق را به خود می دهد که در مقیاس جهانی نیز حرف اول را از نظر قدرت تأثیر بزند. جمهوری اسلامی ایران از نظر قدرت تأثیر توانسته است تعریف از انسان را تغییر دهد لذا چنین حقی را هم برای خود قائل است. و مخالفان نیز نمی توانند مانعی برای این نظام مقدس محسوب شوند. آن کسی که توهم می کند چون ما هنوز نتوانسته ایم تعاریف مربوط به ابزار و منابع را تغییر دهیم لذا نباید حق ابزار نظر داشته باشیم به ساده اندیشی مبتلا شده است؛ چون این تعاریف تابعی از تعریف انسان هستند که سهم تأثیر اصلی در عمل نیز از آن همین انسان است. بله می پذیریم که برای رسیدن به مرحله کمال باید همپای تغییر در تعریف «انگیزه، اندیشه و موضع گیری عملی» انسان، تعاریف مربوط به ابزار و منابع را نیز دگرگون کرد تا بتوانیم در تمامی عرصه ها حرف اول را بزنیم. لذا صحیح است که مدعی شویم ما از سهم تأثیر زیادی در این امر برخورداریم. ما نمی تونیم خود را به حساب نیاوریم و الا دچار ساده اندیشی شده ایم. اگر بگوییم ما تنها محتاج غرب هستیم و آنها محتاج ما نیستند به این بلیه گرفتار آمده ایم. ما یک اسلحه جدید انسانی را ابداع کرده ایم که حتماً نظام آنها را مختل کرده است لذا آنها مجبورند سخن ما را بپذیرند و به سهم تأثیر ما در مدیریت عالم و ایجاد ساختارهای اجتماعی معترف شوند.

البته چنانچه گذشت نباید به این سطح بسنده کرد بلکه باید متناسب با آن، به ایجاد نظام فکری و نظام دانش - یعنی بینش و دانش کارآمد - پرداخت.

بسمه تعالی

توضیح جدول جامعه

استراتژی امنیت ملی

۲۹۶۶

جلسه ۹

بررسی اجمالی سطوح «کلان» و «خرد»

- مقدمه ۱۲۹
- ۱ - ملاحظه «کارآمدی، نسبت و نتیجه» شاخصه سه سطح «خرد، کلان و توسعه» ۱۲۹
- ۱/۱ - قابلیت ملاحظه تمامی موضوعات در سه سطح مزبور ۱۳۱
- ۲ - «نمونه گیری» و «تعیین ضرائب فنی»، لازمه عمل در دو سطح «خرد» و «کلا» ۱۳۲
- ۳ - ضرورت تکیه سطوح کلان بر یک فلسفه نیرومند بعنوان ابزار هماهنگ سازی ۱۳۲
- ۴ - وجود ارتباط «تقومی» میان سطوح سه گانه ۱۳۵
- ۵ - «مدل» روش فلسفی برای هماهنگ سازی کم و کیف بمنظور بهینه امور عینی ۱۳۵
- ۶ - سطح کلان «پایگاه جریان عدالت در روابط اجتماعی» ۱۳۶
- ۶/۱ - تعریف سه نظام توازن اجتماعی (مدیریت، مشارکت و مباشرت) ۱۳۷
- ۶/۱/۱ - نظامات مزبور، اوصاف سه گانه نظام عملکرد ۱۳۷
- ۷ - بیان تفاوت میان دو شیوه مدیریت الهی و الحادی ۱۳۸
- ۸ - شامل بودن اصل «مدیریت، مشارکت و مباشرت» بر افراد یک سازمان ۱۳۹
- ۹ - ضرورت آشنائی با «واژه های کلیدی تنظیم زیر ساخت جامعه» ۱۳۹

مقدمه

در این مبحث به بررسی سطوح «کلان» و «خرد» می پردازیم. چنانکه در مباحث پیشین گذشت اصولاً سه سطح برای طبقه بندی موضوعات جامعه قابل تصویر است. به تعبیر بهتر یکی از عواملی متغیری (که بمعنای اوصافند) عوامل زمان ساز است که تغییرات را پدید می آورد و بعنوان اوصاف «زمانی» معروف است. حال این اوصاف، در سه سطح «مکان» - و به دیگر بیان سه سطحی که مربوط به ساختار است - دارای دسته بندی خاصی می باشد که بصورت سطوح «توسعه ، کلان و خرد» مطرح است. البته نسبت بین زمان و مکان نیز که «کارآمدی» نام دارد همان اوصافی است که در مباحث آتی مورد دقت قرار می گیرند.

همچنین گفتیم جامعه دارای سه متغیر «اصلی، فرعی، تبعی» است که متغیر اصلی همان وصفی است که تغییرات را نشان می دهد و از آن به «مبنا» تعبیر کردیم. متغیر دوم که متغیر فرعی است موضوعات ساختاری یا سطوح عملکرد متغیر اول محسوب می شود؛ یعنی هر چند که ما با سه منته ساروکار داریم اما این هر سه ، اوصاف یک مجموعه بشمار می رود که با تغییر نسبت بین آنها، مجموعه نیز تغییر پیدا می کند. پس از متغیر اصلی همواره متغیر زمانی یا زمان ساز است که دارای سه بخش «ظرفیت، جهت و عاملیت» است و ضمن بحث مربوط به «ارکان، اصول و اساس» مورد بحث اجمالی قرار گرفت؛ به این که متغیر اول برابر با «ظرفیت ، جهت و عاملیت» است. به تعبیر دیگر متغیر اصلی از آن رو اصلی است که تغییراتش در زمان واقع می شود. لذا همین متغیر را باید تحریک کرد تا بتوان مجموعه را تغییر داد. البته کیفیت این تحریک، خود مبحث مستقلی را طلب می کند.

حال همان متغیر زمان ساز که در آنجا به «ظرفیت، جهت و عاملیت» تقسیم می شد همان سه بخش در اینجا به «گرایش ، بینش و دانش» تبدیل می شود. پس متغیر اصلی مجموعه بنوبه خود مرکب است چون بصورت اوصافی است که در قالب یک نظام، تعریف می شود نمی توان آن را بصورت یک پدیده بسیط معنا کرد. اجزاء متغیر اصلی هم که در متغیر فرعی عمل می کند دارای سه سطح «توسعه، کلان و خرد» است. اینک به بررسی دو سطح اخیر می پردازیم که در قالب متغیر فرعی می گنجند.

۱ - ملاحظه «کارآمدی، نسبت و منته» شاخصه سه سطح «خرد، کلان و توسعه»

ابتدائاً این سؤال مطرح می شود که چه موضوعاتی قابل اتصال به وصف «کلان» و «خرد» هستند؟ اصولاً نسبت به هر موضوعی - همچون یک دانشکده یا حتی یک دفتر کار - می توان با توجه به سه سطح مزبور، به تحلیل دقیق آن پدیده پرداخت و موضوعات را از یکدیگر تفکیک نمود. در این حال ما قادر خواهیم بود مشخص کنیم چه موضوعاتی، در سطح توسعه و چه موضوعاتی در سطح کلان و بالاخره چه موضوعاتی در سطح خرد قرار دارند؟ مثلاً برای تشکیل یک دفتر کار نیازمند ابزار خاصی همچون تلفن برای ارتباطات، میز، صندلی، خود کار و ... هستیم. وجود این ابزار، نشانگر نیاز این دفتر به چنان وسایلی است تا بتواند فرد را در آنجا وظایف محوله یاری رساند. اما تمامی این موضوعات در سطح خرد مطرح است. البته باید این وسایل - اعم از این که کتاب یا تلفن یا میز یا ... باشد - تفاوت قائل شد چون مثلاً کتاب، ابزاری است که ما را برای رجوع به قوانین اداره یک دفتر یا آشنائی با سایر مراکز همکار یاری می رساند. هر چند کتاب هم دارای انواع مختلفی است لکن موضوعاً با وسایل دیگر متفاوت است چرا که از هر یک، اهداف خاصی انتظار می رود.

اما وصف «کلان» زمان به موضوعات داده می شود که قرار باشد آنها را «بهینه» کنیم. یعنی وقتی می خواهیم ببینیم که مثلاً چه بودجه ای را باید به اطاق مدیر - و نه این مجتمع - اختصاص دهیم باید توجه کنیم که این فرد به چه اطلاعاتی و چه نوع ارتباطی نیازمند است و ضرورتاً چه وسایلی را که موضوعاً با ارتباط و اطلاع متفاوت است باید در اختیار وی گذاشت؟

البته هر کدام از این مفاهیم قابل تعمیم است که در صورت تعمیم نمی توان انتظار داشت مفاهیم دیگر را نیز پوشش دهد. وجود یک تنظیم خاص در چنین اطاقی که احیاناً با اطاق معاون و ... متفاوت است حتماً در یک دستگاه فرهنگی، برای مدیریت آن مجموعه قابل تعریف است. حال اگر همان دستگاه فرهنگی را حفظ کنیم باید دید چه نسبتی بین «اطلاعات، ارتباطات و امکانات» بایست وجود داشته باشد تا اطاق مدیریت یا معاونت بهتر بتواند در خدمت آن مجتمع قرار گیرد.

بنابراین هرگاه اشیائی که در این اطاق دیده می شود قرار باشد خود و «کارآمدی» آنها را ملاحظه کنیم باید آنها را در سطح خرد بدانیم و اگر از این سطح بالاتر برویم و آنها را بر اساس وصف خاصی دسته بندی کنیم که دیگر یک امر جزئی، موضوع بحث آن نباشد و در واقع بررسی «نسبت» بین دسته ها را مد نظر قرار دهیم آنگاه در سطح کلان وارد شده ایم. و زمانی که «منتجه» را در یک مجموعه ملاحظه کرده و می گوئیم اثر این بهینه چگونه است در واقع در سطح توسعه گام نهاده ایم.

۱/۱ - قابلیت ملاحظه تمامی موضوعات در سه سطح مزبور

چنانچه پیداست ملاحظه یک موضوع - در هر جایگاهی که باشد اعم از این که یک موضوع کوچک یا بزرگ محسوب شود - در سه سطح مزبور امکانپذیر است. چون تمامی سیستمهای دارای یک تقیسمات خرد هستند که موضوعات با حفظ خصوصیت شخصی و فردی آنها را در این سطح قابل ملاحظه اند و اگر هم در یک دسته بندی قرار گیرند بصورت دسته بندی خرد مطرح می شوند. زمانی که بعینه بر روی اشیائی همچون میز و تلفن و .. دست می گذاریم و در واقع ملاحظه خرد موضوعات را مد نظر قرار داده ایم. و هرگاه که در مقام بهینه موضوعات باشیم و مثلاً از تنظیم نور یک اطاق و یا سطح یک نوع ارتباط بحث کرده و از خود سؤال کنیم کدامیک از این نسبتها را باید ارتقاء داد تا به وضعیت مطلوب رسید در واقع به سطح کلان قدم نهاده ایم چون اصولاً سخن گفتن از «وضعیت مطلوب» در سطح خرد نمی گنجد. برای تعیین وضعیت مزبور باید کارآمدها دسته بندی کرد و از ملاحظه موضوعات بصورت شخصی و فردی اجتناب نمود. این ملاحظه نه تنها در مورد یک اطاق بلکه در خصوص یک جامعه نیز امکان پذیراست؛ مثلاً زمانی که قیمت گیری و نمونه برداری نسبت به محصولات مصرفی جامعه سخن می گوئیم و در صدد برمی آئیم به بررسی یک از شقوق آن که بخش غذایی و سبد قیمت میوه است بپردازیم عملاً در چنین سطحی وارد شده ایم. در این حال باید میوه های امروز بازار، سبد قیمت آنها را تعیین کرد در عرض بررسی بخش میوه از بخش مواد غذایی محصولات مصرفی می توان به بررسی بخش پارچه از بخش پوشاک این محصولات نیز مبادرت کرد و سبد قیمت روز آنها را هم تعیین نمود.

۲ - «نمونه گیری» و «تعیین ضرائب فنی»، لازمه عمل در دو سطح «خرد» و «کلا» وقتی موضوعات را بر اساس اوصاف شخصی دسته بندی کرده و نوع آنها را نمونه برداری می نمائیم و مثلاً از چند محل فروش هندوانه، یک یا چند نوع از این محصول را قیمت گذاری می کنیم و سپس آنها را در یک جدول در کنار میوه های وارداتی که مصرف خاص دارند قرار می دهیم، سطح خرد را مورد لحاظ قرار داده ایم. اما زمانی که این اطلاعات را دسته بندی کرده و در قالب کالای مصرفی و غیر آن نمایش می دهیم در واقع سطح کلان را ملاحظه نموده ایم. در این حال می توان دهها نوع جنس را در قالب کالاهای مصرفی بر شمرد و دهها نوع دیگر را در قالب کالاهای سرمایه ای - هم چون اتومبیل و دوچرخه و ... و یا نیروی انسانی و خدمات دولتی و خصوصی و غیر آنها قرار داد.

پس همواره بر اساس الگوی خود و از ملاحظه سیر کلان به خرد، به نمونه گیری عینی می پردازیم که همین امر بیانگر انجام کار در سطح خرد است و زمانی که توانستیم آمارهای گرفته شده را به سطح کلان برسانیم و آنها را در دسته بندیهای کلی قرار دهیم و سپس از نسبت و «ضریب فنی» بین دسته ها سخن بگوئیم به این که چه نسبتی باید وجود داشته باشد تا بتوان آن را به وصف «تعادل» نسبت به پیدای نتیجه برتر یا کارآمدی بالاتر متصف کرد آنگاه می توان مدعی شد ملاحظه ما در سطح کلان بوده است. البته پیداست که منظور از نتیجه بالاتر این است که عمل این مجموعه یا پدیده بخوبی انجام شود و از این طریق، منزلت آن ارتقاء یابد. این امر بنوبه خود زمانی اتفاق می افتد که در یک مجموعه آموزشی، ارتقاء راندمان آموزشی آن بصورت افزایش ضریب «سرعت، دقت و انضباط عملی» نیروی انسانی آن مجموعه تبلور یابد.

۳ - ضرورت تکیه سطوح کلان بر یک فلسفه نیرومند بعنوان ابزار هماهنگ سازی

اصولاً سیر خرد به کلان همواره برای ما محسوس است چون از پائین بطرف بالا سیر می کنیم. سپس در دسته بندیهای کلان وارد می شویم و در نهایت، پای ملاحظه نتیجه این مجموعه نسبت به دیگر نتیجه ها بمیان می آید که همان سطح توسعه است. اما اگر قرار باشد از بالا بطرف پائین سیر کنیم ابتدائاً با وصف توسعه روبرو می شویم که از نظر فلسفی و متناسب با این وصف می توان به تعریف ضرائب فنی و دسته بندیهای کلان پرداخت. پس زمانی که از سیر فلسفی بالا به پائین حرکت می کنیم این سؤال مطرح می شود

که چرا باید مثلاً نسبت بین این دو دسته بصورت $\frac{1}{2}$ یا ۲ برابر باشد؟ قطعاً تئوری مورد نظر ماست که باید به ارائه نظر پیرامون این سؤال پردازیم. طبعاً اگر زمانی از تصرف درعینیت عاجز ماندیم باید بپذیریم که در تئوری خود شکست خورده ایم. اما اگر تئوری ما صحیح بود و توانست با طبقه بندی مطلوب، وزن صحیح با به اشیاء و پدیده ها بدهد آنگاه کارائی و ضریب فنی آن در عمل نیز تأیید خواهد شد.

بنابراین اگر امور خرد را در یک دسته بندی بزرگتر قرار دهیم باید نام آن را دسته بندی کلان بگذاریم که بر پایه یک تئوری شکل می گیرد. این دسته بندی همواره واسط بین سطوح توسعه و خرد است.

اگر تئوری ما نیرومند باشد و بتواند تحلیل و دسته بندی صحیحی را ارائه دهد از قدرت بهینه مطلوبی نیز برخوردار بوده و بهره وری آن را امور خرد بصورت یک بهره وری صحیح رخ می نماید. اما اگر چنین نباشد مجبوریم چنین امور خردی را بر اساس استناداردهای بین المللی مورد سنجش قرار دهیم و در سطح کلان نیز از معادلات پذیرفته شده و بالاخره در سطح توسعه، از بستر، استراتژی و محور هماهنگ سازی تعریف شده خاصی سخن بگوئیم. تمامی اینها دال بر وجود یک تئوری است. چنین فردی هیچگاه به تئوری پایه این سطوح پی نمی برد علت حاکمیت این نوع استناداردها و قدرت کارائی آن را در سطح جهان نمی داند او تنها قادر است از تمامی اینها بهره ببرد. لذا سخن ما این است که اگر ما نتوانیم بر اموری از قبیل استاندارد، شاخصه و ... در پائین تر سطح و فرمول و معادله در سطح کلان آن، احاطه تئوریک پیدا کنیم نباید متوقع باشیم کیفیت پرورش روحی نیروهای سازمان ما غیر از دیگر نیروها باشد. سالهاست که چنین نیروهائی را با نظام جمهوری اسلامی آشنا کرده ایم؛ نظامی که دیگر نیروها در سایر نقاط جهان با آن آشنا نیستند. بله اگر اهداف این نظام مقدس همچون اهداف سایر کشور ها باشد و در تعریف مربوط به تکامل انسان، جامعه و قدرت، از تلذذ گرائی و خود کامگی سخن بگوید آنگاه تفاوتی میان نظام ما و دیگر نظامات نخواهد بود و منتجه هر دو نیز در نهایت یکسان می شود. اما اگر نتوانستیم تعریف دیگری را برای بهره وری ارائه دهیم به این که بتوانیم انسان را محکم - همچون فولاد - پرورش دهیم و از تلذذ گرائی مادی بر حذر داریم حتماً بگونه ای شایسته نیز می توانیم در این عرصه ها ظاهر شویم.

(اصولاً طبع انسان از شهوات جنسی، مقامی و خوردنی و آشامیدنی متلذذ می شود که در روایات نیز ما را از این سه امر بر حذر داشته اند. اگر این سه نوع لذت، راه تهذیب بپیماند ابزار تکامل انسان خواهند بود. مثلاً تهذیب حبّ ریاست، بصورت تولی به ولایت ... می باشد تا بتواند خلافتی که از جانب خداوند بر نفس خود و دیگران اعمال می کند به گونه ای نباشد که احساس علو شخصی نماید بلکه او باید برتری خداوند و نظارت و حضور حضرتش رابخوبی احساس کند. او همواره به خداوند متعال اشتیاق دار. لذا در امر ریاست و نیز تولی و ولایت، حب و علاقه مطرح است که در ریاست مادی بگونه ای دیگر بوده و بصورت «برای» نسبت به دنیا متبلور می شود. یک افسر بلند پایه نظامی در ارتش آمریکا هیچگاه برای درک لذات آخرت، به امور دنیوی حبّ نمی ورزد، او تنه عالم ماده را می شناسد. اما خلافت یک انسان الهی که در اعلی مرتبه تقواست چنین انسان مهذب را وا میدارد که از انکار حاکمیت الهی در زمین و اغماض حق معصومین علیه السلام در کره خاک رنجیده شود. او منکرات را دشمن می دارد و لذت خود را در اطاعت از احکام دین می داند و سعی می کند در اطاعت دیگران شریک باشد. چون وقتی یک طریق و واسط می شود تا مردم بهتر خداوند را بپرستند در واقع این امر گویای همان واقعیت خلافت الهی در زمین است لذا از عصیان رنج م برد.

پس سه شهوت مزبور قابل تهذیب است که از قبل آن می توان نیروهای درونی خود را برای درک لذات الهی بسیج کرد. زمانی که به اعتقادات او اهانت می شود بر او تلخ می گذرد اما نه از این باب که چون من چنین گرایشی دارم لذا عصیان شود؟! هیچگاه یک مسلمان، حضرت امیر المؤمنین (علیه افضل صلوات المصلین) را به خود تعریف نمی کند بلکه خود را به وجود حضرتش تعریف می نماید. محبت او چنین نیست که بگوید اگر من محب او نبودم او علی علیه السلام نمی شد بلکه این افتخار را برای خود تمام می داند که محب او باشد. لذا در مقابل کمترین اهانت، عکس العمل نشان می دهد.

برای هماهنگ سازی همواره نیازمند وجود یک تئوری هستیم تا بتوان گفت چه چیزی را باید جزء چه دسته ای قرار داد و چه امری را تحت آن نبرد. اگر تئوری، نظریه، فرضیه و فلسفه تغییر پیدا کند بلافاصله دسته بندیها نیز تغییر پیدا می کند. بنابراین ابتدائاً از فلسفه ما باید بتواند قدرت هماهنگ سازی مفاهیم مورد نظر

را داشته باشد اما سپس به کسب تجربه می پردازیم و این بدان معناست که می خواهیم کارآمدی فلسفه را در عینیت ملاحظه می کنیم. البته ممکن است از تجربه چنین نتیجه ای بگیریم که تئوری ما بگونه ای است که ضرائب فنی در سطح کلان نمی تواند به کنترل عینیت بپردازد.

۴- وجود ارتباط «تقومی» میان سطوح سه گانه

ارتباط خاصی بین سطوح سه گانه «توسعه، کلان و خرد» است که نام آن را «تقوم» می گذاریم. قوام صحت تئوری فقط به منطقی بودن کلمات در ریاضیات آن نیست چرا که این، منطق کنترل عینیت است. این فلسفه باید ر دو سطح «نظری» و «کاربردی» (عملی) آزمون شود. اما فلسفه در دستگاه مطلوب ما در سه سطح «قلبی»، «نظری» و «عینی» آزمون می شود که باید رابطه آن فلسفه با ایمان، تلائم منطقی و کنترل عینیت تمام شود. حال اگر این امر بتواند بر اساس قدرت متقین هائی، ابتدائاً یک دسته از مفاهیم حتمی از مذهب را تأسیس کند و سپس تلائم نظری آنها را اثبات کرده و بر پایه این تلائم و هماهنگی، قدرت هماهنگ سازی دسته بندی هائی را ایجاد نماید و به طراحی اوصافی در سطوح توسعه و کلان بپردازد می تواند به تحلیل امور خرد نیز مبادرت کند و سفارشهای رسیده را پاسخگو باشد در نهایت به ارائه نسخه هائی برای کنترل عینیت بپردازد. لذا آن هماهنگ سازی اصولاً زمانی مفید است که بتواند چنین نسخه هائی را ارائه دهد.

۵- «مدل» روش فلسفی برای هماهنگ سازی کم و کیف بمنظور بهینه امور عینی

هر چند نمونه برداری نسبت به موضوعات مخلف صورت می گیرد و می توان شاخصه های تخمینی معین کرد تا موضوعاتی همچون تدریس و رابطه سیاسی و معاملات را مورد تحلیل قرار دهد اما باید متوجه باشیم که جمع بندی این اطلاعات و دسته بندی نمونه ها و به آمار و نمودار کشیدن آنها در قالب چندین منحنی و جدول نمی تواند به یک استنتاج، ضریب فنی مشخص و قدرت تحلیل نسبت ریاضی تبدیل شود و نمی توان در نهایت بر اساس این نمونه ها یک نسخه کارآمد ارائه داد چون عامل مؤثری که بتوان گفت در اینجا متغیر اصلی است وجود ندارد. اما اگر توانستیم چنین نمونه هائی را در دسته بندی های کلان وارد کنیم و بین دسته ها، ضرائب مطلوبی را تعریف کنیم بگونه ای که بتوانیم بگوئیم مطلوب است که نسبت این دسته با دسته

دیگر چنین باشد آنگاه می توان گفت آیا چنین مطلوبیتی بوجود آمده است؟ اگر خیر، کدام بخش را باید تغییر داد تا به مطلوب خود رسید؟ لذا با این توان «اگر» و «آنگاه» تعریف کرد و بر اساس آنها معادلاتی را طراحی نمود. اصولاً معادله چیزی همین «اگر» و «آنگاه» نیست.

وقتی گزارشهای آماری و نمودارها می توان به ثمر بینشید که ما از ضرائب فنی برخوردار باشیم. این ضرائب همواره با توجیه فلسفه آغاز می شود. یعنی فلسفه مبین این ات که نسبت بین این دو کیفیت وصف چگونه باید باشد؟ به دیگر بیان کمیّت (که همان نسبت است) در کنار کیفیت (که موضوع مورد نظر است) بایست در یک تئوری تعریف شود تا بتواند هماهنگ سازی لازم را از این طریق سامان داد. اگر فلسفه ما توانست کم و کیف را در موضوعات مختلف هماهنگ کند بین معناست که برای کنترل عینیت، به ارائه یک «مدل» پرداخته است. و اگر به ارائه مدل کنترل عینیت بپردازد آنگاه قدرت بهینه امور را خواهد داشت و الا شناخت بحران، از رونق و خمود و نیز تمیز وضعیت مطلوب از نامطلوب و تعیین میزان نامطلوبی هر مقطع از روند حرکت جامعه و شناسائی نقاط ضعف و قوت آن تنها درآینه نسبتهای کلان حاکم بین امور قابل ملاحظه است. بنابراین رابطه میان قدرت تحلیل ما نسبت به عینیت، با فلسفه مورد نظر امری قابل دفاع است که این رابطه هم از طریق نسبت بین موضوعات کلان مورد دقت قرار می گیرد. باید ببینیم آیا عینیت می توان نظریه فلسفی ما را اصلاح کند و یا اصولاً یک کارآمدی لازم از آن بدست می آید یا خیر؟

۶- سطح کلان «پایگاه جریان عدالت در روابط اجتماعی»

این سطح، «پایگاه جریان عدالت در روابط اجتماعی» است. چنانچه گذشت سطح توسعه، پایگاه جریان عدالت در «تکامل» نیازمندیهای اجتماعی است و سطح کلان، چنین پایگاهی در «روابط» اجتماعی است. اما این کلام به چه معناست؟ ربط دادن عدالت به ارتقاء تکامل جامعه در واقع ربط عدالت به درون سازمان است. گاهی سخن از تکامل جامعه می گوئیم و سپس اضافه می کنیم تعادل بدین معناست که بتواند روابط بین اجزاء درونی را بگونه ای تنظیم کند که وضعیت مطلوبتری بر مجموعه حاکم شود. حال عدالت در روابط درونی این سیستم - و نه تکامل آن - عدالت در روابط اجتماعی یک نظام است. عنوان انتزاعی سطح کلان بگونه ای است که این سطح، برابر با نظامهای توازن توانمندی جامعه تعریف می شود.

۶/۱- تعریف سه نظام توازن اجتماعی (مدیریت، مشارکت و مباشرت)

این توازن بمعنای تعادل قدرت می باشد و دارای نظامهائی خاص است که در قالب نظام «مدیریت، مشارکت و مباشرت» تعریف می شود. پس توازن اجتماعی عمدتاً دارای سه نظام مزبور است. نظام مدیریت آن همان نظام تصمیم گیری است که تمامی اداره ها حول یک اداره جریان می یابد، در نظام مشارکت، از حدود وظایف و اختیارات سخن می گوئیم. البته محدود وظائف همواره محدوده ای است که در آن، تبعیت از خواست فاعل بالاتر مورد بحث قرار می گیرد و در محدود اختیارات، میزان نفوذ فاعل بالاتر نسبت به فاعل ما دون برای انجام وظیفه ملاحظه می شود و در واقع مبین وظیفه افراد یک سازمان نسبت به ما فوق است. پس هر انسانی ممکن است از یک نظر مدیر باشد - آنجا که دارای اختیار است - و از یک نظر با ما فوق خود در جریان یافتن اداره امور شریک باشد که در صورت تعلل و تسامح، چنین جریانی مختل خواهد شد. در این حال می توان مشکلات و مقدورات خود را گزارش نمود و گفت هر چند چنین معضلاتی وجود دارد اما بدین صورت با آنها برخورد شد. قطعاً ترکیب سه نظام مزبور در تمامی سطوح وجود دارد؛ چه این که در پائین ترین آنها که سطح اجراء است می تواند بعنوان یک گروه سرباز یا کارگر در عینیت تصرف کند اما باید متوجه باشیم که همین گروه، هم دارای مدیریت است و هم مشارکت و هم مباشرت، تا جایی که این جریان به یک فرد آن هم در نحوه تصمیم گیری، تفکر، ابتکار در عمل و سرعت در انجام کارهایش ختم می شود. سپس در تمامی این سطوح می توان از سه نظام مزبور سراغ گرفت.

۶/۱/۱- نظامات مزبور، اوصاف سه گانه نظام عملکرد

این سه وصف، مربوط به نظام عملکرد است که از یک سلول کوچک تا بزرگترین واحد را شامل می شود. با این وصف صحیح است بگوئیم: یک مدیر بزرگ هم بعضی از امور خود را بالمباشره انجام می دهد و شخصاً به ارائه یک جمعبندی و ابداع یک یا چند احتمال می پردازد.

همچنانکه اموری را نیز بالمباشره دنبال می کند و بالاخره اموری را با مدیریت مستقیم خود به انجام می رساند. این سه نظام زمانی به صورت هماهنگ عمل می کنند. که بتوان برآیند ساختار رابطه بین سه نظام در تصمیم گیری، تخصیص و اجراء» را در سطح کلان تعریف نمود. نظام تصمیم گیری همان نظام قدرت است

که باید دید برای فرد مدیر، چه الگوی مدیریتی وجود دارد تا بتواند به توزیع قدرت برای پیدایش تصمیم و اراده پردازد؟ همچنین باید دید دارای چه الگوی تخصصی است و به چه الگوی اجرائی است و به چه صورت گردش عملیات را در دستگاه خود طراحی می کند؟

سه مؤلفه دیگر در این سطح، نهادهای «دولت، اجتماعی و خانواده» است. اگر در این سطح، به توازن توانمندی در روابط اجتماعی وجود داشته باشد می توان شاهد استحکام بنیان نظام «تولی جامعه»، «تکامل انضباط» و «تقوای اجتماعی» بود.

۷- بیان تفاوت میان دو شیوه مدیریت الهی و الحادی

از آنچه گذشت معلوم می شود حتی قاعده هرم سازمان که به واحدهای انسانی ختم می گردد نباید خارج از نظامات فوق الذکر قرار گیرند چون یک سرباز نیز حداقل بر روح و فکر و اندام خود مدیریت دارد و می توان نوعی خاص، تصمیم گیری و ابداع احتمال نماید. از این رو باید به مسئله اساسی تری پرداخت که اصولاً تعریف سازمان از انسان چیست و به چه صورت پیدایش یک تصمیم را برای او به تصویر می کشد؟ ممکن است گفته شود برای او تصمیم ساخته می شود؟ اما بلافاصله سؤال می کنیم چگونه؟ گفته می شود با تهدید و تشویق می توان به این مهم نائل شد. اما ناگفته پیداست که چنین انسانی از نظر سازمانی در نهایت، یک انسان مادی خواهد شد که بناچار سقف مشخص برای ریسک پذیری او تعریف می شود. از این رو زمانی که موج اجتماعی باعث انزوای مدیر می شود عمل اجتماعی چنین انسانی، راه تخلف را در پیش می گیرد. در این حال، اثرات آن تشویقات و تنبیهات نیز از بین می رود و دیگر چنین فردی بعنوان عنصر آن سازمان قلمداد نمی شود. او عادتاً تا زمان و مکان محدودی با مدیریت سازمان همراه خواهد بود ولی در نهایت او را تنها خواهد گذشت.

حال اگر شیوه مدیریت بگونه ای باشد که گرایش به تشویق و تنبیه مادی، علت تبعیت او نباشد بلکه گرایش به یک جهان بینی فراگیر نسبت به این عالم، علت حرکت او قرار گیرد و «ان الله اشتری من المؤمنین باموالهم و انفسهم بان لهم الجنة» را آویزه گوش قراد دهد که دیگر برای تشویق و تنبیه دنیوی، اعتباری قائل نشود حتماً به آنچنان بلوغی خواهد رسید که حتی به تشویقات اخروی نیز قانع نمی شود و تنها «رضی الله

عنهم وضوا عنه» را خواهان است. این چنین فردی، شیفته خداوند می‌شود که بهشت را هم طالب نیست و خداوند را برای بهشت نمی‌پرستد. او محبت خداوند را طلب میکند و همواره می‌گوید:

لطف تو گر می‌پسندد دوستان را در عذاب کافر گر من نظر ر روضه رضوان کنم

برای این چنین انسانی صرفاً پسند الهی - و نه پسند شخصی - اصل است. البته چنین مقاماتی نوعاً برای امثال ما دست نیافتنی است و اگر به همان اصل «شوقاً الی الجنة و خوفاً من النار» عمل کنیم و آخرت خود را خواهان باشیم کافی است و الا ادعای گذر از این مرحله و درک مقامات بالاتر، از توان ما خارج است.

کسی که ایمان به غیب دارد و اشتیاقش تنها در اولیاء نعم علیه السلام خلاصه می‌شود وقتی که دست مدیر و مافوق خود را از بکارگیری مقدرات ناتوان ببیند باز حاضر به فداکاری و ایثار است. بنابراین اراده و تصمیم در جایی بصورت خوف و طمع دنیوی یا اخروی ظهور پیدا می‌کند و در آنجائی که ظهور هم پیدا نکند می‌توان از کیف عمل شخص، جهت حاکم بر آن را (که یا دنیائی است و یا آخرتی) درک نمود. کسی که به خداوند و غیب ایمان دارد اگر کار کند هیچگاه آن را به رخ کسی نمی‌ککشد بلکه همواره در صدد است وظایف محوله را بخوبی انجام دهد و کسی که بدنبال مطامع دنیوی است همواره پیگیر گزارش دادن از کارهای خود است و در بهترین حالت حاضر می‌شود این فعالیتها ا بزرگ نکند و الا ابائی از بزرگنمائی آنها هم ندارد.

۸- شامل بودن اصل «مدیریت ، مشارکت و مباشرت» بر افراد یک سازمان

پس در قاعده هرم نیز تصمیم گیری و «گرایش، بینش، دانش» در سه سطح «توسعه، کلان و خرد» حضور دارد هر چند این حضور، متناسب با سطح نازل قاعده است. در هر صورت هر انسانی در این مجموعه، یک دسته از امور را بالمشارکه، بگونه ای که مجرای انجام امور توسط افراد ما فوق می‌شود و بالاخره دسته ای دیگر را در قالب تصمیم گیری عمل می‌کند. به تعبیر دیگر کارهایی را می‌توان بعنوان امور شخصی او نامید.

۹- ضرورت آشنائی با «واژه های کلیدی تنظیم زیر ساخت جامعه»

این واژه های کلیدی در نهایت می‌تواند ترسیمگر سیمای «مدیریت» الهی و الحادی باشد که البته این امر منوط به توضیح هر چه بیشتر این واژه ها و پردازش مبانی آنهاست. در ادامه باید دید از این دیدگاه دستگاه

مادی به چه اموری مشغول است و دستگاه الهی باید به چه اموری بپردازد؟ با اندازه گیری این نمونه ها می توان سیمای موحش کبر بر خداوند و استکبار بر خلق را برای طبع نظام مادی به تصویر کشید. اصولاً کسی که از عبادت الهی سرباز می زند و به عبادت نفس تن می دهد محال است که بتوان با عدالت مأنوس باش. از این رو باید مظالم چنین نظامی را نشان داد. این نظام، از هر گزنده ای برای انسان خطرناکتر است که می توان با این مدل، آن را تحت کنترل قرار داد و نقاط آسیب پذیر آن را مشخص کرد و از همان نقطه برای فلج کردن دشمن وارد شد. همچنین می توان نقاط آسیب پذیر نظام خرد را نیز مشخص کرد تا بتوان آن را مرتفع و از گزند آسیب دشمن حفظ نمود. مثلاً اگر یک نقص جدی در فرهنگ کشور نسبت به توسعه انقلاب شناسائی شود باید آن را بعنوان نقطه آسیب پذیر نظام اسلامی مورد توجه قرار داد تا بتوان آن را از آسیب دشمن که بمنظور ایجاد اختلاف می تواند مورد سوء استفاده وی قرار گیرد حفظ نمود. قطعاً بروز اختلاف، و اختلال در وحدت سیاسی جامعه منجر به وارد کردن آسیب جدی بر انقلاب اسلامی می شود. اینکه چگونه می توان تدریجاً نقاط ضعف را مرتفع کرد و نقاط قوت را تقویت نمود منوط به درک کامل از «واژه های کلیدی تنظیم زیر ساخت جامعه» است که می تواند به توسعه امنیت منجر شود اما همین امر نیز بنوبه خود منوط به ارائه راهکارهای عملی و عینی است.

بسمه تعالی

توضیح جدول جامعه

استراتژی امنیت ملی

۲۹۶۷

جلسه ۱۰

فهرست:

۱ - شاخصه های اصلی سطوح «توسعه، کلان و خرد»

۱/۱ - برابری سطح خرد با نظامهای بهره وری اجتماعی «انگیزش، پرورش و گزینش»

۲ - بررسی اجمالی دو الگوی متفاوت «تولید، توزیع و مصرف» در سطح خرد

۲/۱ - تعریف صحیح از «گرانی و ارزانی» دائر مدار لحاظ مؤلفه «حق مصرف و الگوی توزیع»

۲/۲ - نظامات بهره‌وری اجتماعی، برآیند سه نظام «تولید، توزیع و مصرف»

۳ - سطح خرد، «بنیان نظام عملکرد جامعه و تکامل قسط»

۳/۱ - ضرورت تناسب نوع تکنولوژی با کیفیت انگیزش اجتماعی

چنانچه در مباحث پیشین گذشت «سطح خرد»، سطحی است که در آن، از موضوعات عینی جزئی - همچون وسایل معمولی یک اطاق تا امری مربوط به یک سازمان - و طبقه‌بندی بر اساس تنوع موضوعات سخن می‌گوئیم. اما زمانی که دسته‌بندیها در یک قالب کلی و به وصف مفهومی - و نه به وصف موضوعی از موضوعات - مطرح می‌شود و نسبت میان این دسته‌بندیها ملاحظه می‌گردد در واقع به «سطح کلان» گام نهاده‌ایم. پس این سطح، سطح ملاحظه نسبتها و بهینه آنهاست. طبعاً این بهینه زمانی صورت می‌گیرد که وصف، موجود باشد و نه عناوینی که مربوط به موضوعات است.

بعنوان مثال در خصوص چهار بازاری که مربوط به مجوز پول و مدل نشر اسکناس هستند باید از سبد قیمتها و تعیین این سبد سخن بگوئیم؛ حال آنکه وقتی در بحث شاخصه‌ها و انواع وارد می‌شویم باید از موضوعات جزئی و کالاهائی که مربوط به تغذیه، بهداشت، مسکن، پوشاک و... و نقش مستقیمی که در زندگی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی ما دارند سراغ بگیریم. به تعبیر بهتر آنجا که پای سبد کالاها در میان است از سطح خرد و در آنجا که پای دسته‌بندیهای کلی و بیان اوصاف در میان است از سطح کلان بحث می‌کنیم. در این سطح اخیر است که از کالاهای سرمایه‌ای و مصرفی سخن می‌گوئیم. کالاهای سرمایه‌ای همچون خانه، کارخانه، اتومبیل، جاده و... است. اما آنجا که نیروی کار مورد بحث قرار می‌گیرد در سبد کالاها بعنوان نیروی خدماتی و تولیدی و... مطرح می‌شود که اگر هر یک از این سطوح، خردتر شوند آنگاه می‌توان آنها را؛ در قالب نیروهای کارگر با سطوح مختلف سواد - همچون بیسواد، کم سواد، دیپلم، تکنسین، کارشناس، کارشناس ارشد و متخصص - تعریف نمود.

بنابراین آنجا که دسته‌های کوچک بر روی موضوعات می‌آیند تا بتوان به نمونه‌گیری پرداخت مجال طرح سطح خرد است و آنجا که چنین دسته‌های از نمونه‌گیری خارج می‌شوند جای جریان سطح کلان

است، سطح کلی همواره به وصف آن ملاحظه می‌شود که البته این سطح هم بمنظور بهینه کردن موضوعات صورت می‌پذیرد. مثلاً می‌خواهیم ببینیم نرخ رشد کالاهای مصرفی، سرمایه‌ای، نیروی انسانی و پول، در زمان به چه میزان است و تناسب آنها نسبت به یکدیگر چگونه است: اصولاً اینطور نیست که نسبتها صرفاً در خصوص پول ملاحظه شوند چون این امر در مورد سازماندهی نیز قابل لحاظ است که از طریق دقت در اوصاف بزرگ سازمانهای مختلف نظامی و غیر نظامی امکانپذیر خواهد بود. نسبت بین اوصاف همواره دایر مدار خوبی و بدی می‌باشد که البته خوبی را هم باید به تکامل معنا کرد .

ما در سطح توسعه به بیان شاخصه‌های تکامل می‌پردازیم و در سطح کلان، از مدیریت نسبتها و انتساب آنها به خوبی و بدی سخن می‌گوئیم و بالاخره در سطح خرد، آنها را کوچکتر کرده و بصورت موضوعی به آنها می‌گوئیم. حال وقتی به این امور، نگرش موضوعی تعلق گرفت آنگاه می‌توان «انگیزش، گزینش، و پرورش» را بعنوان مهمترین امر ملاحظه کرد. اما چرا باید نسبت به انگیزش حساس بود: علت این است که ما در جامعه، گرایش و اعتقاد را اصل قرار داده‌ایم لذا زمانی که به واحدی از آحاد جامعه نظر می‌کنیم باید انگیزه را اصل قرار دهیم .

در این رابطه این سؤال مطرح می‌شود که انگیزش پرورش و گزینش نیروهای انسانی در جامعه به چه صورت انجام می‌شود اصولاً سه نظام تولید توزیع و مصرف فرآیند عملکرد چه امری است. اگر قرار است هزاران الگو برای تولید مطرح باشد غرض ما از چنین الگویی چیست آیا غیر از اینست که می‌توان کارخانه را به صورت متمرکز و یا نیمه‌متمرکز و یا اصلاً در قالب یک کارگاه تأسیس نمود .

اگر الگوی تولید ما در قالب کارخانه متمرکز تعریف شد آنگاه چنین امری حکم می‌کند که صرفه‌جویی در مقیاس تولید عالی‌ترین سطح تمرکز همین است، البته ممکن است یا مدیریت این گونه کارخانه‌ها به صورت متمرکز باشد همچون بسیاری از شرکتهای بزرگ دنیا که از پول، تکنولوژی و نیروی

انسانی مربوط به سایر نقاط جهان به صورت مدیریت شبکه‌ای و متمرکز استفاده می‌کنند و یا ممکن است چنین حالتی در مورد شرکتهای مذکور وجود نداشته باشد در هر صورت مهم آنست که توجه کنیم که اصولاً الگوی تولید توزیع و مصرف در صف خورد چگونه است. برای تولید محصول سیمان سه مرحله کار روی مواد خام و سپس تبدیل آن به موادی دیگر و نهایتاً تکمیل چرخه تولید و ارائه محصول به بازار قابل تصور است حال ممکن است ظرفیت تولید و تناژ مواد قابل استفاده از این چرخه متفاوت باشد. و به صورت تولید تولید یک یا ده یا صد هزار تنی در روز ملاحظه شود. تا بتوان از قبل ظرفیت کم یا زیاد، سود قابل توزیعی را به دست آورد. پس رسیدن به سود بیشتر ملاک اصلی در انتخاب ظرفیت چنین کارخانه‌جاتی است مثلاً اگر قرار باشد برای هزار نفر غذایی همچون دیزی درست کنندو تمامی این افراد را برای پخت این غذا به کار گیرند حداقل هزار نیم ساعت باید جهت این کار صرف شود. اما اگر قرار باشد از یک آشپز و چند کارگر برای تهیه پخت و آماده کردن دیزی برای این تعداد از افراد اقدام شود قطعاً نیازی به پانصد ساعت وقت و هزار شعبه کوچک برای پخت غذا نخواهد بود. اگر تعداد آشپز و کمک آشپزها پنج نفر باشد، و وقت مفید هر یک را در روز ده ساعت حساب کنیم پنجاه نفر ساعت کارکرد روزانه این افراد معادل همان پانصد ساعت کار هزار نفر برای پخت غذای خود در روز است لذا می‌بینیم با چنین عملکردی تنها به یک دهم از نیروی انسانی هزار نفر برای پخت غذا نیازم‌ندیم این صرفه‌جویی تنها در نیروی انسانی خلاصه نمی‌شود، بلکه در وقت انرژی و سایر امکانات نیز قابل ملاحظه است .

از اینرو صحیح است که در حالت اول پخت غذا را گران و غیرقابل توجیه بدانیم و در حالت دوم صرفه‌جویی در مقیاس تولید و پخت ارزان را قابل دفاع این کلام صحیحی است که اگر محصولی همچون سیمان به صورت کارگاهی تولید شود، قیمت آن افزایش خواهد یافت، حال سؤال مهم این است که اصولاً معنای گرانی و ارزانی چیست؟ گاهی می‌توان برای تولید مثلاً ده‌هزار تن سیمان از ده کارگاه و هر یک به

ظرفیت یک هزار تن استفاده کرد، و گاهی همین مقدار تولید را به صورت انبوه و متمرکز در قالب یک کارخانه تعریف نمود. در وضعیت اول قطعاً هزینه تأمین شده برای هر یک از کارگاهها نمی‌تواند با سود حاصل از تولید و عرضه محصول برابری کند، ممکن است یکی از کارگاهها محصول نهائی را به قیمتی بسیار کمتر از قیمت تمام شده همین محصول در کارگاه دیگر تولید کند. طبیعی است که مشتری بیشتر به طرف کارگاه اول با قیمت تمام شده کمتر راغب خواهد بود و کارگاه دوم و قیمت گزاف آن از اینرو راه منطقی برای حفظ سود سرمایه این کارگاهها چنین است که آنها را از این رقابت غیر قابل توجیه خارج کنیم اما زمانی که سرمایه و سود آن متمرکز شود از چنین رقابتی خبری نباشد قیمت تمام شده محصول نیز تغییر خواهد کرد. حال اگر در این سیستم متمرکز بتوان هزینه‌های مربوط به مدیریت و تخصص را کاهش داد و از آن طرف به دستمزد کارگرانی که در قاعده هرم تولید قرار دارند افزود آنگاه می‌توان به جای ملاحظه صرف قیمت تمام شده محصول مؤلفه دیگری که همان حق مصرف و الگوی توزیع می‌باشد، نیز مورد دقت قرار داد. بنابراین معنای گرانی ارتباط مستقیمی با حق مصرف و الگوی مزبور پیدا می‌کند، زمانی می‌توان از الگوی صحیح تولید و صرفه جویی سخن گفت که در مقابل آن تعریف صحیحی از توزیع ثروت و حق مصرف ارائه دهیم.

آیا در الگوی ما اکثریت حق مصرف دارند یا اقلیت؟

به اعتقاد ما نباید الگوی توزیع ثروت به گونه‌ای باشد که یک سرمایه‌دار حق داشته باشد، با گرفتن موافقت اصولی و تأمین آورده مورد نظر بانک وام کلانی را برای وارد کردن یک کارخانه بزرگ از خارج به خود اختصاص دهد بلکه باید چنین امکاناتی در اختیار کارگاههای کوچک ولو به صورت ساده قرار گیرد تا اکثریت جامعه نیز بتواند از چنین سرمایه‌هایی استفاده کند، تداوم چنین روندی می‌تواند سادگی مراکز تولید را به شکل اتوماسیون آن ارتقاء دهد.

بنابراین دو تعریف متفاوت از گرانی قابل ارائه است. اول اینکه در سبد قیمتها دو قیمت متفاوت برای محصولی واحد همچون سیمان ملاحظه شود و این دو قیمت با یکدیگر مقایسه گردد طبعاً محصولی که از هزینه تمام شده بیشتری برخوردار باشد در تعریف اول بعنوان محصول گران قلمداد خواهد شد اما در تعریف دوم الگوی توزیع ثروت و حق مصرف به عنوان مؤلفه اصلی ملاحظه می‌گردد در عین حال باید دید چه کسانی مصرف کننده هستند مسلماً محدودیت تعداد مصرف کنندگان به معنای گرانی محصول خواهد بود. و اگر تعداد آنها زیاد باشد محصول تولید شده ارزان قلمداد می‌گردد. در این حال توزیع ثروت و حق مصرف بعنوان شاخصه ارزانی و گرانی کالا محسوب می‌شود با این وضع نمی‌توان محصولی همچون سیمان را که با هزینه اندک در سیستم متمرکز تولید می‌شود بعنوان یک محصول ارزان بحساب آورد چون همواره این سؤال جدی مطرح خواهد بود که چنین محصولی برای چه کسانی ارزان می‌باشد اگر قرار باشد چنین محصولی برای ۴۰٪ از نیروی مدیریت و متخصص این کارخانه ارزان باشد و برای ۶۰٪ درصد افرادی که در قاعده هرم قرار دارد گران به نظر آید نمی‌توان در مجموع چنین محصولی را ارزان قلمداد کرد در هر حال باید الگوی توزیع ثروت و حق مصرف و میزان مصرف کنندگان از دو قشر متمکن و غیر متمکن را مورد لحاظ قرار داد اصولاً الگوی تولید، توزیع و مصرف، ثروت با یکدیگر همبافت می‌باشد.

نباید ارزانی و گرانی یک محصول را به صورت متزاع و جدای از قشر مصرف کننده ملاحظه نمود زمانی که تقاضای مؤثر اجتماعی به پنج یا ده یا چهل درصد میزان مصرف کنندگان برسد و ۶۰٪ مابقی حق مصرف چندانی برای استفاده از محصولی چون سیمان برای ساخت خانه و سرپناه نداشته باشند و صاحب خانه شدن خود را مساوی با یک عمر مقروض شدن و صرف درآمد کارگری خود ببینند نمی‌توان چنان محصولی را ارزان قلمداد نمود، در این حال که سرمایه‌دار در هر سال برای خود حظی وافر قائل است و

افراد غیر متمکن چنین امکاناتی را در اختیار ندارند قطعاً چنین محصولی بنا بر تعریف دوم گران خواهد بود بنابراین نباید تعریف گرانی را از توزیع ثروت و الگوی آن جدا نمود.

اما ببینیم این امر چه ارتباطی با انگیزش دارد اگر ما اصل را کرامت انسانی قرار دهیم قطعاً به گونه‌ای دیگر به تحریک انگیزه‌های انسانی پرداخته‌ایم طبعاً باید الگوی تولید، توزیع و مصرف در چنین جامعه‌ای که کرامت در آن اصل به گونه‌ای طراحی شود که مصانف با آن باشد.

در این حال انسان بعنوان یک کالا و یک شیء قلمداد نخواهد شد. و سه الگوی مزبور همبافت با چنان انگیزش الهی خواهد شد، اما اگر انگیزش به صورت مادی تعریف شود بهره‌وری بیشتر ابزار تحریص اجتماعی قرار گرفت و کنترل این بهره‌وری ابزار تحقیر اجتماعی شد نباید انتظار داشت که انسان به کرامت واقعی خود نائل شود و از شیء بودن به در آید طبعاً بر اساس چنین انگیزشی پرورش خاص نیز به لحاظ سیاسی توزیع قدرت فرهنگی توزیع اطلاع، و اقتصادی توزیع ثروت، را طلب خواهد نمود و گزینش متناسب با آن انگیزش و پرورش غیر قابل اجتناب خواهد بود بنابراین تولید، توزیع و مصرف سه نظامی هستند که برآیند آنها نظامات بهره‌وری اجتماعی می‌باشد. البته کلام ما به معنای عدم استفاده از الگوی تولید متمرکز در بخش دولتی نیست. چون اصولاً امور کلان مربوط به ارتباطات دفاع و نیرو نیازمند چنین سیستمی از تولید می‌باشد که باید در اختیار دولت قرار گیرد از اینرو وجود کارخانه و سیستم متمرکز تولید برای ساخت اسلحه وسایل مخابراتی و محصولاتی اینچنین مادامی که در اختیار دولت باشد قابل دفاع خواهد بود. همچنین چنین جامعه‌ای نیازمند یک وضعیت میانی از تولید که در اختیار گروه‌های خاصی باید قرار گیرد می‌باشد. اما غیر از این دو گروه باید مابقی سیستم تولید را در اختیار اقشار عمومی جامعه قرار داد بنابراین اصلاح الگوی تولید می‌تواند ما را در نهایت به ایجاد قسط و عدالت اجتماعی در جامعه یاری کند.

با این توضیح مشخص شد سطح خرد که بعنوان پایگاه جریان عدالت در رفتار اجتماعی معرفی شد اینک صحیح است بعنوان بنیان نظام عملکرد جامعه و تکامل قسط و اعتماد اجتماعی تعریف شود. همچنین این نتیجه مهم نیز گرفته شد که هر تکنولوژی نمی‌تواند متناسب با هر نوع انگیزش اجتماعی باشد، اصولاً متناسب با هر نوع انگیزشی باید تکنولوژی تولید، توزیع و مصرف خاص آنرا طراحی نمود از اینرو نمی‌توان نسبت به فرهنگ تکنولوژی و رابطه آن با انسان بی‌تفاوت بود باید دید آیا چنین فرهنگی با تعریف ما از انسان مسانخت دارد یا خیر آیا در این فرهنگ انسان به عنوان یک شیء یا کالا مطرح می‌شود یا خلیفه و جانشین خداوند بر روی زمین؟!

بسمه تعالی

توضیح جدول جامعه

استراتژی امنیت ملی

۲۹۶۸

جلسه ۱۱

«مقیاس بین المللی» پایگاه تکامل علمی و روابط مقدمات شکل پذیر

فهرست:

- مقدمه ۱۵۳
- ۱ - حضور در مدیریت جوامع، معلول قدرت هماهنگی میان «مقدمات موانع و مقاصد» ۱۵۳
- ۲ - بیان اجمالی مضرات شش گانه مقیاس بین المللی ۱۵۴
- ۲/۲ - ضرورت استفاده بهینه انقلاب اسلامی از سه نوع «وسایل ارتباطی» ۱۵۵
- ۳ - مقیاس بین المللی، «بنیان نظام توازن روابط و تکامل حضور بین المللی» ۱۵۷
- ۲/۳/۱ - اصطکاک منافع فرد و سازمان، معلول حاکمیت نظام مادی ۱۵۸
- ۲/۳/۲ - ضرورت هماهنگ شدن سطوح کلان و خرد نظام اسلامی با سطح توسعه و رهبری ۱۵۹

مقدمه

در این بحث به بررسی مقیاس تکامل جامعه در سطح «بین المللی» می پردازیم. چنانچه در مباحث پیشین گذشت «قدرت، اطلاع و ثروت» می تواند دارای تعاریف دیگری نیز باشد هم چنان که می توان به «انسان، ابزار و منابع طبیعی» نیز از زوایای دیگر با تعاریفی جدید نگریست. مثلاً امروزه از ماده ای چون مس برای ساخت ظروف استفاده می شود و از آن در صنایع الکتریکی و انتقال جریان برق بهره وری می گردد.

تبدیل بهره وری از این ماده، از ظروف به صنایع الکتریکی نشانگر توجه مبتکرین و صنعتگران امروزی به وصف دیگری غیر از چکش خوارگی این فلز می باشد. هر چند وصف چکش خوارگی بر روی چنین ماده ای باعث می شد تا از این عنصر برای ساختن ظروف استفاده شود اما توجه به دیگر اوصاف آن باعث شده است نگرش جدیدی در استفاده بهینه از این ماده صورت پذیرد. طبیعی است در این حال جامعه به سوی فلزی دیگر همچون آلومینوم که از سبکی و انعطاف بیشتری برخوردار است روی آورد و عملاً فلز مس از گردونه ساخت ظروف تا اندازه زیادی خارج گردد.

به این صورت تعریف از مس در مصرف اجتماعی تغییر می یابد. مسلماً کسی که توانسته است چنین تعریفی را تغییر دهد می تواند حرف اول را در صنایع مسی در جهان بزند و دیگران باید مصرف جدید را از او فرا بگیرند. در این حال دیگر جوامع خود را تابع احساس می کنند چون کارآیی جدید این فلز قابل قیاس با کارآئی پیشین آن نیست.

همین حقیقت در مورد «نیروی انسانی» و «ابزار» نیز وجود دارد لذا اگر کسی توانست در مقیاس تعریف «سرعت، دقت و تأثیر» تغییری را ایجاد کند حتماً به خود حق می دهد که به ارائه تعاریف حاکم بپردازد. این تعاریف در بحث پیشین و در خصوص مقیاس تکامل جامعه در سطح جهانی مورد دقت اجمالی قرار گرفت. کسی که دارای بیشترین سهم در ارائه تعاریف حاکم است به تبع، از حق بیشتری برای ارائه تعاریف و معادلات حاکم بین المللی نیز حاکم خواهد بود.

۱ - حضور در مدیریت جوامع، معلول قدرت هماهنگی میان «مقدورات موانع و مقاصد»

اما ببینیم در ارتباط بین ملتها وضعیت برنامه ریزی مصرف آن چه که تولید شده است به چه صورت می باشد؟ زمانی که از سطح جهانی سخن می گوئیم در واقع مجموعه ملتها را به عنوان یک واحد به حساب می آوریم. یعنی برای مجموعه بشریت یک مسیر تکامل را تعریف نموده و سپس می گوئیم کسانی که بتوانند به ایجاد تغییر در تعاریف و معادلات حاکم بپردازند خواهند توانست رهبری چنین تکامل را نیز بر عهده گرفته و به ایجاد ساختارهای اجتماعی مورد نظر خود بپردازند.

سؤال دیگری که در خصوص تکامل اجتماعی جامعه در سطح بین المللی مطرح است این است که امروزه چه کسانی در چنین ساختارهایی فعالند و چه کسانی پس از تولید آنها به تخصیص ساختارها می پردازند؟ در جواب می گوئیم کسانی که بتوانند به هماهنگی لازم میان «موانع، مقدورات و مقاصد» بپردازند و برنامه آن بهره وری را که از قبل آن تکنولوژی افزایش یافته است طراحی نمایند می توانند در سطح بین الملل، حضور خرد را اعلام کنند. بنابراین باید ببینیم چه کسانی قادرند در چارچوب این ساختار ایجاد شده به طراحی فعال این برنامه بپردازند؟ به اعتقاد ما اینها کسانی هستند که بتوانند مقاصد بیشتری از انسانها را هماهنگ کنند و با استفاده از مقدورات جامعه به رفع موانع بیشتری از ایشان بپردازند. در این حال چنین افرادی می توانند در عمل مدیریت انسانها حضور فعال داشته باشند. هر چند این حضور در مسیر تکامل انسانها کم رنگ باشد اما در ارتباط میان آنها از قالبی شایسته برخوردار خواهد بود.

۲ - بیان اجمالی مضرات شش گانه مقیاس بین المللی

مقیاس تکامل جامعه در سطح بین المللی، «برآیند ساختار روابط» بین «منابع ارتباطی»، «وسایل ارتباطی» و «شرایط ارتباطی» با نظامات «اجتماعی»، «تکنیکی» و «طبیعی» می باشد. مثلاً منبع ارتباطی جامعه اسلامی ما نسبت به عمل مدیریت در دنیا، انقلاب اسلامی می باشد. به تعبیر دیگر ما قادریم در برنامه ریزی جهانی سهمیم بوده و در ارتباط بین ملل حضور جدی داشته باشیم. البته این حضور از طریق منبع ارتباطی ما در نظام اجتماعی مقدور است، چون از قدرت تکنیکی لازم در حال حاضر برخوردار نیستیم و نمی توانیم به لحاظ تکنولوژی حرف اول را در دنیا بزنیم. امام همین جامعه دارای نیروی انسانی قوی برای مقابله با ستمگران جهانی است و به همین دلیل توانسته است در میان ملتها از محبوبیت شایسته ای برخوردار شود.

چون پس از تولد انقلاب اسلامی قیامهایی که بر علیه ستم و ستمگری در دنیا برپا شده است با هویت اسلامی همراه بوده است معنای بروز این قیامات این است که تکنولوژی اجتماعی ما در دنیا مورد پذیرش جهانی قرار گرفته است حال آنکه قبل از انقلاب سیاسی سال ۵۷ غالب قیامها و انقلابها مردمی پیرو تفکر کمونیستی بود لذا مبارزان آن زمان اسلام را به عنوان پناهگاه و ملجأ خود نمی دانستند. بشر رنج کشیده از محرومیتها زمانی می تواند فعالیت خود را بر علیه ستم و ستمگری به وحدت برساند که قادر باشد در پناه یک ملجأ روحی و یک پناهگاه نظری متحد شود.

بنابراین بحمدالله جامعه ما دارای منبع اجتماعی برای برقراری ارتباط با سایر ملل می باشد. اما متأسفانه ما از منبع تکنیکی لازم برخوردار نیستیم. این منبع امروزه در جامعه ما در قالب مونتاز و واردات خلاصه می شود هر چند قادر هستیم طرحهای بزرگ صنعتی همچون پتروشیمی را در سایر نقاط جهان اجرا کنیم اما در تولید قطعات اصلی آن کماکان نیازمند دیگران هستیم و در حقیقت تنها در بخشی از طراحی و اجرای چنین طراحیهایی به صورت مستقل و خود کفا عمل می کنیم. در این صورت نمی توان ما را کاشف معادلات نامید چون صرفاً مصرف کننده چنین فرمولها و معادلاتی هستیم.

اما ببینیم «منابع ارتباطی» ما به لحاظ «طبیعی» چگونه است؟ هر چند جامعه ما دارای منابع طبیعی همچون نفت و گاز است اما تنها قادر است در سطحی محدود از منابع ارتباطی طبیعی به عنوان پشتوانه منابع ارتباطی اجتماعی استفاده کنند. غنای منابع طبیعی و قدرت استخراج و استحصال آنها در جامعه ما به اندازه ای نیست که بتوانیم تمامی مستضعفین جهان را وامدار خود کنیم. تا زمانی که خود در عسرت اقتصادی به سر می بریم قطعاً نخواهیم توانست مشکلات اقتصادی حتی یک کشور را نیز مرتفع کنیم.

۲/۲ - ضرورت استفاده بهینه انقلاب اسلامی از سه نوع «وسایل ارتباطی»

علاوه بر بحث منابع ارتباطی باید از «وسایل ارتباطی» نیز برای تحلیل دقیق مقایس بین الملل سخن بگوییم. آیا به راستی ما توانسته ایم در کنار منبع ارتباطی قوی اجتماعی خود - یعنی انقلاب اسلامی - از وسایل ارتباطی لازم نیز بهره جوییم؟ آیا انقلاب اسلامی توانسته است به ارائه یک نظام فکری قوی برای جهانیان مبادرت کند؟ آیا ما توانسته ایم برنامه پرورش نیروی انسانی را قبل و بعد از پیدایش قدرت موضع گیری

سیاسی پراکنده و پس از پیدایش بلوغ سیاسی حرکت جمعی و کلاسیک طراحی کنیم؟ آیا ما توانسته ایم تعاریف و چارچوب مربوط به عدالت «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» اسلام را در قالب سه برنمه مشخص و مدون ارائه دهیم؟ اصولاً اسلام چگونه می تواند جامعه بشری را در مسیر تکامل هدایت کند؟ شاهد بودیم که تمامی این برنامه ها و تعاریف به صورت مغالطه آمیز از سوی کمونیستها در چندین دهه حاکمیت بر بخشی از ملل جهان از سوی ایشان طراحی و ارائه شد. ایشان هر چند که به قلب واقعیت می پرداختند اما توانسته بودند از تکامل تاریخ، تعریفی متناسب با مبانی مورد پذیرش خود ارائه دهند. آنها از انسان، جهان و جامعه تعریفی خاص داشتند و همواره بر این اساس به بیان الگوهای اجرایی خود می پرداختند. همچنین ایشان در سطحی پایین تر قادر بودند افراد را به سمت آن چه خود حق می پنداشتند متمایل کنند و وضعیت موضع گیری آنها را در مراحل مختلف ترسیم نمایند. مثلاً ایشان جنگهای گره دار و پارتیزانی را برای مواقعی که هنوز جامعه به بلوغ لازم برای ایجاد یک انقلاب فراگیر و یا یک چنگ کلاسیک ندارد پیشنهاد می کردند. و قبل از پیدایش هسته های گروه دار به تجویز هسته های گروه دار به تجویز نسخه ای با عنوان ضرورت ایجاد خشم اجتماعی در مقابل نظام حاکم مبادرت می کردند.

بنابراین جامعه ما باید از وسایل ارتباطی در سه قالب «اجتماعی، تکنیکی و طبیع» برای حضور در مدیریت دیگر جوامع بهره جوید. البته منظور از وسایل ارتباطی تکنیکی، ابزاری همچون چاپ، زیراکس و سایر وسایل ارتباطی می باشد.

مثل وسایل ارتباطی طبیعی راهها و آبراههای هموار بین دو یا چند کشور است که به راحتی ارتباط بین الملل و شهروندان چنین جوامعی را به وجود می آورد بدون آن که معونه زیادی برای برقراری چنین ارتباطی لازم باشد، بعضاً چنین ارتباطی از طریق چنین راههای ارتباطی طبیعی میان دو کشور غیر همجوار نیز ممکن است.

در همین رابطه باید از «شرایط ارتباطی» «اجتماعی، تکنیکی و طبیعی» نیز سخن گفت. مثلاً شرایط ارتباطی ما نسبت به کشور افغانستان به گونه ای است که ارتباط ما آن جامعه براحتی امکان پذیر است حال

آن که چنین مقدوری برای جامعه ما نسبت به ملت بوسنی وهرزگوین وجود ندارد. به تعبیر دیگر هر جامعه دارای شرایط جغرافیایی خاص و شرایط ارتباطی بین المللی برای حضور مؤثر و فعال می باشد. از همین قبیل است شرایط فرهنگی؛ چون ممکن است فاصله دو فرهنگ مربوط به دو جامعه که در اهداف و آرمانهای ستم ستیز نیز با یکدیگر مشترکند به قدری زیاد باشد که نتوانند در سطح «گرایش، بینش و دانش» با هم همکاری و تعاون لازم را داشته باشند. قطعاً ارتباط این دو جامعه با یکدیگر مشکل بل ممتنع خواهد بود.

بنابر یک نقل، شیعیان بنگلادش از یکی از مسئولین نظام اسلامی خواسته بودند تا الگوی اجتماعی نظام اسلامی از سوی متفکران و دولتمردان انقلاب اسلامی طراحی و در اختیار ایشان قرار گیرد. آنها که خود را با ما درگرایش و بینش همسو می بینند این درخواست را ارائه داده بودند که همزمان با تصویب چنین الگویی در مجلس شورای اسلامی، خود را مقید به رعایت و اجرای این الگو در جامعه شیعیان بنگلادش بدانند. بنابراین شرایط فرهنگی مستعد، زمینه ساز تبعیت سیاسی یک جامعه از جامعه دیگر می تواند باشد گر چه دو عنوان مختلف سیاسی بر نظام حاکم بر دو جامعه اطلاق شده باشد.

از دیگر متغیرهایی که در میزان ارتباط میان دو جامعه مؤثر است «شرایط ارتباطی تکنیکی» می باشد لذا باید وضعیت چنین شرایطی در هر دو جامعه مورد لحاظ قرار گیرد. باید دید تولیدات و منابع طبیعی چنین کشوری چگونه است و چه درخواستی از ما دارد تا بتوان در این چارچوب با توجه به نیاز آن جامعه و مقدرات خود به تعیین سطح ارتباط بین دو جامع مبادرت کرد. مثلاً کشوری که دارای منابع طبیعی نفت نمی باشد گر چه از جامعه ای دیگر که قادر به طراحی و اجرای طرحهای پتروشیمی نیز می باشد درخواست احداث تأسیسات پتروشیمی در کشور خود کند چنین امری هیچ گاه منطقی نخواهد بود چون فقدان نفت در آن کشور به وی اجازه تأسیس چنان تأسیساتی را نخواهد داد.

۳- مقیاس بین المللی، «بنیان نظام توازن روابط و تکامل حضور بین المللی»

مقیاس تکامل جامعه در سطح بین المللی برابر با نظامهای تشخیص سهم تأثیر جامعه در هماهنگی «مقدورات، موانع مقاصد» می باشد. حال نتیجه هماهنگی مزبور ایجاد نظامتوازن روابط و تکامل حضور بین المللی خواهد بود. لذا صحیح است که از مقیاس بین المللی به عنوان «بنیان نظام توازن روابط» و تکامل

چنین حضوری نام ببریم. به تعبیر ساده تر هماهنگی «مقدورات، موانع و مقاصد» دو جامعه، حضور در مدیریت و برنامه ریزی دیگر جوامع را نتیجه می دهد و نهایتاً به حضور فعال یک جامعه در سطح بین المللی منجر می شود. گر چه چنین جامعه ای نتواند در امر تکنولوژی حرف اول را بزند اما به خاطر تسلط آن بر مفاهیم و معادلات حاکم جهانی و ارائه تعریف صحیح از عدالت «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» می تواند حضور خود را در سطح بین الملل تثبیت نماید.

۲/۳/۱ - اصطکاک منافع فرد و سازمان، معلول حاکمیت نظام مادی

اگر ما توانستیم در برنامه ریزی امور جوامع مختلف با ملاحظه مقاصد آنها حضور داشته باشیم می توانیم امیدوار باشیم که محور جذب آنها واقع شویم. نباید از این نکته مهم و اساس غفلت ورزیم که اگر محور تکامل صاحبان «قدرت، اطلاع و ثروت» در جهان، بر ماده و ماه گرایی استوار باشد چنین افرادی ناگزیرند که برخورد استکبار آمیز با دیگر جوامع داشته باشند. چنین برخوردی با مقاصد این جوامع از سر ناسازگاری در خواهد آمد چه اینکه امروز به خوبی شاهدیم که در نظامهای سرمایه داری همواره منافع فرد و سازمان با یکدیگر درگیر است چه محور چنین نظاماتی بهره وری بیشتر است. در این جوامع فرد و سازمان می کوشند که بهره وری خود را به حداکثر برسانند. عدم ملاحظه هر یک از فرد و سازمان و منحنی منافع هر کدام از آنها باعث ایجاد اصطکاک و تنش بین هر دو طرف می شود. این حقیقت دقیقاً در سطح جهانی و بین المللی قابل لمس است کسانی که دارای تکنولوژی، اطلاع و ثروت هستند و خود را بر مقدرات دیگر جوامع حاکم می دانند بله بلیّه برخورد استکباری با ملل مستضعف دچارند. ایشان از سرپرستی تکامل جوامع عاجزند چون قبلاً محور انگیزش را گرایشهای مادی قرار داده اند. طبیعی است در آن حال جوامع دیگر به اقتضای منافع و مقاصد خود در صدد یافتن ملجأ و پناهگاه دیگری جز آنان که تعاریف اولیه جهانی را ارائه داده اند خواهند بود. از این رو می توان به حضور فعال خود در این جوامع امیدوار بود مادامی که بتوانیم منابع وسایل و شرایط ارتباطی را در سه عرصه «اجتماعی، تکنیکی و طبیعی» با یکدیگر هماهنگ کنیم و از قدرت لازم برای ارائه یک برنامه منسجم و جامعه در خصوص استفاده بهینه از مقدرات جوامع و رفع موانع آن دیار به منظور رسیدن به مقاصد مورد نظر ایشان برخوردار باشیم. در این حال قطعاً جوامع بین المللی پذیرای حضور ما در

میان خود خواهند بود هر چند تعاریف حاکم جهانی همواره به ایجاد محدودیت برای ما مشکلاتی را فراهم آورند. از این طریق و با ایجاد «همدلی، همزبانی و همکاری» با چنین جوامعی می توان میزان امنیت خود را به وسیله انبوه جمعیت جهانی ارتقاء داد و به رشد سیاست بین الملل جامعه خود همت گمارد.

چنان چه گذشت برای رسیدن به چنین مطلوبی باید به ساختن ابزار مناسب و ضروری آن اقدام نمود. اگر نظام دیپلماسی جمهوری اسلامی و خانه های فرهنگ ما مستمر در دیگر کشورها بتوانند فعال تر از آن چه که اکنون هستند باشند خواهند توانست مله های و دولتهای مستضعف را حول محور نظام اسلامی برای مبارزه با ظلم ستیزی بسیج کنند.

۲/۳/۲ - ضرورت هماهنگ شدن سطوح کلان و خرد نظام اسلامی با سطح توسعه و رهبری

چنین امری می تواند کمبود موجود در خصوص سهم تأثیر جامعه اسلامی در مقیاس «قدرت، اطلاع و ثروت» که در بحث مربوط به مقیاس تکامل جامعه در سطح جهانی گذشت جبران نماید. اگر چنین شود در آینده قادر خواهیم در بخش تولید «قدرت، اطلاع و ثروت» نیز مؤثر باشیم. به تعبیر دیگر هر چند که تسلط بر تکنولوژی جهانی امروزه در دست قطب مادی و غیر الهی به رهبری آمریکا در جهان است اما با حضور فعال در مدیریت جهانی و بسیج نیروهای انسانی می توان در آینده نه چندان دور نیز در مقیاس «سرعت، دقت و تأثیر» مربوط به «انسان، ابزار و منابع طبیعی» تغییراتی را ایجاد نمود. با این وصف نباید منابع ارتباطی ما در محدوده تسلط بر نیروهای انسانی خلاصه شود هر چند انقلاب اسلامی ما در بعد سیاسی تا کنون موفق بوده است اما خلأ اصلی آن در خصوص ارائه ساختارهای مناسب فرهنگی «به صورت یک نظام فکری» و ساختار عملی «به صورت الگوی موضع گیری عملی» می باشد. به تعبیر بهتر در سطح توسعه که مربوط به رهبری نظام اسلامی از زمان حضرت امام راحل (ره) تا ولایت حضرت آیت الله خامنه ای (مد ظل العالی) بوده است انقلاب ما همواره موفق بوده است اما در سطوح کلان و خرد با مشکلات و نقایص جدی روبرو هستیم. متأسفانه درون نظام نیز با چنین مشکلاتی مواجهیم چه اینکه نتوانسته ایم بعد سیاسی انقلاب اسلامی را با تعاریف مربوط به عدالت «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» گره بزنیم اگر ما بتوانیم از عهده مدیریت مطلوب ارتباط با دیگر ملل برآییم خواهیم توانست علاوه بر نیروهای انسانی آن جوامع از پتانسیل فکری اندیشمندان

آن دیار نیز بهره جوییم. در این حال نیروهای متفکر جهانی به راحتی با ما اعلام آمادگی برای یک همکاری مستمر و عمیق خواهند داشت که این امری منوط به ارائه تبیین موضوع و ارائه یک روش متقن تحقیقی و طبقه بندی و برنامه ریزی پژوهشی برای ایشان می باشد. در این حال آنها قادر خواهند بود درون جوامع خود با استفاده از الگوها و روشهای ارائه شده از سوی ما به تحقیق بپردازند. لذا از عمده ترین مشکلات فرهنگی جامعه اسلامی، عدم تسلط بر معادلات مربوط به مدیریت اندیشه است.

والسلام

بسمه تعالی

توضیح جدول جامعه

استراتژی امنیت ملی

۲۹۶۹

جلسه ۱۲

فهرست:

۱ - مقیاس ملی، «برآیند جریان رابطه بین ترکیب، تأمین و تخصیص محصولات با انواع نیازها»

۲ - تکامل بهزیستی اجتماعی، نتیجه تناسب دو نظام «نیاز و ارضاء»

۲/۱ - رشوه و آسیبهای اجتماعی، محصول جمع میان گستاخی انقلابی و روابط ناسالم مادی در جامعه

۲/۲ - «فقر»، معلول ناهماهنگی میان دو نظام نیاز و ارضاء

آخرین بحث از سلسله مباحث استراتژی امنیت ملی در خصوص مقیاس تکامل جامعه در سطح ملی است. مقیاس ملی بعنوان پایگاه تکامل عینی مقدورات شکل گرفته قابل تعریف است منظور از مقدورات شکل گرفته آن دسته از انسانها کالاها و ارتباطاتی است که شکل پذیرفته و دیگر زمینه پذیرش شکل جدیدی را ندارد. همگی اینها بعنوان مقدورات مصرفی محسوب می‌شوند، چنانچه در مباحث پیشین گذشت تولید تکنیک جدید که به تغییر مقیاس منجر شود باعث حاکمیت صاحبان این تکنیک بر معادلات و روابط جهانی خواهد بود.

تنها در اینصورت است که می‌توان در برنامه‌ریزی جهانی حضور فعال داشت تفاوت میان دو نوع مقذور شکل‌پذیر و شکل‌گرفته در این است که اصولاً مقدورات شکل‌پذیر آنهایی هستند که بتوانند در هر نوع برنامه‌ای جریان پیدا کنند بر خلاف مقدورات شکل‌گرفته که پس از تخصیص آنها در یک برنامه به مصرف می‌رسند طبعاً چنین مقدوراتی که به مصرف می‌رسند برابر با نظامهای تشخیص سهم تأثیر جامعه در بهره‌وری روانی ذهنی و عینی خواهند بود. همچنین مقیاس ملی بعنوان برآیند جریان رابطه بین ترکیب تعمیم و تخصیص محصولات با نیازهای تکاملی جنسی، و فردی می‌باشد. اینک به منظور تبیین هر یک از این مفردات ابتدائاً به این سؤال اساسی می‌پردازیم که ترکیب محصولات جهانی چگونه است. به تعبیر دیگر اگر پذیرفتیم کیفیت معادله وضعیت تولید و ماهیت برنامه ارتباطی بین ملل مشخص باشد جای این سؤال خواهد بود که وضعیت ترکیب محصولات جهانی در حال حاضر چگونه است قطعاً ظرفیت تولید محصولاتی همچون شکر و نفت نامحدود نیست. و هر یک دارای ترکیب مشخصی هستند با این وضع مقدورات خرید این محصولات توسط ما با وضعیت ترکیبی آنها تناسب پیدا می‌کند وضعیت ترکیبی محصولات در عالم ما را بر این نکته واقف می‌سازد که باید مقدورات داخلی خود را برای تأمین این

محصولات مورد شناسایی قرار دهیم لذا مسئله تعیین محصولات باید در کنار ترکیب آنها مد نظر قرار گیرد پس از این دو مرحله نحوه تخصیص این محصولات مطرح می‌شود. حال هر یک از ترکیب تأمین و تخصیص محصولات می‌تواند در رابطه با نیازهای تکاملی صنفی و فردی طرح شود. راندمان چنین مجموعه‌ای بنیان نظام نیاز و ارضاء خواهد بود، که نتیجه آن نظام تکامل بهزیستی اجتماعی می‌باشد. آن جامعه‌ای می‌تواند بهتر زندگی کند که بتواند میان ایجاد احساس نیاز جدید، و نحوه ارضاء چنین احساسی تناسب لازم را برقرار کند. بیان مثالهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی می‌تواند به تبیین این بحث کمک کند. گاهی ممکن است احساس نیاز به یک هویت جدید در میان آحاد یک جامعه پیدا شود، اما در عین حال نتواند چنین احساسی به ارضاء متناسب و کامل برسد. تراکم نارسائیهای یک جامعه و بروز انقلاب در آن می‌تواند به فروریختن ساختارها و روابط حاکم بر آن جامعه منجر شود کسی که هدایت این انقلاب را بر عهده دارد در واقع سرپرستی فروپاشی چنین ساختارهایی را متکفل است.

حال اگر این انقلاب نتواند نظام جدیدی را ارائه بدهد تا قادر باشد به احساس نیاز هویت جدید آحاد جامعه پاسخ دهد حتماً به یک فقر سیاسی دچار خواهد شد. بروز این انقلاب منجر به نفی روابط حاکم بر ادارات و کارخانه‌ها شده است. سرلوحه شعار چنین انقلابی ممکن است نفی کامل نظام منحصراً سرمایه‌داری باشد. لذا روابط نامناسب میان کارفرما و کارپذیر را در یک اداره یا کارخانه نمی‌پسندند. نوع این انقلابها زائیده تراکم ستمگریهای حکام سابق بر این جوامع است که تبدیل به عصیان عمومی بر علیه چنین ساختارها و روابطی شده است. اما اگر نتوان ساختار اداری نوینی را بر اساس ارزشهای چنین انقلابی بنیان نهاد، نمی‌توان به اصلاح ساختار اداری چنین جامعه‌ای امیدوار بود.

چه اینکه وقتی مردم را به خرید ضبط صوت ترانزیستوری کوچک به جای رادیوهای بزرگ لامپی ترغیب می‌کنیم اگر نتوانیم چنین محصول جدیدی را به بازار مصرف عرضه کنیم قطعاً با اعتراض عمومی

روبه رو خواهیم شد گستاخی انقلابی که به دنبال بروز یک انقلاب در میان مردم یک جامعه پدید می‌آید اگر به خوبی هدایت و کنترل نشود بلکه چنین روحیه‌ای در یک ساختار منحنی همچون نظام سرمایه‌داری بکار گرفته شود. آسیب‌های جدی اجتماعی همچون بروز رشوه و رسمیت یافتن آن در جامعه غیر قابل اجتناب خواهد بود. چون از یک سو مردم را نسبت به نظام سرمایه‌داری حاکم بر جامعه قبل از انقلاب منزجر کرده و در باغ سبزی را به ایشان نوید داده، و از دیگر سو به طراحی ساختار نوینی به هر دلیل نپرداخته‌ایم نمی‌توان متوقع بود چنان افرادی که بر ظلم‌ستیزی تکیه کرده و با ظلم‌پذیری مبارزه نموده‌اند کماکان به ساختار و روابط پیشین باز گردند. و بر حاکمیت مجدد همان فضای مسموم گردن نهند. مثلاً به یک روستائی قبل از انقلاب چنین القاء شده بود که برای سفر به مشهد تو حق استفاده از امکاناتی همچون هواپیما را نداری چون چنین وسائلی باید منحصراً در اختیار خان و مالک باشد. اما انقلاب او را بر این ظلم‌پذیری واقف ساخت و به او گفت که چنین امکاناتی حاصل عرق جبین تو و امثال توست. حال اگر هواپیمایی بعد از انقلاب اقدام به گران کردن نرخ بلیط خود نماید، عملاً این پیام را به چنین اقشاری رسانده است که شما حق استفاده از چنین امکاناتی را ندارید. در واقع همان القائات قبل از انقلاب اینک به صورت عملی و به گونه‌ای دیگر بروز کرده است. از اینرو ما قائلیم که با ضرب گستاخی انقلابی در نظام سرمایه‌داری پدیده شومی همچون رشوه بروز و توسعه پیدا می‌کند.

اگر العیاذبالله جمهوری اسلامی نیز بر سر کار نباشد، هر نظامی که به جای نظام اسلامی حاکم شود. مادامی که نتواند ساختار جدیدی متناسب با روحیه گستاخی انقلابی آحاد جامعه طراحی و عرضه کند، تا از قبل این طراحی بتواند با پدیده‌هایی همچون رشوه برخورد قاطع کند قطعاً آمیدی به بقای چنان نظامی نخواهد بود، و دیر یا زود خود را در برابر آماج حمله نیروهای انقلابی ناتوان خواهد دید. عدم ارائه چنین ساختارهایی به معنای حفظ وضعیت ساده تولید اما افزایش روزافزون سطح مصرف در جامعه می‌باشد. مثلاً

امروزه کشاورزان ما تخصص و امکانات مورد نیاز کار خود را از دولت و نهادهای دولتی تأمین می‌کند چون خود را قادر نمی‌بیند که از امکاناتی همچون تراکتور و کمباین استفاده کند. بخاطر آنکه نه دانش فنی حفظ و بکارگیری آن را دارند و نه قدرت خرید آنرا در عین حال همین افراد به خاطر افزایش روحیه مصرف‌زدگی در میان مردم خواهان رسیدن به سطحی از مصرف هستند که مخصوص قشر متوسط می‌باشد. طبعاً کار تولیدی ساده با سطح مصرف بالا مسانخت ندارد. تعبیه چنین فاصله در نظام اقتصادی یک کشور باعث می‌شود کارگزاران نظام اسلامی نتوانند ظرفیت توقعات چنین افرادی را پر کنند به تبع چنین امری باید هر روز شاهد بروز ناهنجاریهای جدید اداری در قالب رشوه باشیم. اصولاً موتور محرک نظام سرمایه‌داری بر اساس حرص و حسد منظم شده استوار شده است. حال اگر چنین حرص و حسدی با گستاخی انقلابی در هم آمیزد معضلات جدی و عمیقی را برای نظام حاکم به وجود می‌آورد چون چنین افرادی به خاطر حاکمیت چنان روحیه‌ای حاضر به ستم‌پذیری نبوده و به سطح مصرفی که الگوی سرمایه‌داری بر آنها تحمیل می‌کند، قانع نیستند. لذا نمی‌توان با چنان الگوئی چنین مردمی را اداره کرد. لذا باید به طراحی الگوی متناسب با گستاخی انقلابی و آرمانهای مقدس آن همّت گمارد تا بتوان از این طریق نظم و قاعده‌مندی را در جمیع مراتب آن تعریف نمود. در این حال می‌توان مدعی شد که ما هم موفق به نفی و اضاله روابط پیشین از سطح جامعه شده‌ایم و هم ساختار نوینی را بر اساس ارزشهای انقلابی بنیان نهاده‌ایم همین حقیقت در بعد فرهنگی و اقتصادی وجود دارد. اصولاً آنچه که در تعریف فقر باید ملاحظه شود توازن دو کفه تکامل ارضاء و نیاز است.

لذا بروز فقر زمانی است که میان دو احساس نیاز و ارضاء فاصله بوجود بیاید، شکی نیست که هنر انقلاب ما تغییر در تعریف پیشین فقر است، یک کارگر ساده قبل از انقلاب هنگام تهیه جهیزیه برای دختر خود به دو سه قلم اجناس ساده همچون یخدان و پنکه قانع بود، اما با بروز انقلاب و ارتقاء احساس نیاز

آحاد جامعه همین فرد امروزه برای حفظ آبروی خویش مجبور به تهیه کولر، یخچال و وسایلی از این قبیل است مسلماً جامعه باید متناسب با چنین افزایش سطح نیازی زمینه ارضاء کامل آنرا نیز بوجود آورد. چون این انقلاب مبارک بر اساس کرامات انسانی بنا نهاده شده است. لذا تمامی تعاریف ارائه شده از سوی آن همچون تعریف از نیاز و ارضاء باید متناسب با کرامت انسانی باشد. هم می‌توان آرزومندی افراد را به صورت سبقت جستن از یکدیگر در زیارت از اماکن متبرکه و یا انجام خدمات عمومی به جامعه تعریف نمود و هم آنرا به لذات زودگذر دنیوی تعریف کرد. اگر آن آرزومندی در قالب دوّم رواج پیدا کند. مجبور خواهیم بود، با ارائه تعاریف مادی به ارضاء چنان نیازهایی پردازیم عدم توازن میان دو نظام نیاز و ارضاء منجر به عدم تکامل بهزیستی اجتماعی خواهد شد. اما ببینیم منظور از بهزیستی اجتماعی چیست؟ اصولاً احساس زندگی بهتر داشتن باید همواره از اصول قابل توجه برنامه‌ریزان کشور باشد، زمانی که از یک کارگر ساده سؤال می‌شود آیا تو و خانواده‌ات از زندگی احساس بهتری داری یا پدر و مادرت که به زندگی ساده آن زمان قانع بودند؟ در جواب می‌گوید هر چند سطح زندگی من و خانواده‌ام رونق گرفته است اما احساس داشتن زندگی سالم و بهتر را نسبت به آن زمان در خود احساس نمی‌کنم. ریشه چنین احساسی را باید در عدم توازن دو نظام مزبور دانست. که منجر به بروز ناهنجاریهای متعدد اجتماعی می‌شود.

اینک یک جمع‌بندی مختصر از سلسله مباحثی که تقدیم شد می‌پردازیم.

چنانچه که گذشت نه محور برای شناخت یک جامعه باید مدّ نظر قرار گیرد. این نه محور با توجه به

تکامل در بنیانها که سوّمین فرض بود مورد بررسی قرار گرفت. این نه محور عبارتند از:

۱ - بنیان نظام اخلاق جامعه که همان تکامل وجدان و همدلی اجتماعی است.

۲ - بنیان نظام فکری جامعه که همان تکامل ادبی و همفکری اجتماعی است.

۳ - بنیان نظام کارآمدی جامعه که همان تکامل تکنولوژی و همکاری اجتماعی است.

۴ - بنیان نظام ولایت جامعه که همان تکامل جهت‌گیری و صیانت اجتماعی است.

۵ - بنیان نظام توکلی جامعه که همان تکامل انضباط و تقوی اجتماعی است.

۶ - بنیان نظام عملکرد جامعه که همان تکامل قسط و اعتماد اجتماعی است.

۷ - بنیان نظام تعاریف و احکام که همان تکامل معادله‌های حاکمیت جهانی است.

۸ - بنیان نظام توازن روابط که همان تکامل حضور بین‌المللی است.

۹ - بنیان نظام نیاز و ارضاء که همان تکامل بهزیستی اجتماعی است.

با ضرب کردن این نه محور در یکدیگر می‌توان به یک جدول شاخصه‌ها با هفتصد و بیست و نه عنوان

رسید و از این جدول برای تهیه و ارائه گزارشهای آماری از سطح جامعه استفاده کرد.

به تعبیر دیگر بر اساس ضرب ۹ محور مذکور در یکدیگر می‌توان به گزارش و آمارگیری دقیقی از سطح

جامعه مبادرت نمود. هرچند بحث گزارشگیری مجال دیگری را می‌طلبد اما ذکر این نکته را ضروری

می‌دانیم که دو نظام ولایت الهی و الحادی به همین ۹ محور تعریف می‌شود. وضعیت هر دو بگونه‌ای است

که نسبت به یکدیگر آسیب محسوب می‌شوند. لذا آسیب نظام ولایت الهی همان ۹ محور مربوط به نظام

الحادی است و بالعکس. به دیگر بیان اخلاق، فکر، تکنولوژی، تکامل جهتگیری یا استراتژی، تکامل انضباط

یا قاعده‌مند شدن جامعه، تکامل قسط و مفهوم عدالت، معادله‌های حاکمیت جهانی، حضور بین‌المللی و

بالاخره بهزیستی اجتماعی آنها همگی در مقابل همین ۹ محور اما در نظام الهی قرار دارد. طبعاً میان دو

جریان الهی و الحادی کشورهایی را می‌توان یافت که به التقاط از دو وضعیت مزبور دچارند با این وضع

جوامع به ۳ صورت الحادی، التقاطی و اسلامی اداره می‌شوند. و این ۹ محور به عنوان واژه‌های کلیدی

تنظیم زیرساخت نظام شاخصه‌های ارزیابی جامعه محسوب می‌شوند. حال این جامعه یا جامعه الهی است یا

الحادی و یا التقاطی از ضرب ۹ محور مزبور در این سه نوع جامعه ۲۷ عنوان حاصل می‌شود اصولاً جوامع

التقاطی جوامعی یکدست نیستند. و گاهی گرایش آنها به نظام اسلامی و گاهی به نظام استکباری است گرچه قراردادهائی با هر دو طرف می‌بندند، اما نمی‌توان به صورت یکدست آنها را در یکی از دو جرگه الحاد و اسلام قرار داد.

اینها جوامع ضعیفی هستند که چندان لطمه‌ای را متوجه نظام اسلامی نمی‌کنند. لذا باید در مقابل جریان استکبار کاملاً حساس بود. و نقاط آسیب‌پذیر جامعه خود را نسبت به ایشان پیدا نمود. و به گونه‌ای عمل کرد که دشمن نتواند از چنین نقاطی به نفع حاکمیت خود در جهان بهره‌جوید مثلاً تحجد و انفعال دو پدیده تلخ و واقعی هستند که فرهنگ ما دچار آنهاست این امر گویای آن است که هنوز ما موفق به تولید فرهنگ تکامل یافته متناسب با نیازهای انقلاب نشده‌ایم و اخلاق، نظام‌فکری و تکنولوژی مسانخ با اهداف عالیه انقلاب را طراحی نکرده‌ایم هرچند به صورت ضعیف می‌توان از نظام اخلاق و از نظام فکری اسلامی در جامعه سراغ گرفت اگر نتوانیم به گونه‌ای عمل کنیم که مجالی برای حضور دشمن در هر یک از این عرصه‌ها پیدا شود باید منتظر آسیب‌پذیری روزافزون خود در جامعه باشیم.

ارائه یک برنامه قوی و منسجم می‌تواند آسیب‌پذیری ما را به حداقل و آسیب‌پذیری دشمن را به حداکثر رساند حال فرقی نمی‌کند که این برنامه‌ریزی در عرصه سیاست باشد، یا فرهنگ و یا اقتصاد آیا می‌توان پذیرش الگوی اقتصادی هارولد دومار را یک انتخاب صحیح دانست؟ بدین خاطر که کمیسون عمران و توسعه سازمان ملل متحد آنرا پذیرفته است و آیا می‌توان مدافع پذیرش چنین الگوهایی بود آنهم بدین علت که عدم پذیرش آنها باعث عدم دستیابی ما و کشورهای جهان سوم به وامهای ریز و درشت بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول می‌شود، و یا فاینان سینگ شرکتها که بر اساس چنین وامهایی صورت می‌گیرد عملی نخواهد شد؟ به اعتقاد ما پذیرش چنین الگوهائی به تضعیف ساختار اجتماعی نظام اسلام منجر می‌شود، چه اینکه صاحب همین الگو در جایی تصریح می‌کند که من این الگو را برای تغییر وضعیت روانی که به تغییر

ساختار اجتماعی شود طراحی کردم در واقع پذیرش چنین الگوهایی که در نهایت به تغییر ساختار و تعبیر بهتر به تغییر نظام منجر می‌شود به هیچ وجه معقول و قابل توجیه نیست. طبیعی است عدم پذیرش این الگوها ما را به سوی تنظیم جدید اقتصادی سوق می‌دهد مثلاً در چنین تنظیمی دیگر اولویت اول تنظیم اقتصادی به ایجاد و راه‌اندازی طرحهای کوچک و بزرگ صنعتی در کشور نخواهد بود، و می‌توان با الویت‌گذاری نسبت به اصلاح و بهره‌وری افزون‌تر از ۷ میلیون هکتار جنگل شمال که دارای آب فراوان و زمین شیرین هستند، با امر توسعه اقتصادی کشور به گونه‌ای دیگر برخورد کرد. با اصلاح چوب این جنگل و گسترش صادرات آن می‌توان درآمدی معادل صادرات نفت را از آن خود ساخت و خود را از ورود کارخانه‌های سنگین به کشور بی‌نیاز نمود، چنین تنظیمی باعث می‌شود که ما اجباراً در دام قراردادهای فاینانگ سینگ با دیگر شرکتهای جهانی نیفتیم و وضعیت اقتصادی کشور را تا اندازه زیادی رونق بخشیم نقطه مثبت دیگر این طرح این است که با استفاده از نیروی کار ساده کارگاههای کوچک و امکانات معمولی حمل و نقل و البته با یک بسیج همگانی همچون زمان جنگ می‌توان به تحکیم زیرساخت اجتماعی کشور مبادرت نمود. در این صورت دیگر نیازی به واردات کارخانه‌های عظیم اتوماسیون که نیازمند وامهای چند ده میلیارد دلاری است نخواهیم بود، این تنها یک نمونه از چندین نمونه خرد و کلان است که با اجرای آنها می‌توان درآمد لازم برای بازسازی و توسعه کشور را بدون وابستگی به اجانب نصیب خود نمود. چنانچه گذشت مقیاس تکامل جامعه در سطح ملی برآیند جریان رابطه بین ترکیب تأمین و تخصیص محصولات با نیازهای تکاملی صنفی و فردی بود. حال می‌گوئیم اگر در صدد طراحی جدول تعیین اولویت اشتغال باشیم باید از وضعیت درونی کشور تا وضعیت درونی آنرا مورد مطالعه و دقت قرار دهیم، از اینرو باید دید شرائط تأمین محصولات ما در مقیاس ملی چگونه است این مطالعه می‌تواند ما را به این جمع‌بندی برساند که از ترکیب محصولات جهانی که به شکل کارخانه‌های بزرگ اتوماسیون و به صورت الکترونیکی فعالیت دارند

تنها در بخش ارتباطات امنیّت و دفاع استفاده کرد. اما خود را مقید به استفاده از این محصولات در امور اقتصادی کشور ندید و عمدتاً بر منابع داخلی تکیه نمود. باید همواره متوجّه این نکته باشیم که آیا طرحهای نظام کارشناسی کشور با استراتژی نظام اسلامی و روحیه گستاخی انقلابی ایجاد شده در آحاد مردم سازگار است یا خیر. قطعاً الگوهای ارائه شده از جانب سازمان ملل و نهادهای تابعه آن با روحیه انقلابی کشور ما سازگار نیست.

بله اگر به چنین الگوهایی به صورت بریده و مجرد از توسعه امنیّت ملی و مبانی جامعه‌شناسی خود بنگریم می‌توان مدافع پذیرش و اجرای آنها در کشور بود بنابراین مادامی که تعریف صحیحی از جوامع اسلامی، الحادی و التقاطی نداشته باشیم امکان در افتادن در چاه ویل آسیبها و معضلات اجتماعی برای ما وجود خواهد داشت. اگر چنین تنظیماتی با مطالعه دقیق صورت گیرد حتی در صورت عقد قرارداد فاینانگ‌سینگ با یکی از کشورها می‌توان از پذیرش الگوی سازمان ملل سر باز زد چون از ابتدای کار بنا را بر مطالعه و کنترل چنین قراردادهایی گذاشته‌ایم اصولاً تجریدنگری نسبت به تنظیم سیاسی فرهنگی یا اقتصادی و غفلت از مجموعه‌نگری و مطالعه تمام جوانب امر ما را به خوشی‌های زودگذری مبتلا خواهد کرد که تنها چند صباحی می‌تواند ذائقه ما را شیرین کند اما در دراز مدت به خاطر عدم مسانخت چنین تنظیماتی با مبانی ارزشی انقلاب ما را به حسرت و عسرت دچار خواهد نمود. دولتها و شرکتهای نظام کفر هیچگاه به قصد قربت در صدد شیرین کردن ذائقه ملل ضعیف نگاه داشته شده بر نمی‌آیند. بلکه قصد آنها معتاد کردن ایشان به معادلات مفاهیم و تکنولوژی صادراتی خود است. بحمدالله انقلاب اسلامی امروزه در وضعیت مناسبی به سر می‌برد یکی از ادله این ادعا را می‌توان بروز بعضی از ناهنجاریهای اجتماعی قبل از فلج شدن اصل حرکت انقلاب دانست. بروز این ناهنجاریها انقلاب را از ابتلا به فرسایش باطنی بر حذر

می‌دارد چون دولتمردان و کارگزاران نظام اسلامی را به فکر چاره‌اندیشی و شناسایی نقاط آسیب‌پذیر و ترمیم آنها ترغیب می‌کند. در اینصورت ایشان موفق به طراحی و تولید ابزارهای اداره حکومت خواهند شد.

حسن ختام کلام به شاخصه‌های تعریف نظام ولایت اشعار دارد. اهمیت این بحث که مجال واسعی را طلب می‌کند باید در گزارشگیری آماری و مدیریت و کنترل وضعیت در لحظه دانست که البته این امر می‌تواند ما را در تبیین نمونه‌های جزئی و استفاده بهینه از آمار و اطلاعات مراکز آماری کشوری و جهانی یاری رساند به تعبیر بهتر تسلط بر بحث شاخصه‌ها می‌تواند به ما امکان مطالعه نسبت به آمارهای منتشره از سوی دولتها و نهادهای خارجی را بر اساس مدل مطلوب خود بدهد تمامی اینها در یک سطح خرد قابل تحلیل است اما در سطح کلی باید جامعه را به این ۹ محور تعریف نمود که از ضرب دو مجموعه ۳ عنوانی در یکدیگر به دست آمده است البته ما فعلاً در مقام بحث از زیربنای این ۹ محور نیستیم اما بر این نکته تأکید می‌ورزیم که شناسایی مطلوب جامعه با استفاده از این ۹ محور که در ۳ عنوان اسلامی، التقاطی و الحادی ضرب می‌شود صورت خواهد گرفت. این مطالعه ما را در ترسیم وضعیت امنیتی حال و آینده کشور یاری می‌رساند چون از این طریق می‌توان به این جمع‌بندی رسید که چند کشور را می‌توان با خود همراه دانست و اصولاً چه کشورهایی حاضر نیستند به خاطر امنیت ما از امکاناتی همچون وام بانک جهانی چشم پوشی کنند و کارخانه‌های خود را نیمه‌تمام بگذارند با این وصف می‌توان نسبت به تک‌تک کشورها مطالعه‌ای دقیق و جامع ارائه داد و به هر یک به لحاظ امنیتی نمره و امتیاز مشخصی داد.

در این صورت می‌توان انتظارات خود را از این کشورها واقعی نمود. و کشورهای التقاطی را که بین ما و نظام استکبار است رفته‌رفته به سوی خود جذب نمود و به صورت منطقی از منابع ارتباطی اجتماعی تکنیکی و طبیعی خود برای جذب آنها استفاده کرد و تنظیم جدیدی را در روابط سیاسی، فرهنگی و اقتصادی با چنین کشورهایی مورد دقت قرار داد. نبود چنین جداولی باعث می‌شود تا در زمان تصمیم‌گیری

اجرایی وزارتخانه‌های زیربط همچون وزارت امور خارجه یا صنایع یا آموزش عالی نسبت به تعیین اولویت ارتباط با دیگر کشورها به صورت سلیقه‌ای برخورد شود و هریک بصورت مستقل از یک طرح اولویت‌گذاری مشخص پیروی نماید.

از اینرو به اعتقاد ما کاربردهای تنظیم چنین نظامی به شرح ذیل است:

۱ - پرورش نیرو - بدین معنا که نیروی انسانی موجود در جامعه اسلامی به خوبی بر این نکته واقف شود که چرا اساس نظام اسلامی بر ربوبیت الهی و ساختار اجتماعی آن بر حاکمیت ولی فقیه استوار است. آنها خواهند دانست که وظیفه ولایت جامعه در تکامل جهت‌گیری و صیانت اجتماعی تعریف می‌شود در این صورت وفاداری چنین نیروهایی «آن بصیرت» می‌باشد که قطعاً غیر از آن نوع وفاداری است که از روی هیجانات اجتماعی زودگذر بوجود می‌آید و با تضعیف چنین هیجاناتی تضعیف می‌شود. آنها خواهند دانست که ما نسبت به تاریخ دین و خداوند متعال چه تکالیفی بر دوش داریم با چنان تنظیماتی می‌توان در اختیار این نیروها جداول و الگوهای مشخصی برای برخورد شایسته با پدیده‌های طبیعی و اجتماعی قرار داد. تا بر اساس آنها بتوانند تحلیل صحیحی از وضعیت حال و آینده خود داشته باشند. چنین افرادی که وظائف خود آشنایی پیدا می‌کنند کمتر اتفاق می‌افتد که از چارچوب مشخص شده برای ایشان تخطی کنند. قطعاً ما قائل به سلب اختیار و نفی کامل تخطی افراد نیستیم اما تسلط آنها بر یک تحلیل صحیح از وضعیت فرد و جامعه و جهان برای آنها زمینه‌ای را بوجود می‌آورد که تخلف از ارزشها را زشت بدانند. و دفاع خود را از آنها از روی بصیرت انجام دهند در غیر اینصورت باید منتظر بود که جوانان جبهه رفته دیروز ما رفته رفته از ارزشهای الهی دور شده و دچار شبهات جدی فکری و ابتلا به وضعیت حاد روحی شوند چون دانشگاه و سایر نهادهای فرهنگی و غیرفرهنگی کشور نتوانستند متناسب با نظام فکری الهی حرکت کنند مادامی که تغذیه روحی و فکری دانشجویان و اساتید ما از نوع تغذیه روحی و فکری افراد معمولی جامعه

باشد نمی‌توان امیدوار بود که افرادی که مثلاً در رشته جامعه‌شناسی مشغول نوشتن پایان‌نامه هستند با چنین تعلیماتی احساس بی‌نیازی از اجانب را داشته باشند. ایشان هر صبح و شام بام با مفاهیم و معادلاتی در دانشگاه سروکار دارند که با مبانی ارزشی اسلام و انقلاب در تناقض آشکار است اگر غیر از این است که جامعه‌شنای مادر علوم سیاسی است و امروزه در این رشته خاستگاه دین را به جامعه و جامعه را به یک پدیده مادی تعریف می‌کند همانگونه که در این رشته دین را انعکاسی از خواص ماده می‌داند در رشته‌ای همچون روان‌شناسی انگیزه، ایمان و شناخت را نیز انعکاسی از آن می‌داند تمامی اینها به نگرش علم موجود نسبت به حیات و تعریف مادی از آن بر می‌گردد لذا طبیعی است که دین را در کنار فلسفه و هنر انعکاسی از ماده و شرائط آن بدانند با این وصف صحیح خواهد بود که در علوم سیاسی اساس مدیریت نظامهای اجتماعی را بر دمکراسی قرار دهند. البته نسبت به تک‌تک این تئوریه‌ها تحقیقات میدانی گسترده‌ای نیز صورت گرفته است و در این چارچوب دانشجویان آخر دوره را به نوشتن پایان‌نامه خود بر اساس چنین بینشی ترغیب می‌کنند طبیعی است که نباید هیچ یک از این افراد دل به نظام ولایت فقیه ببندند مگر آنکه قرار باشد که با اجبار و اعمال برخوردهای فیزیکی آنها را به نرمش در مقابل حاکمیت ولی فقیه وادارند وقتی به ایشان گفته می‌شود که به مظالم نظام استکبار و حوادثی تلخی همچون بوسنی و هرزگوین نگاه منصفانه داشته باشید در جواب می‌گویند باید مدل علمی آن را برای تحقیق و مطالعه چنین موضوعی در اختیار ما بگذارید تا مطمئن باشیم چنین تحقیقاتی در نهایت صدقه علمی پیدا می‌کند. در نظر ایشان تا زمانی که یک ادعا به صورت علمی ارائه و اثبات نشود نمی‌توان متوقع بود که امر مدیریت و روابط اجتماعی تنظیم و ارائه شود. آنها می‌گویند اعتقادات و معارف را تنها باید در اعمال فردی و رابطه شخص با خدای خود تعریف نمود. اما هنگام اداره امور معاش مردم و هنگام تصمیم‌گیری تنها آن نوع اطلاعاتی مفید است

که در جریان تحقیقات میدانی اثبات شده باشد، چون اصولاً اثبات یک تئوری تنها از طریق تحقیقات میدانی و تجربی و یا تحقیقات کتابخانه‌ای صورت می‌گیرد.

ممکن است خواصی از این مجموعه بزرگ مدعی شوند که می‌توان با چنین جریان نامبارکی مقابله کرد بدون آنکه تعریف مشخصی از مجرای جریان امور ارائه شده باشد. اما به اعتقاد ما این کلام صحیحی نیست. چون فقدان چنین تعاریفی افراد را به اعمال سلائق شخصی خود وادار می‌کند. اصولاً هماهنگی امور نیازمند وجود ابزار قوی و تنظیم نظام نسبتهاست تا از قبل این کارشناسی بتواند در آسیب‌شناسی و پیدا کردن راه‌حلها موفق باشند. در غیر اینصورت مجبور است به کارشناسان موجود برای رفع نقائص متمسک شود به اعتقاد مابایست ادبیات متناسب با مبانی ارزشی و فکری انقلاب تولید شود و تا زمانی که چنین امری تأسیس نشده است لااقل باید بر نقاط آسیب‌پذیر انقلاب واقف شد اصولاً آسیب‌پذیری نظام ولایت و امنیت ملی ما در به رسمیت نشناختن آسیبهای موجود است که به طبع ضرورتی برای رفع این نقائص احساس نخواهد شد. قطعاً هرگاه که خلع مورد شناسائی قرار گرفت قدرت مقابله ما صد چندان خواهد شد. انسان قدرت ایستادن در مقابل دشمن و انتخاب مرگ را دارد اما تمامی اینها منوط به شناسائی دقیق نقائص و خلاءهای اجتماعی است.